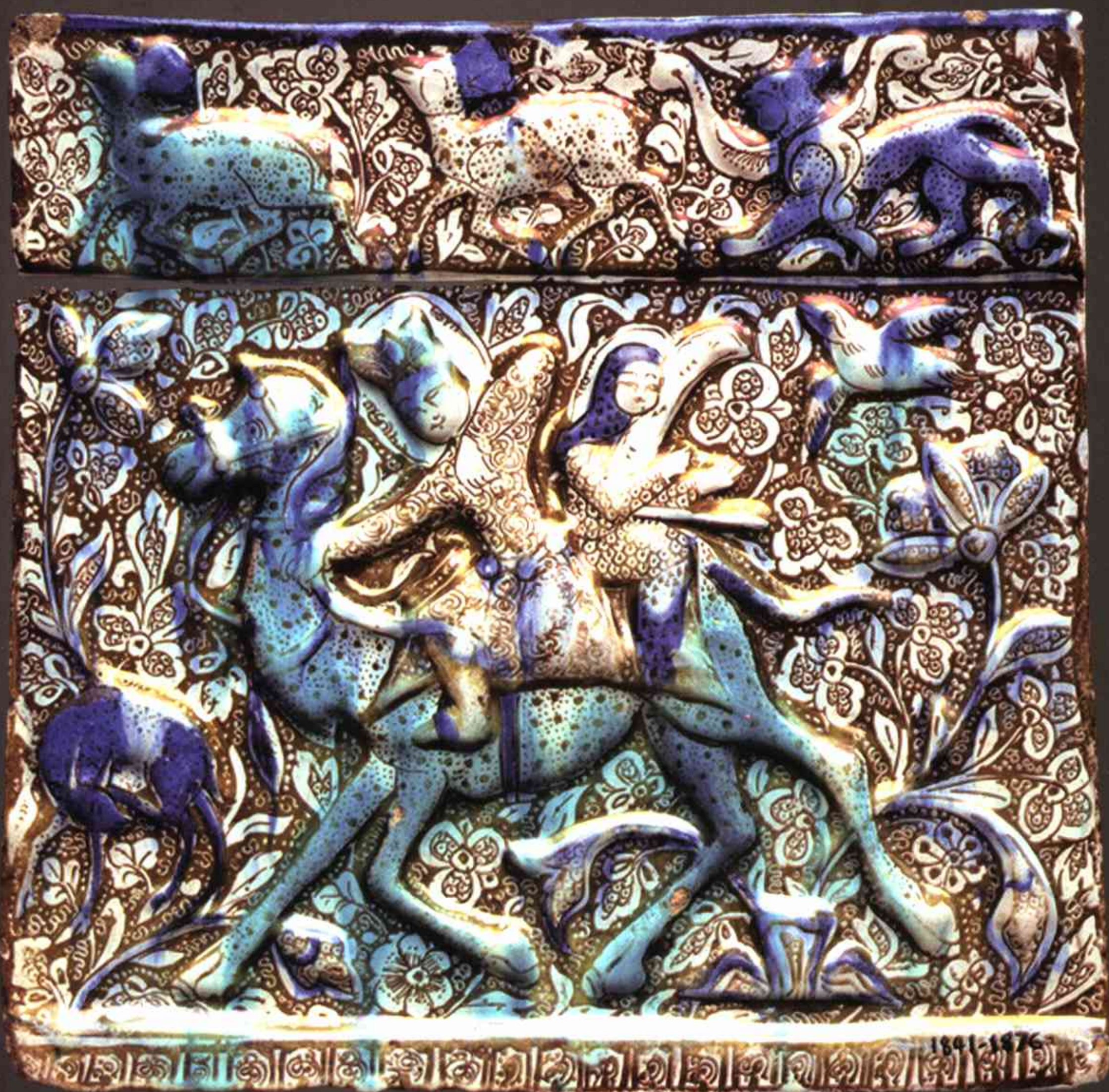
کهن دیار

جلد دوم

مجموعه آثار ایران پس از اسلام در موزه‌های بزرگ جهان

نویسنده: بهنام محمدپناه



کهن دیار جلد دوم

مجموعه آثار ایران پس از اسلام در موزه‌های بزرگ جهان

نویسنده: بهنام محمدپناه

انتشارات سبزان

سرشناسه	: محمدپناه، بهنام، ۱۳۵۴-
عنوان و پدیدآور	: کهن دیار / نویسنده بهنام محمدپناه.
مشخصات نشر	: تهران: سبزان، ۱۳۸۵-۱۳۸۶.
مشخصات ظاهری	: ۲ج. : مصور (بخشی رنگی)، نقشه، عکس.
شابک	: (ج . ۱) : 964-8249-34-2 ؛ (ج . ۲) : 978-600-5033-9-0
یادداشت	: ج. ۲. (چاپ اول: ۱۳۸۶) (فیپا)
مندرجات	: ج. ۱. مجموعه آثار ایران در موزه‌های جهان. -- ج. ۲. تمدن‌های ناشناخته. --
موضوع	: هنر باستان - ایران
موضوع	: ایران - تاریخ.
موضوع	: ایران - آثار تاریخی.
رده‌بندی کنگره	: ۹ ک ۳ م ۱۰۶ DSR
رده‌بندی دیویی	: ۹۵۵ /
شماره‌ی کتابشناسی ملی	: ۲۹۱۱۹-۸۵ م



انتشارات سبزان

میدان فردوسی - خیابان فرصت - ساختمان ۵۴ تلفن: ۸۸۳۱۹۵۵۸-۸۸۸۴۷۰۴۴

کهن دیار - جلد ۲

- **نویسنده:** بهنام محمدپناه
- **ویرایشگر:** فاطمه ورنی جوکندان
- **ناشر:** سبزان
- **خدمات نشر:** واحد فنی سبزان ۸۸۳۴۸۹۹۱-۸۸۳۰۳۵۷۲
- **نوبت چاپ:** هفتم - ۱۳۸۹
- **تیراژ:** ۳۰۰۰ نسخه
- **قیمت:** ۷۵۰۰ تومان
- **چاپ و صحافی:** نشانه - جدی

فروش اینترنتی و online از طریق سایت آی آی کتاب www.iiketab.com

شابک ۰-۰۹-۵۰۳۳-۶۰۰-۹۷۸ ISBN: 978-600-5033-09-0

فهرست

عنوان | صفحه

عنوان	صفحه

آینده از آنِ ملّتی است که گذشتهٔ خود را می‌شناسد

پیش‌گفتار

از سپیده‌دم تاریخ تاکنون به‌رغم آن‌که ایران بارها در معرض هجوم دشمنان خود قرار گرفته و گاه شکست‌هایی وحشتناکی متحمّل شده است، ولی ایرانیان هیچ‌گاه هویت ملّی خود را فراموش نکردند و در سخت‌ترین روزگاران که گمان می‌رفت همه چیز نابود شده است، حلقه‌های مرئی و نامرئی آنها را چنان با یکدیگر پیوند داده است که توانسته‌اند دوباره ققنوس‌وار ازمیان تلّی از خاکستر سر برآورند.

پایه‌های این هویت که از گذشتهٔ تاریخی باشکوه، زبان مشترک و ارزش‌ها و باورهای یگانه تشکیل شده بود، با سقوط سلسلهٔ ساسانی و سلطهٔ اعراب بر کشورمان با بحران‌های جدی مواجه شد. ایرانیان گرچه دین اسلام را با آغوش باز پذیرفتند و در راه اعتلای آن کوشش فراوانی کردند اما پس از روی کار آمدن خاندان بنی‌امیه مورد بی‌مهری خلفا قرار گرفتند. از دست دادن استقلال و برخورد خفت‌بار اعراب که آنها را به مثابه شهروندان درجهٔ دو به حساب می‌آوردند، موجبات نارضایتی‌های فراوانی را میان فرهیختگان برانگیخت. با سقوط سلسلهٔ اموی به‌دست سرداران ایرانی، خلفای عباسی را بر آن داشت تا با ادارهٔ بخش‌های شرقی کشور به دست حکمرانان محلی و تأسیس سلسله‌های نیمه‌مستقل (طاهریان، صفّاریان، سامانیان و غزنویان) موافقت کنند. در خلال چند قرن بعدی، ایرانیان از این موقعیت ویژه برای خروج از سلطهٔ اعراب استفاده کردند. فتح بغداد به‌دست برادران آل‌بویه و ظهور امپراتوری قدرتمند سلجوقی می‌رفت تا ایرانیان را در دستیابی به استقلال کامل یاری رساند اما هجوم ناگهانی قوم ویرانگر مغول‌ها از شرق، باعث شد تا رسیدن به این رؤیا ده‌ها سال دیگر به تأخیر بیفتد. نخستین حاکمان ایلخانی تلاش کردند فرهنگ مغولی را به مردم ایران تحمیل کنند اما علاوه برآنکه نتواستند به هیچ موفقیتی دست یابند، خود در فرهنگ والای ایرانی ذوب شدند! فروپاشی سلسلهٔ ایلخانی و به دنبال آن حکومت کوتاه‌مدت تیموریان، فرصتی بود که ایرانیان به درستی از آن بهره بردند و سرانجام در قرن نهم

هجری با تأسیس سلسلهٔ صفویه، هویت اصیل و ملی خود را با تاکید بر مذهب شیعه در شکل جدید آن ظاهر کردند. هویت مستقل ایرانی به‌رغم فراز و نشیب‌هایی که پس از سقوط صفویان و آغاز آشفتگی‌های سیاسی و فرهنگی مواجه بوده، هنوز هم زنده و پابرجا مانده است.

پس از چاپ جلد نخست این مجموعه که با استقبال بسیار خوانندگان همراه بود، بر آن شدیم تا مطالب جلد دوم را با نگاه نوتری گردآوری کنیم. در کتاب نیز تلاش کرده‌ایم تا گوشهٔ دیگری از تاریخ و آثار بجای‌مانده از نیاکانمان را خدمت میهن‌پرستان عرضه کنیم. پر واضح است که میراث ملّی ما تنها ظروف یا بناهای تاریخی نیست بلکه آثار ادبی و هنری مانند شعر، نقاشی و نوشته‌های پندآموز بزرگان ما بخش مهمی از این میراث را شامل می‌شوند. ما نیز به همین منظور تلاش کرده‌ایم تا نمونه‌هایی از این آثار را در لابلای صفحات این کتاب بگنجانیم.

مطالب جلد دوم این مجموعه در پنج فصل گردآوری شده‌اند. در این کتاب نیز به‌مانند جلد اول تلاش کرده‌ایم، ابتدای هر فصل را به وقایع تاریخی اختصاص دهیم و در انتهای آن، تعدادی از مشهورترین و برجسته‌ترین آثار مربوطه را معرفی کنیم. در فصل اول به رخدادهای تاریخی از سقوط امپراتوری ساسانی و ظهور سلسله‌های نیمه‌مستقل ایرانی پرداخته‌ایم. فصل دوم را به حملهٔ مغول‌ها و وقایعی که در آن دوران در کشورمان روی داده است، اختصاص داده‌ایم. در فصل سوم به قیام شاه اسماعیل صفوی و چگونگی تأسیس نخستین دولت مستقل ایرانی اشاره نموده‌ایم. فصل چهارم را به رویدادهای سه سلسلهٔ افشاریه، زندیه و قاجار اختصاص داده‌ایم و در انتهای کتاب نیز خلاصهٔ داستان‌های سه منظومهٔ ارزشمند شاهنامهٔ فردوسی، خسروشیرین و لیلی‌مجنون نظامی گنجوی را گنجانده‌ایم.

بسیار خوشحال خواهیم شد اگر بتوانیم از نظرات و پیشنهادات سازندهٔ شما عزیزان برای پربارتر شدن این مجموعه و دیگر کتاب‌هایی که به امید خداوند در آینده چاپ خواهند شد، استفاده کنیم. چنانچه مواردی به نظرتان می‌رسد، خواهشمندیم آن را به آدرس انتشارات سبزان یا پست الکترونیک اینجانب behnamzadeh@yahoo.com ارسال فرمایید.

بهنام محمدپناه
زمستان ۱۳۸۶

فصل اول

ایران ؛ از حملهٔ اعراب تا یورش مغول‌ها

سقوط امپراتوری ساسانی:

در سال ۶۲۸ پس از میلاد (هم‌زمان با درگذشت خسروپرویز، پادشاه مقتدر ساسانی)، قدرت جدیدی به‌نام اسلام در همسایگی ایران ظهور کرد. حکومت ایران پس از مرگ خسروپرویز دچار آشفتگی شده بود به‌طوری‌که طی ۸ سال چندین مدعی پادشاهی بر تخت سلطنت نشستند اما هیچ‌کدام نتوانستند به اوضاع کشور سر و سامان دهند.

در سال ۶۳۶ میلادی[۱] ، اعراب تازه‌مسلمان به بهانهٔ گسترش دین اسلام به ایران حمله کردند. یزدگردسوم، پادشاه وقت ساسانی که از حملهٔ اعراب آگاه شده بود، سپاهی را به فرماندهی رستمِ فرّخزاد برای مقابلهٔ آنها فرستاد. دو لشکر در منطقهٔ قادسیه با یکدیگر روبرو شدند و جنگ سختی میان آنها آغاز شد و سرانجام پس از سه روز نبرد بی‌امان، با بروز طوفان و کشته شدن فرماندهٔ سپاه ایران، اعراب پیروز شدند و به‌سوی تخت‌گاه شاهی در تیسفون حرکت کردند. در این میان پادشاه ضعیف‌النفس ایران، با حرمسرا و خدمهٔ خود از پایتخت فرار کرد و شهر بدون هیچ مقاومتی سقوط کرد. پس از آن اعراب وارد کاخ طاق‌کسری(ایوان مدائن) شدند و تمامی جواهرات سلطنتی را به غارت بردند. دو سال بعد، ایرانیان به فرماندهی فیروزان کوشیدند تا جلوی پیشروی بیشتر سپاه عرب را بگیرند اما این بار نیز سپاه بی‌انگیزهٔ ایران شکست خورد و با مرگ یزدگرد سوم، سرزمین پهناور ایران به‌دست اعراب افتاد.

۱- برابر با سال ۱۴ هجری قمری و دوران خلافت عمر

دوران حکومت خلفای اموی (بنی‌امیّه):

ایرانیان گرچه پیش از اسلام خود یکتاپرست بودند، دین جدید را نیز که برابری و برادری را تشویق می‌کرد، با آغوش باز پذیرفتند و در بسط و گسترش آن تلاش فراوانی کردند. اما خلفای ستمگر بنی‌امیه که پس از شهادت حضرت علی(ع) به قدرت رسیده بودند، میان مسلمانان عرب و ایرانی تفاوت می‌گذاشتند و اعراب را برتر می‌دانستند. همین موضوع باعث نارضایتی مردم ایران نسبت به عملکرد خلفا شده بود. نخستین اعتراض ایرانیان به ظلم و ستم خلفای بنی‌امیه، در زمان یزید پسر معاویه رخ داد. مردم ایران که از همان ابتدا ارادت خاصی به خاندان پیامبر(ص) داشتند، با شهادت امام حسین(ع) در قیام مختار شرکت کردند و بسیاری از عاملان حادثهٔ کربلا را به هلاکت رساندند.

اما حاکمان عرب که از چیزی از رموز مملکت‌داری نمی‌دانستند، به‌ناچار از دانشمندان ایرانی که پیش از آن در دربار شاهان ساسانی خدمت می‌کردند، کمک خواستند. به این ترتیب ایرانیان وارد ساختار حکومت اموی‌ها شدند و مشاغل مهمی چون وزارت و دبیری را بر عهده گرفتند. این وضع تا دوران حکومت عبدالملک‌بن‌مروان (پنجمین خلیفهٔ اموی) ادامه داشت[۱].

تا پیش از خلافت عبدالملک، بیشتر سکه‌ها توسط ایرانیان و به سبک سکه‌های دوران ساسانی ضرب می‌شد. به دستور این خلیفه چند ضرابخانه در سرزمین‌های عربی تأسیس شد تا اعراب بتوانند سکه‌های خود را در آنجا ضرب کنند. او همچنین دیوان محاسبات را که به دلیل تسلط ایرانی‌ها به این فن، به خط پهلوی ساسانی تهیه می‌شد، به عربی برگرداند.



سکهٔ عرب–ساسانی به نام مروان بن حکم (چهارمین خلیفهٔ بنی‌امیه)   تاریخ ضرب : سال ۶۷ هجری   محل ضرب : نیشابور
روی سکه و جلوی نقش پادشاه ، نام خلیفه به خط پهلوی و در گوشهٔ پایینی سکه عبارت بسم‌الله به خط عربی حک شده است.

۱– روایت شده است که او روزی به بازدید مدرسه‌ای در دمشق رفته بود و از مشاهدهٔ همهٔ معلمان مدرسه که ایرانی بودند، به شگفت آمده و این جمله را گفته بود: *عجب از ایرانیان که هزار سال حکومت کردند و حتی یک روز محتاج ما نشدند ولی ما صد سال حکومت کردیم بی‌آنکه یک‌روز به آنها محتاج نباشیم!*

دوران حکومت خلفای عباسی:

عاقبت ایرانیان که از ظلم و جور حجاج‌بن‌یوسف(فرماندار منصوب بنی‌امیه) در گرفتن مالیات‌های گزاف و تحقیر شدن ازسوی اعراب به تنگ آمده بودند، اعتراضات گسترده‌ای علیه خلفا به راه انداختند. در این میان، ابوالعباس سفّاح که از از نوادگان عباس(عموی پیامبر) بود، از نارضایتی عمومی در سرزمین‌های اسلامی استفاده کرد و با طرح شعارهای فریبنده، مردم را با خود همراه نمود. گروهی از ایرانیان(معروف به سیاه‌جامگان خراسان) نیز به رهبری سرداری به‌نام ابومسلم به یاری عباسیان شتافتند و پس از چند نبرد که در نزدیکی نیشابور و ری رخ داد، سپاهیان اموی را شکست دادند و با کشتن مروان حمار، سلسلهٔ بنی‌امیه را از میان برداشتند.

سفاح عباسی چون به خلافت رسید، ابومسلم خراسانی و تعدادی دیگر از سرداران را که در براندازی امویان شرکت داشتند، به مناصب بالای حکومتی و امیری بر بخش‌هایی از سرزمین ایران منصوب کرد. پس از سفّاح، برادرش منصور به خلافت رسید. او که از قدرت و محبوبیت روزافزون ابومسلم به هراس افتاده بود، به نیرنگ و نامردی او را در بارگاه خلافت به قتل رساند. با مرگ ابومسلم، قیام‌های متعددی(چون قیام سپیدجامگان به رهبری سندباد در نیشابور و شورش طایفهٔ راوندیان در کاشان) به خون‌خواهی او در ایران برپا شد. گرچه این قیام‌ها راه به جایی نبرد، اما خود نیز مانع از نفوذ فرهنگ و رسوم ایرانی در دربار خلافت نشد.

در سال ۱۴۵ هجری، منصور عباسی مرکز خلافتش را به بغداد در نزدیکی شهر تیسفون انتقال داد و برای تأسیس دستگاه دیوان اداری از خاندان ایرانی برمکی کمک گرفت. خالد بن برمک و پسرش یحیی چون به‌عنوان وزیر و مشاور وارد دربار خلافت شدند، تشریفات و رسوم شاهان ساسانی را در آنجا رواج دادند. در میان دانشمندان ایرانی دیگری چون عبدالله‌بن‌مقفع با ترجمهٔ کتاب‌های پهلوی به عربی کوشیدند تا اعراب را با فرهنگ غنی ایرانی آشنا کنند.



درهم طبری به‌نام سپهبد خالد بن برمک (وزیر مشاور و فرماندار ایالت‌های فارس و طبرستان در زمان خلافت منصور عباسی)
محل ضرب : تپورستان(طبرستان ؛ بخشی از استان مازندران فعلی)　　　تاریخ ضرب : سال ۱۵۰ هجری

بعد از منصور عباسی، ابتدا پسرش مهدی و سپس هارون‌الرشید به خلافت رسیدند. در زمان هارون‌الرشید، با درایت و کاردانی خاندان برمکی، حکومت خلفای عباسی به اوج عظمت و شکوفایی خود رسید. هارون‌الرشید در ابتدای خلافتش توجه و علاقهٔ زیادی به برمکیان داشت تا آنجا که خواهرش عبّاسه را به عقد جعفر(پسر یحیی برمکی) درآورد اما مدتی بعد با حسادت و توطئهٔ درباریان، به داماد ایرانی خود بدبین شد و دستور قتل او و تمامی خانوادهٔ برمکی را صادر کرد.

در سال ۱۹۳ هجری، هارون‌الرشید در راه سفر به سمرقند فوت کرد و جسدش را در باغی در طوس دفن کردند. بعد از مرگ هارون بر سر جانشینی او میان دو پسرش امین و مأمون اختلافی درگرفت. مأمون که آن زمان حاکم مرو بود و خود از مادری ایرانی متولد شده بود، علیه برادرش امین که در بغداد بر تخت خلافت نشسته بود، شورید. امین با لشکری بزرگ برای سرکوب شورش برادرش به ایران حمله کرد. در این میان ایرانیان که مأمون را از خود می‌دانستند، به رهبری سردار ایرانی به‌نام طاهر به دفاع از او برخواستند. عاقبت در نبرد بزرگی که میان دو سپاه در نزدیکی ری رخ داد، امین کشته شد و طاهر پس از فتوحات پی‌درپی، بغداد را نیز فتح کرد. مأمون پس از نشستن بر تخت خلافت، چون از علاقهٔ ایرانیان به خاندان اهل بیت(ع) آگاه بود، در یک اقدام تبلیغاتی و به توصیهٔ وزیرش فضل بن سهل، چند نفر را به مدینه فرستاد و امام رضا(ع) را با عزّت و احترام به خراسان آورد و ایشان را ولیعهد خود نامید.



سکهٔ ولیعهدی امام رضا(ع) در زمان مامون، خلیفهٔ عباسی تاریخ ضرب : سال ۲۰۲ هجری محل ضرب : سمرقند
روی سکه پس از عبارت شهادتین، نام خلیفه و سپس نام امام رضا (ع) و در انتها کلمهٔ ذوالریاستین (لقب فضل ابن سهل) آمده است.
لله- محمد رسول الله- المامون خلیفه‌الله- مما امر به الامیر رضا ولی‌عهد المسلمین علی‌بن‌موسی‌بن‌علی‌بن‌ابی‌طالب- ذوالریاستین
پشت سکه نیز بخش‌هایی از آیات قرآن کریم[1] به‌همراه تاریخ و محل ضرابخانه (سمرقند) حک شده است.

۱- دلیل آوردن تنها بخشی از آیات قرآن کریم بر روی سکه‌های اسلامی این بود که عبدالملک‌بن‌مروان(خلیفهٔ اموی) تصمیم گرفته بود به‌جای استفاده از سکه‌های ایرانی و رومی، سکه‌هایی به خط عربی و عبارات اسلامی ضرب کند اما علما با نوشتن آیات قرآن به بهانهٔ دست‌یافتن کفار و احتمال بی‌حرمتی آنها نسبت به این سکه‌ها مخالفت کرده بودند. به همین دلیل خلیفه برای حل مشکل از امام محمد باقر(ع) کمک خواست. امام(ع) نیز در جواب فرمودند: چون *از سورهٔ قرآن یک یا دو کلمه کاسته شود، آن سوره از مصداق قرآن بودن خارج می‌شود. پس اگر تنها بخشی از شهادتین یا سورهٔ قرآن روی سکه ضرب شود، از نظر شرعی ایرادی نخواهد داشت.*

اما این اقدامات مأمون موجب خشم اشراف عرب شد و آنها مردم عراق و مصر را به شورش علیه وی ترغیب کردند. مامون چون با شورش سراسری مواجه شد، برای مقابله با بحران و جلب رضایت بزرگان عرب، ابتدا مخفیانه وزیر ایرانی خود، فضل‌بن‌سهل را کشت و سپس امام رضا(ع) را به شهادت رساند[۱].

از دیگر حوادث مهم دورهٔ خلافت مامون می‌توان به قیام سردار بزرگ ایرانی، بابک خرّم‌دین اشاره کرد که توانست مدت ۲۰ سال خواب آسوده را بر خلفای عباسی زمان خود حرام کند.

طاهریان، نخستین سلسلهٔ نیمهٔ مستقل ایرانی :

مامون به پاس خدمات طاهر ذوالیمینین[۲] که او را در رسیدن به خلافت یاری داده بود، امیری خراسان را به وی اعطا کرد. اما طاهر وقتی به قدرت رسید، با خلیفه درافتاد. این سردار ایرانی با حذف نام خلیفه از خطبه‌های نماز و ضرب سکه به‌نام خود، اعلام استقلال کرد اما مدت کوتاهی بعد توسط عاملان خلیفه، مسموم شد و از دنیا رفت. با مرگ طاهر، مأمون برای جلوگیری از شورش مردم و سپاهیان خراسان، به شرط خواندن خطبه به نام خلیفه و اعلام تبعیت، حکومت را به پسران طاهر واگذار کرد. به این ترتیب ابتدا طلحه و سپس برادرش عبدالله به حکومت رسیدند.



قلمرو حکومت طاهریان در زمان طاهر بن حسَین

۱- مأمون که حساسیت ایرانیان را نسبت به امام رضا(ع) می‌دانست، چنین وانمود کرد که امام به مرگ طبیعی از دنیا رفته‌اند. به همین دلیل پس از تشعیع جنازهٔ باشکوهی که در آن بسیار هم گریه و زاری نمود، به‌دست خود جنازهٔ مطهر امام رضا را در آرامگاهی چسبیده به قبر پدرش هارون‌الرشید به خاک سپرد !

۲- طبق روایتی لقب ذوالیمینین را از آن جهت به طاهر داده بودند که در جنگ با هر دو دست شمشیر می‌زد. در روایتی دیگر نیز آمده است : هنگامی که طاهر به بیعت با امام رضا(ع) رفت، دست چپش را سوی حضرت دراز کرد. چون دلیل این‌کار را پرسیدند گفت دست راست من مشغول بیعت با مأمون است.پس امام(ع) دست چپ وی را هم یمین(راست) نامید، تا اشکالی در بیعتش نباشد.

بابک خرم‌دین ، قهرمان ملّی و سمبل مقاومت ایرانیان:

در کتاب‌های معتبر قدیمی متعلق به قرن چهارم هجری (مانند تاریخ طبری و الفهرست ابن‌ندیم)، دربارهٔ زندگی و مبارزات بابک خرّمدین، مطالبِ بسیاری نوشته شده است. در بخش‌هایی از این کتاب‌ها آمده است:

پدر بابک روغن‌فروشی از شهر مدائن(تیسفون؛ پایتخت ساسانیان) بود که پس از سقوط شهر به دست اعراب به آذربایجان مهاجرت نمود و در آنجا با زنی از حوالی کوه سبلان ازدواج کرد. حاصل این ازدواج پسری بود به‌نام بابک. هنگامی که بابک کودکی خردسال بود، پدرش از دنیا رفت و سرپرستی او به عهدهٔ فردی به‌نام جاویدان که پیشوای خرمدینان(از فرقهٔ مزدکیان) منطقهٔ آذربایجان بود، قرار گرفت اما چند سال بعد جاویدان در جنگ با ابوعمران(که او نیز از خرّم‌دینان بود) کشته شد. بابک که در سن عنفوان جوانی بود، با ازدواج با همسر جاویدان، رهبری خرّم‌دینان را برعهده گرفت و یک‌سال بعد علیه اشغالگران عرب قیام کرد. بابک و طرفدارانش لباس سرخ می‌پوشیدند و پرچم سرخی به همراه داشتند و از همین رو به سرخ‌جامگان مشهور شده بودند. آنها علاوه بر آذربایجان در همدان و اصفهان نیز طرفداران بسیاری داشتند.

ر سال ۲۰۲ هجری، بابک قلعهٔ بذ را به عنوان مقر حکومت خود انتخاب کرد و علیه حاکمان عرب که زمین‌های دهقانان و کشاورزان را تصرف کرده بودند، شورشی به راه انداخت. مأمون عباسی چون از قیام مردم آذربایجان آگاه شد، لشکری را برای سرکوب آنها فرستاد اما سپاه کوچک بابک در آن نبرد پیروز شد و جمع زیادی از اعراب را دستگیر و به قتل رساند. پس از آن واقعه، جنگ‌های بسیاری میان خرّم‌دینان و سپاهیان عرب روی داد که همگی با پیروزی بابک همراه بود. در این میان تعدادی از فرماندهان بزرگ عرب نیز کشته شدند. مأمون عباسی تا پایان عمر درگیر مبارزه با بابک بود، اما نتوانست موفقیتی کسب کند.



با مرگ مأمون در سال ۲۱۸ هجری، برادرش معتصم به خلافت رسید. او بلافاصله لشکری بزرگ به‌سوی همدان فرستاد و در قتل عامی فجیع، بیش از ۶۰ هزار نفر از مردم بیگناه را به بهانهٔ طرفداری از بابک کشت. بابک به یاری مردم شتافت و در نهایت سپاه خلیفه را شکست داد و آنها را تا دروازه‌های بغداد عقب راند.

معتصم از بیم حملهٔ دوبارهٔ بابک به بغداد، مرکز خلافتش را به سامراء منتقل کرد. او به ال شکست‌های متعدد، دست به دامان یکی از افسران ایرانی به‌نام افشین شد و با دادن وعده‌های دروغین او را به مقابله با خرّم‌دینان فرستاد.

افشین که می‌دانست از راه نظامی نمی‌تواند بر بابک چیره شود، حیله‌ای به‌کار برد و بابک را برای مذاکره به خیمهٔ خود دعوت کرد.

اما هنگامی که بابک برای مذاکره از قلعهٔ خود خارج شده بود، سپاهیان افشین مخفیانه وارد قلعه شدند و آنجا را به تصرف خود درآوردند. بابک که چنین دید، به ارمنستان گریخت تا بتواند از امپراتور روم بیزانس کمک بخواهد. اما پیش از رسیدن کمک، افشین از مخفیگاه بابک مطلع شد و با این ادعا که امان نامه‌ای از خلیفه دارد، بابک را دست بسته به سامراء برد. در آنجا خلیفه بر خلاف قولی که به افشین داده بود، دستور داد بابک را سوار فیلی کنند و در شهر بگردانند و فردای آن‌روز در میدان شهر اعدام کنند.

روایت شده است وقتیبابک را برای اعدام به بالای سکو بردند، خلیفهٔ معنصم در کنارش نشست و به او گفت:" *تویی که این همه در برابر سپاهیان ما استواری نشان می‌دادی، اکنون خواهیم دید که طاقتت در برابر مرگ چقدر است.*" و بابک جواب داد: "*خواهی دید*". در این لحظه جلادان به دستور معتصم یک بازوی بابک را با شمشیر قطع کردند. بابک فورا با خونی که از بازویش فوران می‌کرد، بر صورتش پاشید. خلیفه چون این صحنه را دید، با تعجب پرسید:"*چرا چنین کردی؟*" و بابک در حالی‌که به سختی صحبت می‌کرد، گفت: "*وقتی دستم قطع شد و خون از بدنم خارج شد، چهره‌ام زرد شد و تو چنین پنداشتی که صورتم از ترس مرگ، به زردی گرائیده است. پس صورتم را با خون سرخ کردم تا زردی آن دیده نشود.*" خلیفه وقتی این جواب را شنید، به شدت خشمگین شد و دستور داد تمام اعضای بدن بابک را یک به یک قطع کنند.

اما عاقبت کار افشین نیز چندان خوشایند نبود. پس از مرگ بابک، او مورد سوء ظن خلیفه واقع شد و سرانجام به جرم همکاری با مازیار که او نیز از خرّم‌دینان طبرستان بود، محکوم و در زندان با زهر کشته شد.



قلعهٔ بابک بر فراز کوه بذ در منطقهٔ کلیبر استان آذربایجان شرقی

حکومت عبدالله‌بن‌طاهر را می‌توان دورهٔ طلایی حکومت طاهریان در خراسان دانست. او که به دانش و علم‌اندوزی علاقهٔ فراوانی داشت، دستور داده بود همهٔ کودکان برای سوادآموزی به مکتب بروند. او همچنین به عمران و آبادی شهرها نیز توجه خاصی داشت و اصلاحات مفیدی در زمینهٔ استفاده از قنات‌ها و اخذ مالیات از کشاورزان انجام داد. عبدالله در اواخر حکومتش با شکست‌دادن خوارج ساکن سیستان موفق شد علاوه بر زرنج، شهرهای مهمی چون هرات و بخارا را نیز تصرف کند. عاقبت این سلسله، پس از ۵۰ سال حکومت بر خراسان بزرگ[1]، به‌دست سلسلهٔ دیگر ایرانی(صفّاریان) منقرض شد.

سلسلهٔ صفّاریان:

در اواسط قرن سوم هجری، میان اعراب مهاجری که به سرزمین سیستان مهاجرت کرده و به خوارج معروف شده بودند، با عیّاران منطقه برخوردهایی درگرفت. در این میان دلاوری به‌نام یعقوب لیث به‌کمک برادرش عمرو توانست بر حاکمان و زورگویان عرب پیروز شود و حکومت صفّاریان[2] را در سیستان تأسیس کند. یعقوب پس از آن علیه خلفای عباسی اعلام استقلال کرد و این موضوع به سرعت مورد پذیرش ایرانیان قرار گرفت. او در سال ۲۵۹ هجری وارد نیشابور شد و به کمک مردم حکومت دست‌نشاندهٔ طاهریان را منقرض کرد. خلیفهٔ عباسی نیر که تصرف خراسان به‌دست یعقوب سخت عصبانی شده بود او را یاغی و دشمن اسلام خواند. یعقوب پس از آن کابل و فارس را نیز تصرف کرد و برای مقابله با خلیفه از راه خوزستان عازم بغداد، مرکز خلافت شد.



قلمرو حکومت صفّاریان در زمان یعقوب لیث

۱- خراسان بزرگ در آن زمان به سرزمینی در محدودهٔ شهرهای نیشابور، هرات، بلخ و مرو اطلاق می‌شد.

۲- از آنجا که یعقوب خود رویگر زاده‌ای بود، سلسلهٔ خود را به نام صفّاران(به معنی رویگران، مسگران) نهاد.



سکهٔ به نام طاهربن محمد(پسر عمرو لیث) تاریخ ضرب : سال ۲۹۴ هجری محل ضرب : فارس
روی این سکه پس از عبارت شهادتین، نام خلیفهٔ وقت عباسی "المعتضدبالله" و نیز نام طاهر صفاری آمده است.

در نبردی که نزدیکی بغداد روی داد، نیروهای یعقوب از لشکریان خلیفه شکست خوردند و یعقوب مجبور شد برای تجدید قوا به جندی‌شاپور عقب‌نشینی کند. یعقوب در آنجا به سختی مریض شد و از دنیا رفت. با مرگ یعقوب، برادرش عمرولیث به جانشینی برگزیده شد. عمرو که می‌دانست سپاهیانش دیگر انگیزهٔ کافی برای ادامهٔ نبرد ندارند، با خلیفه صلح کرد و به شرط خواندن خطبهٔ نماز و اعلام تبعیت از خلیفه، امارت سیستان، خراسان و فارس را از او دریافت کرد.

عمرولیث چند سالی بر این بخش از ایران حکومت کرد اما سرانجام در نبردی که با لشکر سامانیان بر سر تصرف ماوراءالنهر[1] روی داد، گرفتار شد. امیر سامانی نیز که مخفیانه حکم ولایت خراسان بزرگ را از خلیفهٔ عباسی دریافت کرده بود، عمرولیث را دست بسته به بغداد فرستاد. خلیفه از بیم آزادی عمرو و حملهٔ دوبارهٔ صفّاریان به بغداد، او را در زندان به قتل رساند.

گرچه با مرگ عمرو سلسلهٔ صفاریان عملاً برافتاد اما فرزندان او تا چند سال توانستند بر بخش‌هایی از سیستان و خراسان حکومت کنند.

سامانیان، احیاگران فرهنگ و تمدن ایرانی:

سامانیان دیگر سلسلهٔ ایرانی بودند که در زمان خلافت مأمون عباسی، در شمال ماوراءالنهر به حکومت رسیدند و به تدریج بر قدرت خود افزودند. مؤسس واقعی این سلسله، امیر اسماعیل سامانی بود که پس از شکست دادن عمرولیث و دریافت حکم حکومت بر خراسَان و ماوراءالنهر، شهر بخارا را به عنوان پایتخت حکومت خود انتخاب کرد. او سپس با علویان طبرستان جنگید و با شکست‌دادن زیدیه (که از مخالفین خلفای عباسی بودند) توانست طبرستان و ری را نیز به قلمرو حکومت خود بیفزاید.

۱- ماوراءالنهر سرزمینی است میان دو رود جیحون(آمو دریا) و سیحون(سیردریا) که شهرهای بزرگی چون بخارا و سمرقند را شامل می‌شود. این منطقه هم اکنون در محدودهٔ دو کشور تاجیکستان و ازبکستان قرار دارد.

امیر اسماعیل سامانی که خود در دستگاه اداری پرورش یافته بود و با شیوهٔ مملکت‌داری آشنا بود، وزیران دانشمندی چون ابوالفضل بلعمی و ابوعلی جیهانی را به عنوان مشاور حکومتی خود برگزید. این وزیران خردمند، تشکیلات اداری و موثری به نام دیوان[۱] تأسیس کردند که در عمران و پیشرفت کشور بسیار مؤثر بود.

امیران سامانی که خود را از نسل بهرام چوبین(سردار معروف ساسانی) می‌دانستند، در احیاء سنت‌های قدیمی ایران و ترویج زبان فارسی کوشش فراوانی کردند. آنها با تاسیس مدارس و کتابخانه‌های بزرگ در شهرهای بخارا، نیشابور و خوارزم، دانشمندان و ادبیان را مورد حمایت قرار دادند. از میان دانشمندانی که در این مدارس پرورش یافتند و سالها بعد سرمنشاء خدمات بسیاری به جامعهٔ جهانی شدند، می‌توان به ابوعلی سینا، ابوریحان بیرونی، زکریای رازی و ابونصرفارابی اشاره کرد.



آرامگاه امیر اسماعیل سامانی در شهر بخارا (واقع در کشور اُزبکستان کنونی)

۱- مهم‌ترین این دیوان‌ها، دیوان وزارت بود که مسؤولیت انتخاب دبیران و نظارت بر کار آنها را بر عهده داشت. از دیگر دیوان‌ها که نقش وزارتخانهٔ امروزی را داشتند، می‌توان به دیوان خزانه‌داری، دیوان رسائل(جهت صدور فرمان‌های حکومتی)، دیوان شرطه(پلیس)، دیوان قضا(قضاوت) و دیوان اِشراف(بازرسی) اشاره کرد.

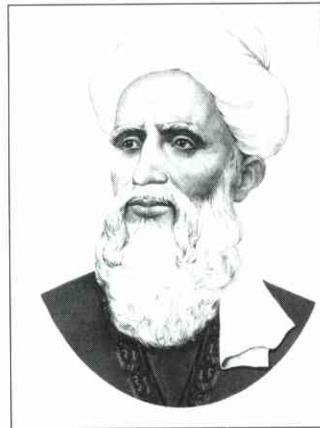


تندیس امیر اسماعیل سامانی در میدان مرکزی شهر دوشنبه (پایتخت جمهوری تاجیکستان)

امیران سامانی همچنین به شعر فارسی نیز علاقهٔ فراوانی نشان می‌دادند و دربار آنها همواره پذیرای شاعران و نویسندگانی بود که در مدح بزرگان و تاریخ کهن ایران شعر می‌سرودند یا مطالبی می‌نوشتند. از میان ادیبان مشهور این دوران می‌توان به رودکی، ابوعلی بلعمی[1]، ابومؤیّد بلخی و دقیقی[2] اشاره کرد.

رودکی: شاعر بلند آوازهٔ پارسی‌گو که به حق او را پدر شعر فارسی لقب داده‌اند، در روستای رودک از توابع شهر سمرقند به دنیا آمد و بعدها به دربار امیرنصر سامانی درآمد. این شاعر گرانقدر دیوان بزرگی داشت که امروزه تنها بخش کوچکی از آن در دست است. او به همت وزیر دانشمند ابوالفضل بلعمی، کلیله و دمنه را که پیش از آنها ابن مقفع به عربی ترجمه کرده بود، دوباره به نظم فارسی برگرداند.

حکایت شده است که رودکی در بیشتر سفرها همراه امیر سامانی بود. در یکی از این سفرها که امیر برای ییلاق به شهر هرات رفته بود و قصد بازگشت به بخارا را نداشت، درباریان که از سفر طولانی خسته شده بودند، دست به دامان رودکی می‌شوند و به او قول می‌دهند که اگر امیر را راضی به بازگشت کند، به او پنج هزار دینار انعام خواهند داد. رودکی که با روحیات امیر آشنا بود، فورا قبول می کند و چنگ در دست نزد امیر می‌رود و این قصیده را در وصف بخارا می‌سراید :



بویِ جویِ مولیان آید هَمی
یادِ یارِ مهربان آید همی
ریگ آموی و دُرشتی‌های او
زیر پایم پَرنیان آید همی
آب جیحون از نشاط رویِ دوست
خِنگِ ما را تا میان آید همی
میر، ماه است و بخارا، آسمان
ماه سوی آسمان آید همی
ای بُخارا، شاد باش و دیر زی
میر زی تو شادمان آید همی

چون رودکی به این بیت می‌رسد، امیر چنان به وجد می‌آید که فورا از تخت به زیر می‌آید و بی‌آنکه اسبش را زین کند، شتابان روانهٔ بخارا می‌شود. تا آنجا که درباریان تا به خود بیایند، امیر دو فرسنگ از آنها جلو می‌افتد. درباریان که این می‌بینند، دو برابر مبلغ پیشنهادی به رودکی انعام می‌دهند !

۱- ابوعلی بلعمی پسر ابوالفضل بلعمی(وزیر معروف امیر اسماعیل) کتاب تاریخ طبری را در سال ۳۵۲ هجری به درخواست امیر منصور به فارسی ترجمه کرد. تاریخ طبری کتابی بود که پیش از آن توسط محمدبن‌جریر طبری(از دانشمندان ایرانی قرن چهارم هجری و متولد طبرستان) به زبان عربی نوشته شده بد و حوادثی تاریخی از آغاز آفرینش انسان تا سال ۳۰۲ هجری را شامل می‌شد.

۲- دقیقی توسی از نخستین شاعرانی بود که سرودن تاریخ شاهان قدیم ایران (شاهنامه) را آغاز کرد اما هنوز بیشتر از هزار بیت آن را به نظم درنیاورده بود که به دست غلامش کشته شد و بعدها فردوسی بزرگ کار نیمه تمام او را به پایان رساند.



سکهٔ سامانی با نام نصربن‌احمد محل‌ضرب: شهر بخارا سال ضرب: ۳۱۵ هجری

دولت سامانی[1] که در اوایل با بهره گرفتن از وزیران کاردان بسیار منظم اداره می‌شد، توانست بیش از صد سال دوام آورد. اما زمینهٔ ضعف این دولت به دست اسیران ترکی به‌وجود آمد که طی جنگ‌های طولانی با قبایل بیابان‌گرد آن سوی رود سیحون به اسارت آنها درآمده بودند و بعدها به سبب شجاعت و لیاقتی که از خود نشان دادند، وارد سپاه شده و به درجات بالای لشکری چون سپه‌سالاری رسیدند.

در اواخر کار دولت سامانی بروز اختلاف میان سپه‌سالاران ترک و وزیران بر سر کسب قدرت، ارکان حکومت را دچار هرج و مرج کرد. از طرفی بالابردن مالیات که باعث فشار مضاعف بر مردم و بازرگانان شده بود، آنان را بر این داشت که از حاکم دولت همسایهٔ قراخانی دعوت به عمل آورند. سرانجام با ورود ایلک‌خان قراخانی به ماوراءالنهر و تصرف شهر بخارا، سلسلهٔ سامانی بدون هیچ مقاومتی فروپاشید و چندی بعد متصرفات آن میان دو دولت ترک‌تبار و تازه تأسیسِ قراخانی و غزنوی تقسیم شد.



قلمرو حکومت سامانیان در زمان امیر نصر سامانی

۱- امیران این سلسله عبارت بودند از اسماعیل، احمد، نصر، نوح اول، عبدالملک اول، منصور اول، نوح دوم، منصور دوم و عبدالملک دوم

سلسلهٔ آل‌زیار :

هم‌زمان با حکومت نصربن‌احمد سامانی در خراسان و ماوراءالنهر، یکی از سرداران او به نام مرداَویج‌بن‌زیار در طبرستان قیام کرد و سلسلهٔ مستقل آل‌زیار را تأسیس کرد. مرداَویج سپس با استفاده از اوضاع آشفتهٔ دربار سامانی، توانست علاوه بر گرگان و ری، بخش‌های مهمی از جنوب ایران را از دست حاکمان دست‌نشاندهٔ خلفای عرب آزاد کند و شهر اصفهان را مرکز حکومت خود قرار دهد.

مرداَویج که همواره آرزوی احیای پادشاهی ایران را داشت، جشن‌های ملی نوروز و مهرگان را باشکوه هرچه تمام در اصفهان برگزار کرد. او در سال ۳۱۹ هجری برای فتح همدان عازم غرب ایران شد و در نبردی که با لشکریان خلیفه داشت، به پیروزی رسید و همدان را نیز فتح کرد. مرداَویج که فتح بغداد و سرنگونی خلافت عباسی را نیز در سر می‌پروراند، پیش از آنکه نقشهٔ خود را عملی کند، به دست عاملان خلیفه کشته شد. با مرگ مرداَویج، سرداران سپاه، وشمگیربن‌زیار را به حکومت منصوب کردند. اما وشمگیر نتوانست آرزوهای برادر بزرگترش را برآورده سازد و به ناچار تبعیت از خلیفه را پذیرفت. بیشتر دوران فرمانروایی وشمگیر به نبرد با سامانیان گذشت تا اینکه با تأسیس حکومت آل‌بویه، در جنوب ایران قلمرو حکومت او تنها به بخشی از گرگان و طبرستان محدود گردید. سلسلهٔ آل‌زیار نیز سرانجام در حملهٔ سلجوقیان به‌طور کامل منقرض شد. از امیران مشهور این سلسله می‌توان به امیر شمس‌المعالی قابوس و امیر عنصرالمعالی کیکاووس[1] اشاره کرد.



قلمرو حکومت آل زیار و آل بویه در زمان وشمگیر

۱- شهرت این امیر به‌خاطر کتاب مشهورش قابوس‌نامه است که آن را در سال ۴۷۵ هجری برای راهنمایی و اندرز پسرش گیلان‌شاه نوشته است. او در کتاب خود در ۴۴ فصل دربارهٔ موضوعاتی چون رموز مملکت‌داری، سپه‌سالاری گرفته تا ادبیات، پزشکی و بازرگانی به آگاهی شگفت‌انگیزی سخن گفته است. کتاب قابوس‌نامه با توجه به قدمت و ویژگی‌های منحصربه‌فردش، در گنجینهٔ ادبیات فارسی از ارزش والایی برخوردار است.



برج قابوس[۱] ؛ در نزدیکی شهر گنبد کاووس مازندران
این برج با ارتفاعی در حدود ۶۰ متر و قدمتی بیش از هزار سال، بلندترین برج آجری جهان لقب دارد
و با تلاش مسئولان میراث فرهنگی به‌زودی در فهرست آثار جهانی مورد حمایت یونسکو قرار خواهد گرفت.

۱- این برج، آرامگاه امیر شمس‌المعالی قابوس‌بن وشمگیر(پدربزرگ امیر عنصرالمعالی نویسنده کتاب قابوس‌نامه) است. روایت است که جنازهٔ امیر قابوس را برای مدتی در یک تابوت شیشه‌ای از سقف آویزان کرده بودند تا بزرگان و بستگانش با وی وداع کنند. ابوریحان بیرونی، دانشمند معروف ایرانی نیز که مدتی در دربار امیر قابوس بود، کتاب آثارالباقیه را به نام او تألیف کرده است.

گزیده‌هایی از قابوس‌نامه :

چنین گوید جمع‌کنندهٔ این پندها، امیر عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیار با فرزند خویش گیلان‌شاه... بدان ای پسر که من پیر شده‌ام و ضعف و بی‌نیرویی بر من چیره شده و منشور عزل زندگانی از مویِ خویش بر روی خویش، کتابتی همی‌بینم... آگاه باش ای پسر، که روز رفتن من نزدیک است و آمدنِ تو بر اثَرِ من، زود باشد[۱]. چه امروز تا در این سرای سپنجی[۲] باید که بر کار باشی... و این جهان چون کشتزاری است که از او بِکاری و بِدرَوی از بد و از نیک...

آن کس که راهِ خدای تعالی جوید و طاعت ایشان جوید، چون آتشی بُوَد که که هرچه سرنگونش کنی، برتری و فزونی جوید و مانند آن‌کس که از راهِ خدای تعالی و طاعت او دور باشد، چون آبی بُوَد که هر چه بالاش دهی[۳]، فروتری و نگونی جوید، پس بر خویشتن واجب دان شناختن راهِ ایزد تعالی را.

بابِ بیست و نهم : در اندیشه کردن از دشمن

اما جهد کن ای پسر تا دشمن نیندوزی، پس اگر دشمنت باشد، مترس و دلتنگ مشو که هرکه‌را دشمن نباشد، دشمن‌کام[۴] باشد... اما با هرکس که دشمنی کنی، چون بر وی چیره گشتی، پیوسته آن دشمن را مَنکوه[۵] و به عاجزی به مردم مَنِمای که آنگه دیگر تو را فخری نَبُوَد بدان چیرگی بر او و اگر العیاذ بالله وی بر تو چیره شود، تو را عاری عظیم باشد که از عجزی افتاده باشی... نبینی که چون پادشاهی فتحی کند، اول خصم را قادری تمام خوانَد و لشکر او را بستاید و آنگه گوید من بودم که لشکری بدین عظیمی را شکستم!

حکایت : روزگاری به ری، زنی پادشاه بود به لقب سیّده خاتون[۶]... او زنی بود مَلِک‌زاده و عفیفه و زاهده و دختر عمّ مادر من... روزی جدّ تو[۷] سلطان محمود رحمه‌الله علیه، به ری رسولی فرستاد و گفت: "*باید که خطبه بر من کُنی و زر به نام من زَنی و خراج بپذیری وگرنه من بیایم و مُلک تو ستانم و تو را نیست گردانم.*"

سیّده در جواب گفت: "*بگوی سلطان محمود را تا شوی من زنده بود، بر این اندیشه همی بود که تو بیایی و قصد ری کنی. اما چون این شغل بر من رسید، به خود گفتم که محمود پادشاهی عاقل است و داند که شاهی چون او، به جنگِ زنی نباید آمد. اکنون اگر بیایی، خدای عزّوجل داند که من نخواهم گریخت و جنگ را ایستاده‌ام[۸]. از بَهرِ آنکه از دو بیرون نباشد و از دو لشکر، یکی شکسته شود[۹]. اگر من تو را بشکنم، به همه عالَم نامه نویسم که سلطانی را شکستم که صد پادشاه را شکسته بود. اما اگر تو مرا بشکنی، چه خواهی نبشت؟ گویی: زنی را شکستم؟! تو را نه فتح‌نامه رسد و نه شعرِ فتح که شکستن زنان را فتحی نباشد.*"

و بدین یک سخن تا وی زنده بود، سلطان محمود قصد ری نکرد.

۱- تو هم پس از من چندان نخواهی ماند. ۲- کنایه از دنیا ۳- به بلندی ببری

۴- دشمن شاد، بدبخت ۵- نکوهش مکن.

۶- سیّده خاتون همسر فخرالدوله از امیران آل‌بویه در ری و اصفهان بود که چون شوهرش در نبرد کشته شد و پسرش مجدالدوله هنوز به سن رشد نرسیده بود، خود برای مدتی عهده‌دار امور مملکت شده بود.

۷- امیر عنصرالمعالی، دختر سلطان محمود غزنوی را به زنی گرفته بود و از این رو سلطان محمود، پدربزرگ پسرش محسوب می‌شد.

۸- برای نبرد آماده‌ام. ۹- یکی از دو لشکر شکست خواهد خورد.

سلسلهٔ آل‌بویه :

علی، احمد و حسن پسران بویه(سردار شجاع دیلیمی) بودند که ابتدا در سپاه آل‌زیار خدمت می‌کردند. هنگامی که مرداویج، علی را به حکومت کرج(منطقه‌ای در جنوب اراک کنونی) منصوب کرد، دو برادر دیگر به یاری وی آمدند و به‌سرعت نفوذ و قدرت خود را در منطقه افزایش دادند تا آنجا که پس از مرگ مرداویج موفق شدند اصفهان و فارس را از دست آل‌زیار درآورند. علی پس از آنکه اصفهان را پایتخت حکومت خود قرار داد، برادرش احمد را مأمور فتح بغداد کرد. در سال ۳۳۵ هجری سپاه آل‌بویه به رهبری احمد پس از فتح خوزستان، وارد بغداد شد و آنجا را به اشغال خود درآورد. خلیفهٔ عباسی که از قدرت و پیشرفت ناگهانی آل‌بویه به هراس افتاده بود، حکومت آنها را تأیید کرد و به هر سه برادر القاب والایی اعطا کرد. برادران بویه که خود از علویان دیلم و طبرستان بودند و به مذهب تشیّع گرایش داشتند، به حمایت از علمای شیعه برخاستند. در زمان حکومت آنها مراسم عزاداری روز عاشورا برای نخستین بار در بغداد برپا شد و زیارت اهل قبور رایج شد. با مرگ علی(عمادالدوله) و از آنجا که او فرزند پسری نداشت، برادرزاده‌اش عضدالدوله به حکومت رسید. در دورهٔ حکومت عضدالدوله، آل‌بویه به اوج شکوفایی و اقتدار خود رسیدند و بناهای بسیاری چون بارگاه شهدای کربلا، بیمارستان عضدی بغداد و سد بند امیر بر رودخانهٔ کُر ساخته شد. اما با مرگ عضدالدوله، حکومت آل‌بویه رو به ضعف نهاد و هر یک از شاهزادگان که بر بخش‌هایی از کشور مسلط شده بودند، برای تصرف قلمرو بیشتر با یکدیگر به زد و خورد پرداختند. این اختلافات خانوادگی تا لشکرکشی سلطان محمود غزنوی به ایران مرکزی ادامه داشت. پس از آن قلمرو خاندان آل‌بویه تنها به بخشی از جنوب ایران و عراق محدود شد تا اینکه در زمان سلجوقیان، حکومت آل‌بویه نیز به همراه آل‌زیار به‌طور کامل برچیده شد. از مشاهیر دوران آل‌بویه می‌توان به زکریای رازی[1] و ابوعلی‌سینا[2] اشاره کرد.

۱- پزشک و شیمی‌دان بزرگ ایرانی که در سال ۲۵۱ هجری در ری به دنیا آمد. به توصیهٔ این دانشمند بود که عضدالدوله بیمارستان بزرگ و مجهزی در بغداد ساخت. او ظاهرا کتاب‌های بسیاری در علم کیمیا و طب نوشته بود که امروزه تنها دو کتاب الحاوی و طب‌منصوری باقی مانده‌اند. کشف الکل و اسید سولفوریک را نیز به این دانشمند ایرانی نسبت می‌دهند.



۲- حکیم بوعلی سینا در سال ۳۷۰ هجری در شهر بخارا به‌دنیا آمد. او که پرورش یافتهٔ مدارس سامانی بود، از همان کودکی از هوش و استعداد خارق‌العاده‌ای برخوردار بود به‌گونه‌ای که در نوجوانی نوح‌بن‌منصور، امیر سامانی را معالجه کرد و در ازای مزد کارش درخواست کرد از کتابخانهٔ بزرگ دربار استفاده کند. او مدتی در دربار به شغل دیوانی مشغول بود و چون اوضاع سامانیان آشفته شد، به خوارزم رفت. اما با ورود لشکر سلطان محمود غزنوی به خوارزم چون نمی‌خواست همراه دیگر دانشمندان به غزنه برود، به ناچار از راه گرگان به ری و سپس به همدان گریخت. بوعلی‌سینا مدتی در دربار شمس‌الدوله(از امیران آل‌بویه در همدان) به وزارت مشغول شد اما پس از مرگ شمس‌الدوله به سبب تهمت‌هایی که به او زده بودند، مدتی زندانی شد. او پس از آزادی به همدان بازگشت و در سال ۴۲۸ هجری در آنجا وفات یافت. از میان تألیفات او کتاب شفاء در فلسفه و قانون در باب پزشکی شهرت جهانی دارند.

سلسلهٔ غزنویان:

در اواخر حکومت سامانیان یکی از سرداراپن ترک به‌نام آلبتکین که به مقام سپه‌سالاری خراسان دست یافته بود، با امیر سامانی درافتاد و نیروهای تحت امرش را به جنوب کشور برد و حکومت جدید غزنویان را در شهر غزنه(واقع در جنوب افغانستان فعلی) بنیان نهاد.

با مرگ آلبتکین، دامادش سبکتکین که او نیز از فرماندهان نظامی بود، به حکومت رسید. سبکتکین از گرفتاری دولت سامانی در نبرد با ایلک‌خانان استفاده کرد و با حمله به خراسان، توانست نیشابور و هرات را به تصرف خود درآورد.

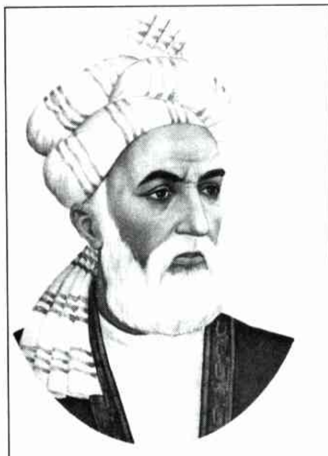
پس از او پسرش محمود(که لقب سلطان را برای خود برگزیده بود)، به حکومت رسید. در زمان سلطان محمود، ایلک‌خانان ترک با حمله به بخارا به عمر دولت سامانی پایان دادند و سلطان محمود نیز در این میان موفق شد بخش‌هایی از جنوب ماوراءالنهر را به قلمرو حکومت خود اضافه کند. محمود چون بر تخت سلطنت نشست، خود را مطیع خلیفهٔ عباسی "القادربالله" خواند. خلیفه نیز برای او عهد(حکم) و لوا(پرچم) و خلعتی فاخر فرستاد و او را "یمین‌الدوله و امین‌الملّه" لقب داد. سلطان محمود چون خلعت خلیفه را پوشید و تاج اهدایی او را بر سر نهاد، به حکم خلیفه و به بهانهٔ جهاد با کفّار و گسترش دین اسلام به بت‌خانه‌های هندوستان(از جمله معبد مشهور سومنات) لشکر کشید و هر بار با غنائم فراوان بازگشت و هر بار بخشی از غنائم را همراه با فتح‌نامه‌ای برای خلیفه فرستاد. این لشکرکشی‌ها علاوه بر منافع مادی، مقبولیت و مشروعیت سیاسی نیز از جانب خلفای عباسی برای سلطان محمود به ارمغان می‌آورد. از خصوصیات سلطان محمود علاوه بر کشورگشایی می‌توان به علاقهٔ وافر او به گردآوری دانشمندان و شاعران مدح‌گوی فارسی‌زبان در دربار خود اشاره کرد[۱].



سکه به نام سلطان محمود غزنوی : روی سکه پس از عبارت شهادتین، القاب سلطان محمود "یمین‌الدوله و امین الملّه ابوالقاسم" آمده و پشت آن نام خلیفهٔ وقت عباسی "القادر بالله" حک شده است. تاریخ ضرب: سال ۴۱۷ هجری محل ضرب: شهر غزنه

۱- ابوریحان‌بیرونی، سنائی غزنوی و کسائی مروزی از بزرگان دربار او بودند. با وجود توجهات سلطان‌محمود نسبت به علما و شعرا، برخورد ناشایست وی با فردوسی بزرگ باعث شده است تا همواره مورد نکوهش آیندگان قرار گیرد.

ابوالقاسم فردوسی، شاعر فرزانه و گرانقدر ایرانی در سال ۳۲۹ هجری یعنی درست همان سالی که رودکی(شاعر پرآوازهٔ دربار سامانیان) از دنیا رفت، در روستای باژ از ناحیهٔ تابران توس به دنیا آمد. او که از دهقانان و زمین‌داران بزرگ خراسان بود، در ۳۵ سالگی به حکم عشق و علاقه‌ای که به تاریخ کهن و پرافتخار ایران داشت، کار بزرگ سرودن شاهنامه را آغاز کرد[۱]. فردوسی پس از ۳۰ سال کار مداوم و هزینه‌کردن تمام ثروتش برای به نظم درآوردن شاهنامه، به ناچار و از روی تنگدستی نزد سلطان محمود غزنوی رفت تا برای تکثیر و حفظ کتاب ارزشمندش از او یاری بجوید. اما رفتار تند سلطان محمود که جز شنیدن مدح لشکرکشی‌هایش به چیز دیگری علاقه نداشت، باعث شد که مأیوس و دلشکسته از دربار او خارج شود. پس از آن فردوسی رهسپار دیار خود شد و مابقی عمرش را در فقر و تنگدستی سپری کرد و سرانجام در سال ۴۱۱ هجری در سن ۸۲ سالگی از دنیا رفت. روایت شده است سال‌ها پس از رانده شدن فردوسی از دربار، سلطان محمود در یکی از لشکرکشی‌هایش به هند اشعار فردوسی را از زبان سربازان خود می‌شنود و به یاد حکیم می‌افتد و چون از کردهٔ خود پشیمان می‌شود، دستور می‌دهد مبلغ ۶۰ هزار دینار طلا را بار شتر کنند و با احترام فراوان به منزلش بفرستند. اما هدیهٔ سلطان زمانی وارد دروازهٔ توس می‌شود که جنازهٔ فردوسی را از دروازهٔ دیگر شهر برای دفن در گورستان خارج می‌کردند !



بناهای آباد گردد خراب
زِ باران و از گردش آفتاب
پِی افکندم از نظم، کاخی بلند
که از باد و باران نیابد گزند
بر این نامه بر سالها بگذرد
بخواند همی هر که دارد خِرَد
بسی رنج بردم در این سالِ سی
عَجَم زنده کردم بدین پارسی
نمیرم ازین پس که من زنده‌ام
که تخم سخن را پراکنده‌ام

در دورانی که اعراب بر تمامی سرزمین ما چیره شده بودند و مقاومت‌های نظامی دلاورانی چون ابومسلم و بابک خرمدین کاری از پیش نبرده بود، فردوسی با سرودن شاهنامه[۲] به مقابله با فرهنگ بیگانهٔ عرب برخاست. او با شاهکار بزرگ خود، هویت ملی ایرانیان را به آنها بازشناساند و زبان شیرین فارسی را که با سیاست‌های ضد ایرانی خلفای عباسی رو به فراموشی بود، جانی تازه بخشید.

۱- منبع فردوسی برای این کار، کتاب تاریخ شاهان قدیم ایران بود که پیشتر در زمان سامانیان توسط ابومنصور توسی گردآوری شده و بخشی از آن نیز توسط دقیقی (به‌نام گشتاسپ نامه) به نظم درآمده بود.

۲- از آنجا که بسیاری از خوانندگان محترم تاکنون شاهنامهٔ فردوسی بزرگ را به طور کامل نخوانده‌اند و حتما علاقهٔ زیادی به دانستن آن دارند، خلاصهٔ داستان‌های شاهنامه را در بخشِ ضمیمهٔ کتاب آورده‌ایم.

ابوریحان بیرونی، ریاضی‌دان و منجّم بزرگ ایرانی در سال ۳۶۲ در شهر خوارزم به‌دنیا آمد. او چند سالی را در دربار امیر شمس‌المعالی قابوس گذراند و کتاب آثارالباقیه را که در باب سنت‌های ملل مختلف نوشته بود، به قابوس‌بن‌وشمگیر اهداء کرد و پس از بازگشت به خوارزم، همراه سلطان محمود غزنوی به غزنه رفت. ابوریحان که در بیشتر نبردها همراه سلطان محمود بود، با دانشمندان هندی ملاقات کرد و زبان سانسکریت را آموخت. او سپس دیده‌ها و شنیده‌های خود را دربارهٔ مذهب و عادات هندوان در کتابی به‌نام تحقیق ماللهند نوشت. از این دانشمند بزرگ چند اثر دیگر چون قانون مسعودی، التفهیم (در باب نجوم) و الجواهر(دربارهٔ خصوصیات سنگ‌ها و جواهرات مختلف) برجای مانده است.

با مرگ سلطان محمود در سال ۴۲۱ هجری میان دو پسرش محمد و مسعود بر سر جانشینی او اختلاف درگرفت و سرانجام پس از چند ماه درگیری میان دو برادر، مسعود پیروز شد. او در همان ابتدا تعدادی از مخالفین خود از جمله حسنک‌وزیر[1] را محکوم کرد و به دار آویخت. سلطان مسعود نیز مانند پدرش همواره در فکر فتوحات هند بود اما همین لشکرکشی‌ها باعث غفلت او از رخدادهای ماوراءالنهر شد و در نتیجه ترکان سلجوقی از شمال وارد خراسان شدند و در نبردی نزدیک مرو، سپاهیان غزنوی را شکست دادند. ورود سلجوقیان به خراسان و شکست‌های پی‌درپی باعث سلطان مسعود باعث شد تا سالهای پس از آن قلمرو حکومت غزنویان تنها محدود به غزنه و بخش‌هایی از هند شود.



قلمرو حکومت غزنویان در زمان سلطان محمود

۱- حسنک، وزیر مشهور سلطان محمود بود که پس از مرگ سلطان محمود به حمایت از پسرش محمد برخاست و چون مسعود به پادشاهی رسید، درصدد انتقام برآمد و او را به جرم داشتن مذهب قرمطی(از فرقه‌های شیعهٔ اسماعیلی) به حکم ساختگی خلیفهٔ عباسی به دار آویخت. حکایت بردارکردن حسنک وزیر را خواجه ابوالفضل بیهقی(دبیر فاضل و مشهور دربار غزنویان) در کتاب مشهورش تاریخ بیهقی نوشت. اصل این کتاب، تاریخ آل‌سبکتکین نام داشت و در سی جلد نوشته شده بود ولی اکنون تنها قسمتی از آن در دست است. تاریخ بیهقی از موثق‌ترین مدارک تاریخی دورهٔ غزنویان به شمار می‌رود.

تاریخ بیهقی : حکایت بردار کردنِ حسنک وزیر

چون حسنک بیامد، خواجهٔ بزرگ میمندی برپای خواست... و روی به حسنک کرد و گفت: "*خواجه چون می‌باشد و روزگار چگونه می‌گذارد؟*" حسنک پاسخ داد :"*جای شکر است.*" خواجه گفت: "*دل شکسته نباید داشت که چنین حال‌ها، مردان را پیش آید. فرمانبرداری باید نمود به هرچه خداوند می‌فرماید که تا جان در تن است، امید صدهزار رحمت و فرج است.*" بوسهل زوزنی را که در مجلس حاضر بود، طاقت برسید و گفت:" *خداوند را کِرا کند سخن گفتن با چنین سگ قرمطی که فردا بردار خواهند کرد به فرمان امیرالمومنین خلیفه*" خواجهٔ بزرگ به خشم در بوسهل نگریست. حسنک گفت:"*سگ ندانم که بوده است، خاندان من که از حشمت و نعمت، جهانیان دانند و من جهان خورده‌ام و کارها رانده‌ام و عاقبت کارِ آدمی مرگ است. اگر امروز اَجَل رسیده باشد، کس نتواند داشت که بردار کُشَند یا جُز دار، که من بزرگتر از حسین‌بن‌علی نَیم(=نیستم).*" پس حسنک برخاست و خواجه و قوم برخاستند و چون همه برفتند خواجه، بوسهل را بسیار ملامت کرد...

و آن شب، تدبیرِ بردارکردنِ حسنک در پیش گرفتند... چون کارها ساخته آمد، دیگر روز امیر مسعود برنشست و قصد شکار سه روزه کرد با ندیمان و مطربان و خلیفهٔ شهر را فرمود داری‌زدنِ حسنک بر کرانِ(=خارج) مصلّای بلخ... پس بوسهل آمد تا نزدیکِ دار و بر بالایی ایستاد و سواران رفته بودند با پیادگان تا حسنک را بیاورند. چون از بازار عاشقان درآوردندش، خواجه میکائیل بدان‌جا ایستاده بود، پذیرهٔ وی آمد و دشنام‌های زشت داد. حسنک در وی ننگریست و هیچ جواب نداد. عامهٔ مردم او را لعنت کردند بدین حرکت ناشایست... چون حسنک را به پای دار آوردند... فرمودند که "*جامه بیرون کش*". وی دست اندر زیر کرد و جُبّه و پیراهن برکشید و دور انداخت با دستار و برهنه با اِزار(=لباس زیر) بایستاد؛ دست‌ها درهم زده و تنی چون سیم سفید و رویی چون صد هزار نگار. آنگاه روی‌پوش آهنی آوردند و آواز دادند که "*سر و رویش را بپوشانید تا از سنگ تباه نشود که سرش را به بغداد خواهیم فرستاد نزدیک خلیفه*"... در این میان، احمدِ جامه‌دار بیامد سوار، روی به حسنک کرد و پیغامی داد از سلطان مسعود:"*این آرزوی تو بود که خواسته بودی چون من پادشاه شوم تو را بردار کُنَم، لیکن ما بر تو رحمت خواستیم کرد اما امیرالمومنین خلیفه نبشته است که تو قرمطی شده‌ای و به فرمان او تو را بردار می‌کنند.*" و حسنک البته هیچ پاسخ نداد...

چون حسنک را سویِ دار بردند، آواز دادند که سنگ دهید لیکن هیچکس دست به سنگ نمی‌زد و همه زار زار می‌گریستند خاصّه نیشابوریان. پس مشتی رند را سیم دادند که سنگ زنند و خود مرده بود پیش از آنکه جلادش رسن به گلو افکَنَد... چون از این فارغ شدند، بوسهل و قوم از پایِ دار بازگشتند و حسنک تنها ماند، چنانکه تنها آمده بود از شکم مادر...

و حسنک قریب هفت سال بر دار بماند، چنانکه پای‌هایش همه فروتراشید و خشک شد و اثری نماند تا به دستوری فروگرفتند و دفن کردند، چنانکه کَس ندانست که سرش کجاست و تنش کجاست.

و مادر حسنک زنی بود سخت جگرآور. چنان شنیدم که دو سه ماه از او این حدیث را نهان داشتند. چون بشنید، جزعی نکرد بلکه گریست به دردِ... و گفت:"*بزرگا مردا این پسرم بود! که پادشاهی چون محمود این جهان بدو داد و پادشاهی چون مسعود آن جهان.*"

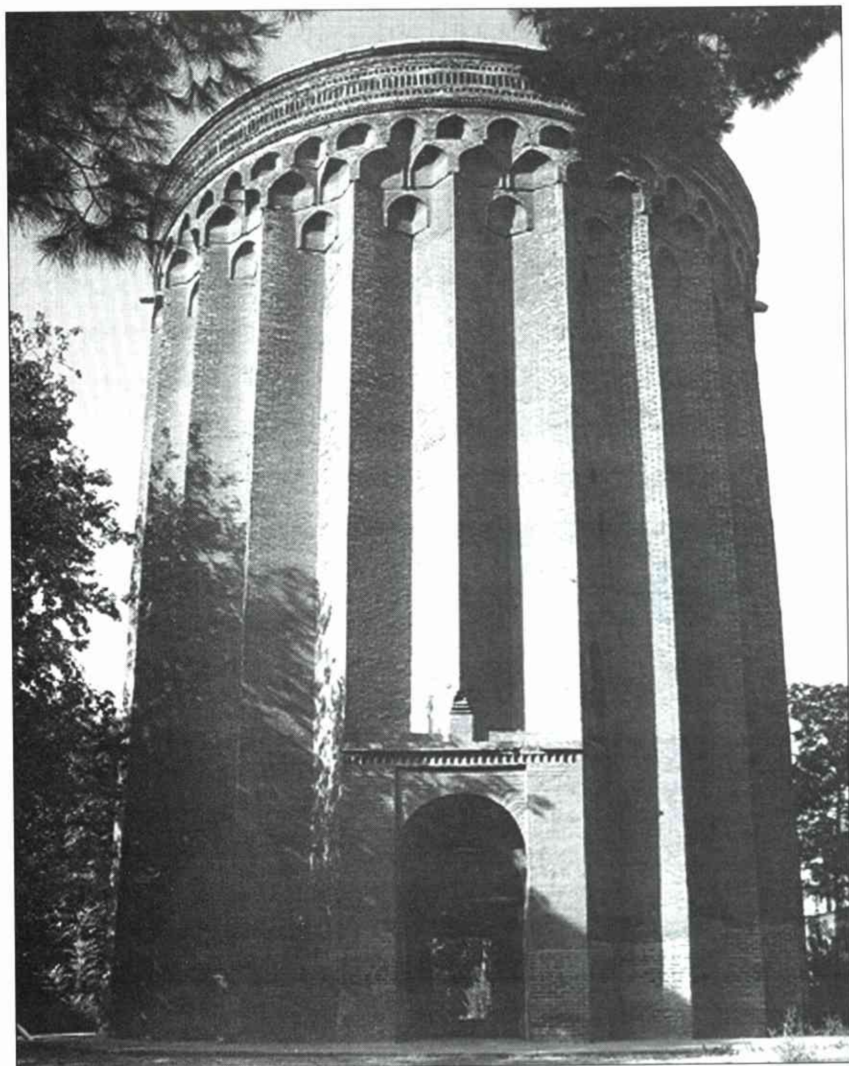
سلسلهٔ سلجوقیان :

ترکان سلجوقی از قبایل ساکن آسیای مرکزی بودند که در جستجوی چراگاه دام‌های خود، به تدریج وارد ماوراءالنهر و خراسان شدند. رهبری این قبایل را فردی به‌نام سلجوق بر عهده داشت که بعدها نوهٔ او طغرل توانست با شکست‌دادن سپاه سلطان مسعود در مرو و فتح خراسان، سلسلهٔ جدید سلجوقیان را تأسیس کرد. طغرل پس از چیرگی بر غزنویان و انتخاب نیشابور به عنوان پایتخت، برای مشروعیت بخشیدن بر حکومت خود، نامه‌ای برای خلیفهٔ عباسی نوشت و خود را تابع خلیفه خواند[۱]. خلیفهٔ عباسی نیز تبعیت او را پذیرفت و برایش لوا و حکم حکومتی فرستاد. طغرل پس از تحکیم قدرت در خراسان، به نواحی مرکزی ایران لشکر کشید و حکومت آل‌زیار و آل‌بویه را که از دشمنان سرسخت خلفای عباسی بودند، برانداخت و سپس به بغداد رفت تا برای ایجاد پیوندی استوار با خلیفه، با دخترش ازدواج کند اما پیش از وصلت به‌خاطر کهولت سن در حوالی ری درگذشت.

با مرگ طغرل، برادرزاده‌اش آلب‌ارسلان به حکومت رسید. آلب‌ارسلان در همان ابتدای سلطنتش عمیدالملک کندری، وزیر سابق طغرل را زندانی کرد و مقام وزارت را به نظام‌الملک واگذار کرد. خواجه نظام‌الملک، با کفایت و دوراندیشی توانست پایه‌های حکومت سلجوقیان را در تمام سرزمین‌های تصرف شده تحکیم بخشد. او طی ۲۹ سال وزارتش در دربار آلب‌ارسلان و پسرش ملکشاه، خدمات شایانی به برقراری امنیت و ثبات داخلی و گسترش آموزش کرد[۲]. آلب‌ارسلان در سال ۴۵۶ هجری پس از سرکوب شورشیان به فکر توسعهٔ قلمرو خود افتاد و طی یک لشکرکشی توانست ارمنستان و گرجستان را تصرف کند و با امپراتوری روم بیزانس همسایه شود. بیزانسی‌ها که به‌خاطر از دست دادن سرزمین‌های تحت نفوذ خود ناراحت بودند، تلاش کردند دوباره بر این مناطق تسلط یابند. اما در نبرد سرنوشت‌سازی که سال ۴۶۳ هجری در منطقهٔ ملازگرد(شرق ترکیهٔ امروزی) روی داد، بیزانسی‌ها شکست خوردند و آلب‌ارسلان موفق شد به‌دست خود، امپراتور روم را اسیر کند.

۱- در بخشی از متن نامهٔ طغرل به خلیفه چنین آمده بود:" ما بندگان آل‌سلجوق، گروهی هستیم همواره مطیع و هواخواه دولت عباسی و بیشتر اوقات را به غزوه و جهاد کوشیده‌ایم... ما را عمویی بود که یمین‌الدوله(=سلطان محمود) او را بی‌جرم و جنایت بگرفت و به محروسهٔ(=زندان) هند فرستاد و مدت هفت‌سال در بند داشت تا همانجا سپری شد(=وفات یافت)... چون سلطان محمود درگذشت، پسرش مسعود به جای او بر تخت نشست. او به مصالح ملک و معدلت قیام نمی‌نمود و همواره به لهو و لعب مشغول می‌بود... و چون ملک و ملت معطّل ماند و اهل بدعت مجال و فرصت فساد یافتند، اعیان و بزرگان خراسان از ما درخواستند تا به معاونت و مساعدت ایشان قیام نماییم و حمایت ایشان کنیم. امرا و لشکریان مسعود چند بار روی ما نهادند و میان ما و ایشان حرب(=جنگ) بسیار شد... عاقبت به یاری خدا، ما غالب و مستولی آمدیم... حال شکر این موهبت و نعمت می‌خواهیم که از راه بیداد و جور کرانه(=فاصله) گیریم و معدلت و انصاف در میان خلایق گسترانیم و این جز بر نهج و قانون اسلام به فرمان حضرت خلیفه القائم بامرالله انجام نگیرد..."[به نقل از کتاب جامع التواریخ؛ نوشتهٔ خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی؛ وزیر مشهور ایلخانان مغول]

۲- از کارهای بزرگ خواجه نظام می‌توان به تأسیس مدارس شبانه‌روزی(نظامیه) در شهرهای نیشابور، اصفهان و بغداد اشاره کرد که استادان بزرگی چون ابومحمد غزالی در آنها تدریس می‌کردند و دانش‌آموزان مستعد به هزینهٔ دولت درس می‌خواندند.



برج طغرل ، شاهکاری از معماری ایرانی در دورهٔ سلجوقی

این برج که در شهر ری(نزدیک تهران) واقع شده‌است، احتمالا آرامگاه طغرل سلجوقی می‌باشد. ارتفاع این برج بدون سقف در حدود ۲۰ متر است ولی به‌نظر می‌رسد درگذشته مانند سایر برج‌ها دارای گنبدی مخروطی شکل و ارتفاع بیشتری بوده است. ضخامت دیوار دولایهٔ برج در حدود سه متر است و داخل این دیوار پلکانی تعبیه شده است که دو نفر به‌راحتی می‌توانند از آن بالا رفته یا پایین بیایند. از این برج علاوه بر آرامگاه بزرگان سلجوقی، به عنوان راهنمای مسافران نیز استفاده می‌شد به‌گونه‌ای‌که در شب‌های تاریک بر باروی بلند آن آتش روشن می‌کردند تا مسافرانی که از جانب خراسان به ری می‌آمدند، راه را گم نکنند. برج طغرل علاوه بر معماری زیبا، نوعی ساعت آفتابی نیز می‌باشد. نمای بیرونی این برج با ۲۴ کنگرهٔ تورفته به‌گونه‌ای تزئین شده است که با طلوع آفتاب، درون هر یک از کنگره‌ها به فاصلهٔ یک ساعت از دیگری روشن می‌شود و زمانی که خورشید به بیشترین ارتفاع خود از افق می‌رسد، سایهٔ تیغه‌ای که بالای درب ورودی تعبیه شده درست روی طاق ضربی زیر آن قرار می‌گیرد و به این ترتیب زمان دقیق اذان ظهر تشخیص داده می‌شود!

نبرد ملازگرد که تا آن‌زمان بزرگ‌ترین پیروزی سپاه اسلام بر مسیحیت بود، قدرت و اعتبار بسیاری برای آلب‌ارسلان به ارمغان آورد و حکومت نوپای سلجوقی را به صورت یک امپراتوری مقتدر درآورد.

آلب‌ارسلان پیش از مرگ، پسر کوچکش ملکشاه را به عنوان جانشین خود انتخاب کرد و به خواجه نظام‌الملک دربارهٔ سرپرستی و آموزش او برای ادارهٔ امور مملکت سفارش بسیار کرد. در زمان ملکشاه و به‌خاطر کاردانی و حسن تدبیر خواجه، قلمرو سلجوقیان بسیار پهناور شد و به بیشترین گسترهٔ خود رسید. همچنین در زمان او پایتخت از نیشابور به اصفهان منتقل شد. گرچه رابطهٔ ملکشاه و خواجه‌نظام‌الملک تا حدودی خوب بود، اما دسیسه‌های تُرکان‌خاتون[۱]، باعث شد که سلطان در اواخر حکومتش به وزیر خود بی‌اعتنا شود و سعی در کاهش نفوذ او کند[۲]. خواجه نظام‌الملک سرانجام در روز دهم رمضان سال ۴۸۵ هجری در سفری که به نهاوند رفته بود، به ضربهٔ کارد فدائیان اسماعیلی کشته شد. ملکشاه نیز پس از مرگ خواجه چندان زنده نماند و یک ماه بعد در بغداد، به سختی بیمار شد و همان‌جا درگذشت.

قلمرو حکومت سلجوقیان در زمان سلطنت ملکشاه

۱- ترکان خاتون(همسر بزرگ ملکشاه) بسیار تلاش کرد تا پادشاه پسرش محمود را به‌عنوان ولیعهد معرفی کند اما نظام الملک از جانشینی برکیاروق، (پسر دیگر ملکشاه که از زنی دیگر به نام زبیده‌خاتون بود)، حمایت می‌کرد. عاقبت ترکان‌خاتون با همدستی مشاور خود تاج‌الملک، نقشهٔ قتل خواجه نظام را به دست اعضای فرقهٔ اسماعیلیه طراحی و اجرا کرد.

۲- در کتب تاریخی روایت شده است که در آخرین سالهای سلطنت ملکشاه، میان شحنهٔ مرو که از بستگان ترکان خاتون بود با یکی از پسران خواجه نظام‌الملک نزاعی درمی‌گیرد. شحنهٔ مرو شکایت نزد سلطان می‌برد و شاه چون از این پیشامد غضبناک می‌شود، پیکی نزد خواجه می‌فرستد و به او پیغام می‌دهد که: *اگر در ملک با من شریکی، آن حکم دیگر است و اگر تابع منی، چرا حد خویش نگاه نمی‌داری و فرزندان و اتباع خود را ادب نمی‌کنی؟ می‌خواهی بفرمایم تا دوات از پیش تو برگیرند؟(=از وزارت خلعت کنند).* خواجه نظام نیز با صلابت، در جواب می‌گوید: *به سلطان بگویید که دولت آن تاج به این دوات بسته است. هرگاه این دوات برداری، آن تاج بردارند (=پادشاهی تو به وزارت من بند است، اگر مرا از وزارت خلع کنی، تو را از پادشاهی سرنگون می‌سازند).*

سیاست‌نامه :

سیاست‌نامه(سیر الملوک) کتابی است که خواجه نظام‌الملک به سفارش ملک‌شاه سلجوقی در اواخر عمرش نوشته است. نظام‌الملک در این کتاب، تجربهٔ ۳۰ سالهٔ وزارت خود را دربارهٔ آیین جهانداری و روش ادارهٔ کشور برای ملکشاه و جانشینان او به رشتهٔ تحریر درآورده است. گزیده‌های کوتاهی از این کتاب پربار را برای آشنایی خوانندگان محترم در زیر آورده‌ایم :

اندر مَظالم نشستن پادشاه و سیرت نیکو ورزیدن: "چاره نیست پادشاه را از آن که هفته‌ای دو روز به مظالم|قضاوت| بنشیند و داد از بیدادگر بستاند و انصاف دهد و سخن رعیّت را به گوش خویش بشنود بی‌واسطه و در هر یکی فرمانی دهد... و چون این خبر در مملکت پراکنده شود که خداوند جهان، سخن دادخواهان را می‌شنود، همهٔ ظالمان بشکوهند و دستها کوتاه دارند و دیگر کس نیارد بیدادگری و دست‌درازی کردن از بیم عقوبت. "

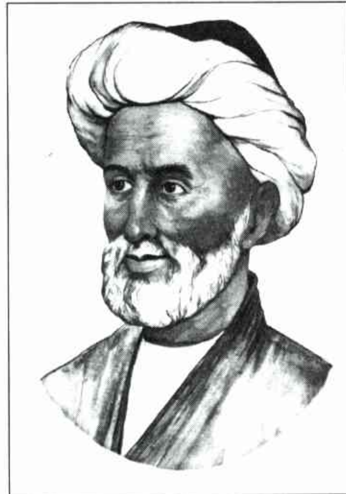
اندر فرستادن جاسوسان و تدبیر کردن بر صلاح مملکت: "باید که همیشه به همهٔ اطراف جاسوسان بروند، بر سَبیل بازرگانان و سیّاحان و صوفیان و درویشان و از هر چه می‌شنوند، خبر می‌آرند تا هیچ‌گونه از احوال خبری پوشیده نماند و اگر چیزی حادث گردد به وقت خویش تدارک کرده آید. چه بسیار وقت بوده است که والیان و گُماشتگان و اُمرا، سرِ مخالفت و عصیان داشته‌اند و بر پادشاه سِگالیده|شوریده| که جاسوسان در رسیده‌اند و پادشاه را خبر کرده و پادشاه در وقت برنشسته و عزم ایشان باطل کرده است."

اندر حق گُزاردنِ خدمتکاران و بندگان شایسته: "هرکه از خدمتکاران، خدمتی پسندیده کرد، باید که در وقت، نواختی|عنایتی| یابد و ثَمَرتِ آن بِدو رِسَد و آن که تقصیری کند، بی ضرورتی و سهوی، آن کس را به اندازهٔ گناه، مالش|کیفری| رسد، تا رغبتِ بندگان بر خدمت، زیادت گردد و بیم گناهکاران بیشتر شود و کارها بر استقامت می‌رَوَد."

اندر حرمت نگاه داشتن علمای شریعت : "بر پادشاه واجب است در کار دین پژوهش کردن... و علمای دین را حرمت داشتن و کفاف ایشان از بیت المال پدید آوردن... واجب چنان کند که در هفته، یک بار یا دو بار، علمای دین را، پیش خویش راه دهد و امرهای حق تعالی، از ایشان بشنود و تفسیر قرآن و اخبار رسول(ص) استماع کند و حکایات پادشاهان عادل و قصص انبیا(ع) بشنود."

اندر احوال زنان و زیردستان : "نباید که زیردستان پادشاه، زِبَردست گردند، که از آن خلل‌های بزرگ پیش آید و پادشاه بی فرّ و شکوه شود خاصّه زنان که اهل سترند و کامل عقل نباشند و غرض از ایشان گوهر نسل است، که بر جای بماند و هر چه از ایشان مستوره‌تر و پارساتر، ستوده‌تر... هر آن وقت که زن بر پادشاه مسلط شده است، جز رسوایی و شرّ و فتنه و فاسد حاصل نیامده است."

اندر حرمت نگاه داشتن سرخیلان : "هر حاجتی که لشگر را بُود، باید که بر زبانِ سرخیلان|فرماندهان| و مقدّمان ایشان باشد، تا اگر نیکویی فرموده شود، بر دست ایشان بود و بدان سبب ایشان را حرمتی حاصل شود... و اگر کسی از خیل|لشگر| بر مقدم|مافوق| خویش دراز زُفانی|دراز زبانی| کند و یا حرمت او نگاه ندارد، او را مالش|کیفر| باید دادن، تا مِهتر از کِهتر پدیدار باشد|سلسله مراتب حفظ شود|."

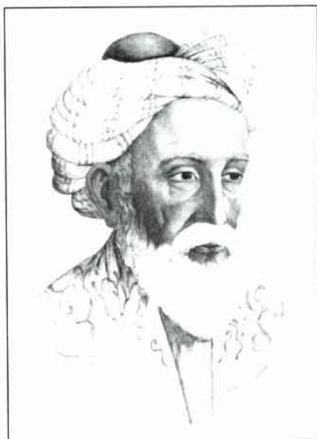


ناصرخسرو قبادیانی: این شاعر پرآوازه به سال ۳۹۴ هجری در قبادیان بلخ به‌دنیا آمد. او کسب دانش و حفظ قرآن مجید را از کودکی آغاز کرد و چون به سن جوانی رسید به کار دبیری در دربار غزنویان مشغول شد و پس از شکست سلطان مسعود به خدمت سلجوقیان درآمد. او در این سال‌ها با حکیمان بزرگی آشنا شد و با بسیاری از پیروان مذاهب گوناگون به بحث و گفتگو پرداخت و از آنها دربارهٔ حقیقت هستی پرس‌وجو کرد اما چون نتیجه‌ای نیافت، به شراب و میگساری روی آورد. او بعدها در چهل سالگی به دنبال خوابی که دیده بود، از همهٔ لذّات دنیوی دست شست و راه سفر حج در پیش گرفت.

ناصرخسرو طی ۷ سال سفر خود، سرزمین‌های بسیاری چون سوریه، فلسطین و عربستان را سیاحت کرد و چندی نیز در مصر اقامت گزید. او که در ملاقات با خلیفهٔ فاطمی مصر به مذهب اسماعیلی گرویده بود، پس از دریافت لقب حجّت خراسان به موطن خود بازگشت اما برخلاف انتظارش مردم به دعوت او پاسخ مثبت ندادند و حتی او را تهدید به مرگ کردند. ناصرخسرو که این چنین دید، مخفیانه به بدخشان(ولایتی در افغانستان امروزی) رفت و مابقی عمر خود را در یکی از روستاهای دورافتاده به تحقیق و تألیف سپری کرد و سرانجام در سن ۸۷ سالگی بدرود حیات گفت. از ناصرخسرو کتاب‌های بسیاری از جمله جامع‌الحکمتین، خوان‌اخوان و زادالمسافرین و یک دیوان شعر به یادگار مانده است اما مشهورترین اثر او سفرنامه‌ای است که در آن خاطرات سفر ۷ سالهٔ خود را در راه زیارت خانهٔ خدا نوشته است. سفرنامهٔ ناصرخسرو قدیمی‌ترین سفرنامهٔ به زبان فارسی است و از این لحاظ برای محققان ارزش بسیاری دارد.

وی در بخش آغازین کتابش نوشته است: *"چنین گوید ابومعین الدین ناصر خسرو القبادینی که من مردی دبیرپیشه بودم و از جمله متصرفان در اموال و اعمال سلطانی و به کارهای دیوانی مشغول بودم... شبی در خواب دیدم که یکی مرا گفت چند خواهی‌خوردن از این شراب که خرَد از مردم زایل کند، اگر به هوش باشی بهتر. من جواب گفتم که حکما جز این چیزی نتوانستند ساخت که اندوه دنیا کم کند... جواب داد که بیخودی و بیهوشی راحتی نباشد، حکیم نتوان گفت کسی را که مردم را بیهوشی رهنمون باشد، بلکه چیزی باید طلبید که خرد و هوش را به افزاید. گفتم که من این را از کجا آرم؟ گفت: جوینده یابنده باشد، پس سوی قبله اشارت کرد و دیگر سخن نگفت. چون از خواب بیدار شدم، آن حال تمام بر یادم بود. با خود گفتم که از خواب دوشین بیدار شدم باید که از خواب چهل ساله نیز بیدار گردم... پس به مرو رفتم و از آن شغل که به عهده من بود معاف خواستم و گفتم که مرا عزم سفر قبله است و حسابی که بود، جواب گفتم و از دنیایی آنچه بود ترک کردم الا اندک ضروری... روز پنجشنبه نیمهٔ دی ماه پارسیان سال بر چهارصد و ده* یزدجردی به عزم نیشابور بیرون آمدم و از مرو به سرخس شدم که سی *فرسنگ باشد ..."*

خیّام نیشابوری : حکیم ابوالفتح عمر بن ابراهیم خیّام نیشابوری یکی دیگر از چهره‌های درخشان علم و ادب و از دانشمندان برجستهٔ سرزمین ما است که در سال ۴۲۷ هجری در شهر نیشابور به دنیا آمد. بر اساس روایاتی او همکلاسی نظام‌الملک و حسن صبّاح[۱] بود که پس از تحصیلات مقدماتی در نظامیهٔ نیشابور برای تکمیل رسالهٔ مشهور خود[۲] به سمرقند رفت و مدتی بعد نامش چنان پرآوازه شد که سلطان ملکشاه او را مأمور احداث رصدخانهٔ بزرگی در اصفهان کرد. خیّام در آنجا موفق شد زمان دقیق تحویل سال شمسی و اوقات شرعی را محاسبه کند[۳]. خیّام اگرچه دانشمند و ریاضی‌دان بزرگی بود اما شهرت جهانی او بیشتر به‌خاطر رباعیات پرشوری است که دربارهٔ سرگشتگی انسان در کشف راز هستی و به غنیمت شمردن لحظات زندگی سروده است.



این قافلهٔ عُمر عجب می‌گذرد
دریاب دمی که با طرب می‌گذرد
ساقی، غم فردای حریفان چه خوری؟
پیش آر پیاله را که شب می‌گذرد

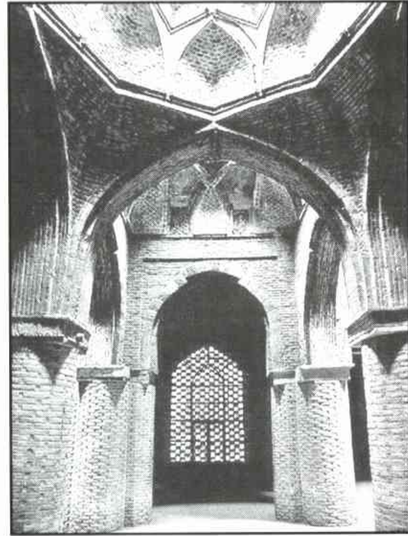
گویند بهشت و حور و کوثر باشد
جویِ مِی و شیر و شهد و شکّر باشد
پر کن قدح باده و بر دستم نه
نقدی زِ هزار نسیه بهتر باشد

از دیگر شاعران مشهور دورهٔ سلجوقی می‌توان به فخرالدین اسعد گرگانی اشاره کرد. او که در زمان حکومت طغرل در اصفهان می‌زیست، به توصیهٔ امیر آن دیار، داستان عاشقانهٔ ویس و رامین را (که اصل آن به زبان پهلوی اشکانی بود)، به‌صورت منظومهٔ بسیار زیبایی به فارسی سروده است.

۱- نظام‌الملک، خیّام و حسن‌صبّاح سه دوست همکلاسی بودند که در جوانی با هم پیمان بسته بودند که هرگاه یکی به مقام بالای حکومتی رسید، دو یار دیگر را کمک کند. چون نظام‌الملک به مقام وزارت می‌رسد، به عهد خود وفا می‌کند و پست امیری نیشابور را به خیّام و ری و اصفهان را به حسن‌صبّاح پیشنهاد می‌کند. خیّام که به دنبال علم بود، از این مقام صرف‌نظر می‌کند و تنها مسؤولیت رصدخانهٔ اصفهان را می‌پذیرد اما حسن‌صبّاح که به این مقدار راضی نبود، درخواست پست وزارت می‌کند. نظام‌الملک با خواست او مخالفت می‌کند و او را مجبور به خروج از کشور می‌کند. حسن‌صباح به مصر می‌گریزد و در دیدار با خلفای فاطمی مصر به مذهب اسماعیلی می‌گرود. او پس از بازگشت به ایران به قلعهٔ الموت قزوین می‌رود و از آنجا به ترویج مذهب اسماعیلی می‌پردازد. او پس از قدرت یافتن علیه سلطان سلجوقی دست به شورش می‌زند و خواجه نظام‌الملک را به دست یکی از فدائیان خود به قتل می‌رساند...."
[به نقل از کتاب جامع‌التواریخ نوشتهٔ خواجه رشیدالدین همدانی وزیر مشهور ایلخانان مغول؛ ر.ک. صفحهٔ ۴۴ کتاب حاضر]

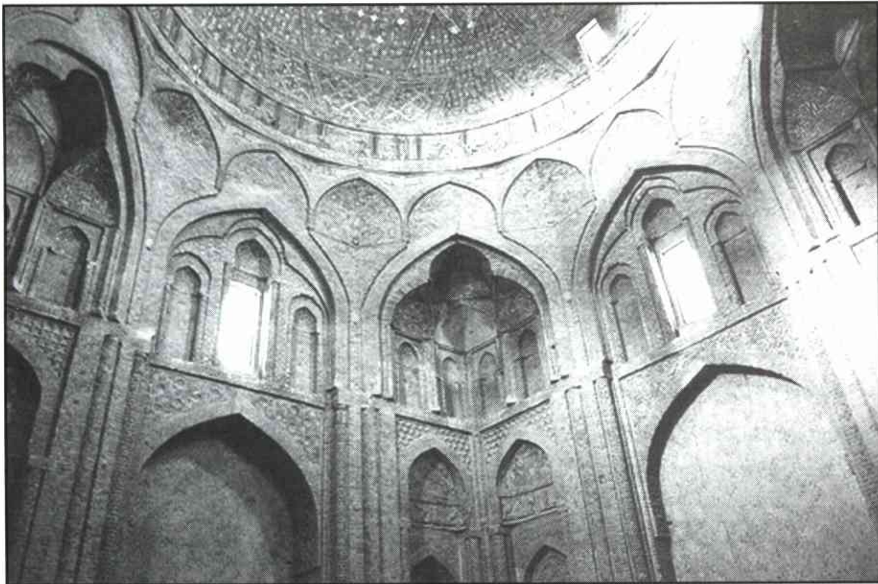
۲- رسالهٔ جبر و مقابله که در آن روش حل معادلات چند مجهولی را با استفاده از مقطع مخروطی شرح داده است.

۳- او تقویم ابداعی خود را به نام سلطان جلال‌الدین ملکشاه، تقویم جلالی نامگذاری کرد. محاسبات ریاضی خیّام در حدود ۹۰۰ سال پیش چنان دقیق بوده که تقویم رسمی امروزی ما نیز بر پایهٔ همان تقویم جلالی او نوشته شده است و هنوز هم دانشمندان ما برای پیدا کردن زمان تحویل سال نو از روش محاسباتی وی استفاده می‌کنند !



معمـاری سـلجوقی : عصـر سـلجوقی، دورهٔ اوج خلاقیت جهان اسلام بود. در این دوره، هنر ایرانی در همهٔ زمینه‌ها بـه شـکوفایی رسـید و هنرمنـدان آثـار زیبای فراوانی خلق کردنـد. در زمینـهٔ معمـاری ایـن دوره نیز هنرمندان ایرانی با تلفیق حیاط چهار ایـوانی و تالارهای مربع گنبد دار(چهار طاقی) که پیش از آن در کاخ‌ها و معابد ساسانیان به‌کار رفتـه بـود، مسـاجد بزرگی ساختند. این نوآوری بعدها به سـبک معمـاری مذهبی ایرانی شـهرت یافـت و از آن زمـان تـاکنون مساجد و مدارس علمیهٔ بسـیاری بـه ایـن سـبک در کشورمان ساخته شده است.

گنبد دو پوسته‌ای[1] که امروزه در برخی مساجد دیده می‌شود، برای نخستین بار در زمان سلجوقیان ساخته شد که نمونهٔ چشمگیر این گنبد را می‌توان در مسـجد جـامع اصـفهان مشـاهده کـرد. در ایـن مسجد، دو تالار و گنبد وجود دارند که اولی به دستور نظام‌الملک و دیگری به دسـتور رقیـب او یعنـی تاج‌الملک ساخته شده‌اند و هر دو از شاهکارهای معماری ایران محسوب می‌شوند.

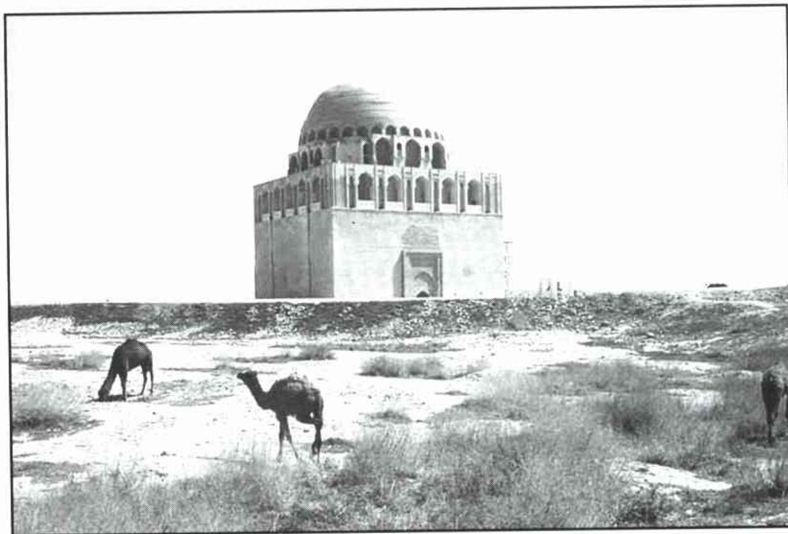


ستون‌های تالار نظام الملک(تصویر بالا) و گنبد تاج‌الملک(تصویر پایین) از آثار دورهٔ سلجوقی در مسجد جامع اصفهان

۱- در این گنبدها به منظور زیبایی داخلی، گنبد خارجی به شکل بیضی نوک‌تیز و گنبد داخلی به شکل نیمکره ساخته می‌شود.

بعد از مرگ نظام‌الملک و ملکشاه، ترکان‌خاتون با حمایت تاج‌الملک پسر خردسال خود محمود را به تخت نشاند. برکیارق(پسر ارشد ملکشاه که از زن دیگری بود) نیز به کمک پسران نظام‌الملک، ابتدا اصفهان را محاصره کرد و پس از خلع محمود و کشتن تاج‌الملک، خود را پادشاه خواند. برکیارق در دوران حکومت کوتاه‌مدت خود با شورش و توطئهٔ دیگر شاهزادگان مواجه شد و ناگزیر بخشی از حکومت را به برادر دیگرش محمد واگذار کرد. پس از آنها، نوبت به حکومت چهارمین پسر ملکشاه یعنی سنجر رسید.

سلطان سنجر که مردی شجاع و رعیت‌نواز بود، با انتخاب مرو به عنوان پایتخت جدید تلاش کرد دوباره وحدت و یکپارچگی را به امپراتوری سلجوقی بازگرداند. اما بیشتر حکومت ۴۱ سالهٔ او صرف فرونشاندن شورش‌ها، مبارزه با اسماعیلیان و دفع هجوم قبیله‌های بیابان‌گرد قراختائی و غُز شد. او حتی یکبار به اسارت غزها درآمد ولی توانست به‌کمک یاران باوفای خود از دستشان بگریزد اما پس از آن دیگر نتوانست در برابر حملات مداوم دشمنانش مقاومت کند و سرانجام شهرهای کاشغر، سمرقند و بخارا به‌دست قراختائیان افتاد و خود سلطان نیز از غصهٔ شکست از دنیا رفت. با مرگ سلطان سنجر شیرازهٔ حکومت سلجوقان به یکباره فروپاشید و در هر گوشهٔ کشور، یکی از شاهزادگان و اتابکان[۱] ادعای سلطنت کردند و بالاخره در مدت کوتاهی امپراتوری بزرگ سلجوقی به چند ایالت تقسیم شد.



آرامگاه سلطان سنجر در نزدیکی مرو (واقع در کشور ترکمنستان فعلی)

۱- در آن دوران که سلاطین سلجوقی فرزندان صغیر خود را به حکمرانی ایالت‌های تحت تصرف خود منصوب می‌کردند، به همراه هریک از آنها غلامی معتمد به نام اتابک می‌فرستادند تا شاهزادگان را در امر حکومت یاری کند. اما اغلب این اتابکان، شاهزادگان را به امور دیگر مشغول می‌کردند و خود ادارهٔ امور را بر عهده می‌گرفتند. هنگامی که حکومت سلجوقی رو به ضعف گذاشت، اتابکان در گوشه و کنار ایران، حکومت‌های مستقلی برای خود تشکیل دادند. مهم‌ترین این حکومت‌ها متعلق به اتابکان فارس، کرمان، یزد و آذربایجان بودند که تا مدت‌ها بعد از انقراض دولت سلجوقی پابرجا بودند.



حکیم نظامی گنجوی:

حکیم الیاس بن یوسف نظامی گنجوی، از استادان بزرگ شعر فارسی در سال ۵۳۰ هجری در شهر گنجهٔ آذربایجان(که آن زمان ازسوی اتابکان شروانشاه وابسته به دولت سلجوقی اداره می‌شد)، به‌دنیا آمد. نظامی بخش اعظم عمر خود را در گنجه گذراند و همان جا به کسب علوم و فنون پرداخت.

او نخستین کسی است که توانست به ایجاد و تکمیل سبک خاصی از شعر که سرودن منظومه‌های عاشقانه بود، دست یابد و به همین دلیل باید او را در شمار ارکان شعر فارسی و از استادان مسلم این زبان دانست.

این استاد بزرگ در انتخاب الفاظ و کلمات مناسب و ابداع مضامین نو و دلپسند و نیز تشریح جزئیات در توصیف مناظر طبیعت و به‌کاربردن استعارات در شمار کسانی است که بعد از خود نظیری نیافته است. در پاکی اخلاق، نظیر حکیم نظامی را حتی در میان شعرای جهان نیز نمی‌توان پیدا کرد چرا که در تمام دیوان و اشعار وی حتی یک لفظ رکیک یا سخن زشت یافت نمی‌شود و هیچ بیت هجوی از اول تا آخر زندگی بر زبانش جاری نشده است. نظامی در اشعار خود هیچ‌گاه در مدح مبالغه ننمود و برای جلب نظر حکمرانان شعر نساخت و بخصوص در اواخر عمر، گوشه‌گیر و آزاده زیست و گردن در پیشگاه هیچ امیری فرود نیاورد.

از شاعر بزرگ گنجه، غیر از دیوانی که در هزار بیت نوشته و اکنون فقط مقداری از آن در دست است، پنج مثنوی مشهور نیز به‌نام پنج‌گنج(خمسه) به یادگار مانده است. او نخستین مثنوی خود به‌نام مخزن‌الاسرار را که دربارهٔ زهد و حکمت بود، در ۴۰ سالگی سرود. مثنوی دوم او خسرووشیرین[۱] نام داشت که در ۶۵۰۰ بیت سرود و موضوع آن داستان دلدادگی خسروپرویز شاه ایران به شیرین، شهبانوی ارمنستان بود. سومین مثنوی او حکایت لیلی و مجنون بود که در سال ۵۸۴ هجری سرود. موضوع این داستان نیز ماجرای عشق دختر و پسری از قبیلهٔ عرب به یکدیگر است که در پایان هر دو ناکام از دنیا می‌روند. مثنوی دیگر او هفت پیکر یا هفت گنبد نام داشت و موضوع آن حکایاتی است که شاهزاده‌های هفت اقلیم جهان برای بهرام(پادشاه ساسانی ایران) می‌خوانند. پنجمین مثنوی او نیز اسکندرنامه نام داشت و موضوع آن دربارهٔ سرگذشت اسکندر است. این کتاب شامل دو قسمت است که نظامی قسمت نخست را شرف‌نامه و دومی را اقبال‌نامه نامیده است. نظامی سرانجام به سال ۶۰۸ هجری در اوج تنهایی و گوشه‌نشینی وفات یافت و او را در همان گنجهٔ آذربایجان به خاک سپردند.

۱- از آنجا که بسیاری از خوانندگان محترم تاکنون دو داستان مشهور خسرو شیرین و لیلی مجنون را به طور کامل نخوانده‌اند و حتماً علاقهٔ زیادی به دانستن آن دارند، خلاصهٔ داستان آنها را در بخش ضمیمهٔ این کتاب(پس از شاهنامهٔ فردوسی) آورده‌ایم.



سکه با نقش شیر و خورشید[۱] متعلق به کیخسرو دوم از شاهزادگان سلجوقی روم (در ترکیهٔ کنونی) محل‌ضرب: قونیه

سلسلهٔ خوارزمشاهیان :

خوارزم ناحیهٔ سرسبزی است در جنوب دریاچهٔ آرال و در کنارهٔ رود جیحون که از دورهٔ سامانیان همواره بخشی از سرزمین ایران محسوب می‌شد و حاکمان آن از دیرباز خوارزمشاه نامیده می‌شدند.

در زمان ملکشاه سلجوقی، یکی از سرداران مشهور سپاه او به‌نام نوشتکین به امارت خوارزم منصوب شد. پس از نوشتکین نیز، پسرش قطب‌الدین محمد از جانب برکیارق به امارت آنجا منصوب شد. قطب‌الدین طی سی‌سال حکومتش همواره مطیع اوامر سلاطین سلجوقی بود. اما پسرش آتسِز که پس از مرگ پدرش به حکومت رسید، ادعای استقلال کرد و چندین بار با سلطان سنجر به درگیری پرداخت.

پس از اتسز نیز پسرش ایل‌ارسلان به امارت رسید. در این زمان، نزاع داخلی شاهزادگان سلجوقی که با مرگ سلطان سنجر به جان هم افتاده بودند، امکانی فراهم آورد تا ایل‌ارسلان بتواند به قسمتی از خراسان و ماوراءالنهر دست یابد و با مرگ او، پسرش تَکِش توانست تمامی سرزمین‌های تحت نفوذ سلجوقیان را تصرف کند. پس از تکش نیز پسرش محمد خوارزمشاه به حکومت رسید. او راه پدر را در گسترش قلمرو خوارزمشاهیان ادامه داد و شهر سمرقند را پایتخت خود قرار داد. سلطان محمد پس از آنکه به اندازهٔ کافی قدرت یافت، از خلیفهٔ عباسی خواست تا حکومت خوارزمشاهیان را بر شرق امپراتوری اسلام بپذیرد اما چون خلیفه با خواست او موافقت نکرد، لشکری آماده کرد و به قصد سرنگونی خلیفه به سوی بغداد به راه افتاد. این لشکرکشی با موفقیت همراه نبود چراکه در میانهٔ راه، سپاه خوارزمشاه گرفتار طوفانی سهمگین شد و در نتیجه عدهٔ زیادی از سپاهیان کشته شدند. سلطان محمد که این واقعه را به فال بد گرفته بود، از همان راه بازگشت و مدتی بعد خبر رسید که خلیفه به مرگ طبیعی فوت کرده است. در زمانی که سلطان خوارزمشاه سرگرم توسعه قلمرو خود در نواحی غربی کشور بود، حکومت قدرتمند مغول‌ها به سرکردگی چنگیزخان در شرق ظهور کرد.

۱- نقش روی این سکه که نمونهٔ آن در اصفهان نیز کشف شده است، سالها بعد به نقش روی پرچم کشورمان تبدیل شد.

خانِ مغول که با تصرف چین و ترکستان با دولت خوارزمشاه همسایه شده بود، درصدد برقراری روابط تجاری با حکومت خوارزمشاهیان برآمد و به این منظور هیأتی متشکل از ۵۰۰ بازرگان نزد سلطان فرستاد. اما این کاروان پیش از رسیدن به سمرقند، در شهر مرزی اُترار مورد دستبرد حاکم شهر که از بستگان سلطان بود، قرار گرفت. چنگیزخان چون از حادثه آگاه شد، سفیری نزد خوارزمشاه فرستاد و تقاضای رسیدگی به موضوع و مجازات عاملان را حادثه کرد اما سلطان مغرور و بی‌تدبیر، سفیر مغولان را نیز کشت و به این ترتیب آتش خشم چنگیزخان روشن شد. در سال ۶۱۶ هجری حملهٔ گسترده و ویرانگر مغولان به قلمرو خوارزمشاهیان آغاز شد. سلطان محمد که انتظار چنین حمله‌ای را نداشت، نتوانست در برابر مغولان مقاومت کند و با فرار از میدان نبرد، لشکریان را تنها گذاشت. مغولان نیز با ویران کردن شهرهای بخارا، سمرقند و مرو و به راه انداختن کشتار وحشتناک، رعب و وحشت گسترده‌ای در میان مردم شهرهای دیگر ایران ایجاد کردند و با وجود مقاومت‌های دلیرانه‌ای که مردم در شهرهای نیشابور و ری از خود نشان دادند، نتوانستند جلوی پیشروی مغول‌ها را بگیرند و عاقبت سراسر ایران به‌دست مهاجمان مغول ویران و نابود شد و جمع زیادی از مردم بی‌گناه به قتل رسیدند.

چنگیزخان همزمان با پیشروی به‌سوی خراسان، سپاهی را مأمور تعقیب محمد خوارزمشاه کرده بود و سلطان نیز از بیم جانش مدام از شهری به شهر دیگر فرار می‌کرد تا سرانجام به جزیرهٔ آبسکون در دریای خزر پناه برد و همان‌جا از غم و غصهٔ شکست از دنیا رفت. او در آخرین روزهای عمرش یکی از پسران خود به‌نام جلال‌الدین را به جانشینی انتخاب کرد اما مخالفت فرماندهان و دیگر شاهزادگان با حکم پادشاهی او باعث شد تا جلال‌الدین با وجود شجاعت بی‌نظیری که در برابر مغولان از خود نشان داد، نتوانست کاری از پیش ببرد و در نهایت تمام ایران در آتش خشم مغول‌ها سوخت.



قلمرو حکومت خوارزمشاهیان در زمان سلطان محمد خوارزمشاه

عطّار نیشابوری : فریدالدین عطار، شاعر و عارف نامدار ایرانی به سال ۵۴۰ هجری در نیشابور به‌دنیا آمد. او که فرزند داروفروشی(عطّار) بود، در آغاز جوانی به شغل پدری خود مشغول بود اما در حادثهٔ ملاقات با درویشی متحول شد و به عرفان روی آورد و درجات عالیهٔ تصوف(هفت وادی عشق) را گذراند. طبق برخی روایات این شاعر گرانقدر در سن ۷۷ سالگی در حملهٔ خانمان‌سوز مغول‌ها در نیشابور کشته شد. از آثار عطّار می‌توان مثنوی منطق‌الطّیر، منظومه‌های الهی‌نامه و مصیبت نامه و کتاب تذکره‌الاولیاء را نام برد.

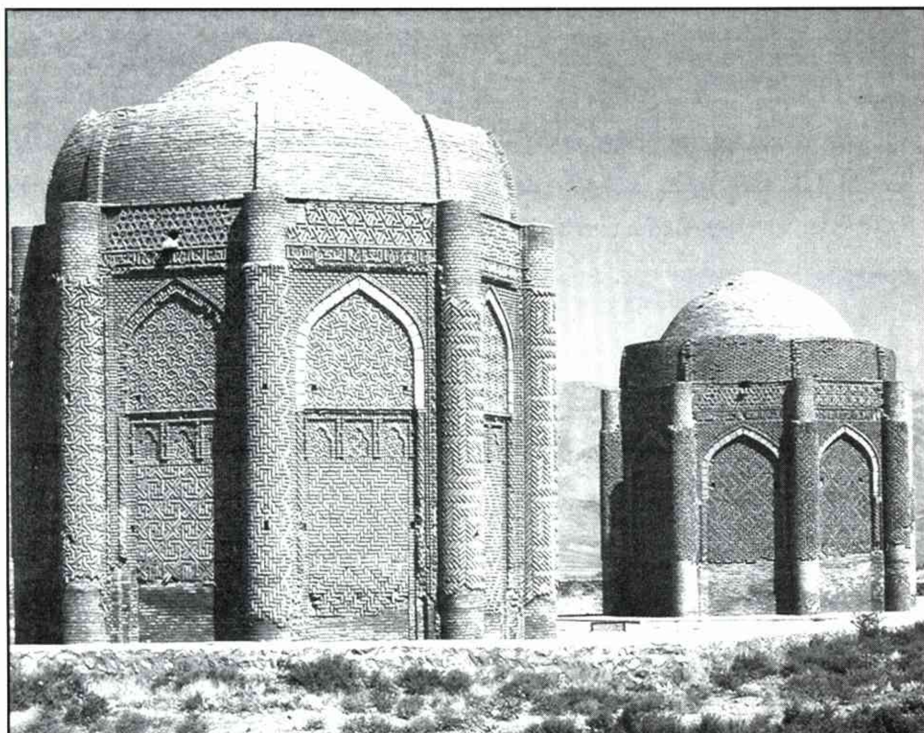


جانا حدیثِ حُسنت در داستان نگنجد
رمزی ز رازِ عشقت در صد زبان نگنجد
سودای زُلف و خالَت در هر خیال نایَد
اندیشهٔ وصالت جز در گمان نگنجد
آنجا که عاشقانت یک دم حضور یابند
دل در حساب ناید، جان در میان نگنجد
اندر ضمیر دلها، گنجی نهان نهادی
از دل اگر برآید، در آسمان نگنجد

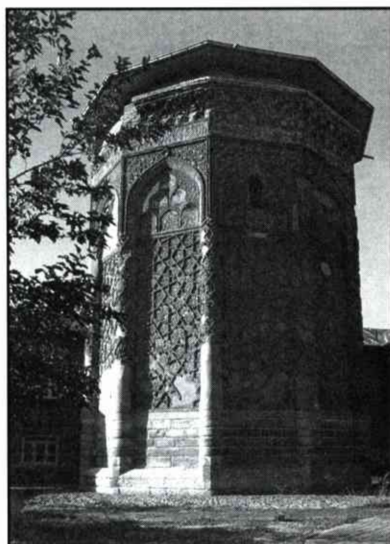
مولوی : مولانا جلال‌الدین محمد به سال ۶۰۴ هجری در بلخ به دنیا آمد. در ایام خردسالی او و خانواده‌اش از ترس حملهٔ مغول‌ها مجبور شدند به شهر قونیه(پایتخت سلجوقیان آناتولی و شهری در ترکیهٔ امروزی) مهاجرت کنند[1]. مولوی در قونیه، به امر تدریس و وعظ مشغول شد اما ورود مرد شوریده‌ای به‌نام شمس‌تبریزی سرنوشت او را به یکباره دگرگون کرد. مصاحبت مولوی با شمس چنان انقلاب روحی در او پدید آورد که درس و وعظ را کنار گذارد و روزهای متمادی همنشین شمس شد. این تغییر روحیه، سبب ناخشنودی مریدان مولوی گردید و شمس ناگزیر شد از قونیه مهاجرت کند. مولوی که از غیبت ناگهانی شمس بی‌قرار شده بود، شروع به سرودن اشعار جانگدازی کرد که بعدها به دیوان شمس معروف شد. مولوی پس از آن به توصیهٔ یکی از مریدانش کار عظیم سرودن مثنوی معنوی را برای صوفیان آغاز کرد که تا پایان عمرش ادامه یافت. از دیگر آثار مولوی می‌توان به فیه‌مافیه و هفت‌مجلس اشاره کرد.



۱- روایت است که مولوی در این سفر به هنگام عبور از نیشابور با عطّار نیز ملاقات کرده و شیفتهٔ کمالات او شده بود. او بعدها در وصف کمالات عطّار چنین سرود: *هفت شهر عشق را عطّار گشت ــــ ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم*



آرامگاه دو تن از شاهزادگان سلجوقی در دشت خرقان قزوین



گنبد کبود مراغه از آثار دورهٔ سلجوقی

در دورهٔ سلجوقی ساخت بناهای غیرمذهبی مانند کاروانسراها با معماری چهار ایوانی و نیز آرامگاه‌هایی که به شکل برج و گنبد ساخته می‌شدند، رواج بسیاری یافتند. از ویژگی‌های بارز این معماری، استفاده از آجر و کاشی بود و بیشتر سطح خارجی بناها با گره‌چینی‌های ظریف آجری و کاشی‌های لعاب‌دار فیروزه‌ای تزئین می‌شدند.

از بناهای معروف این دوره، پس از مسجد جامع اصفهان می‌توان به مسجد جامع اردستان، کاروانسرای انوشیروان، آرامگاه‌های خرقان قزوین و آرامگاه‌های گنبدی شکل و دو طبقه‌ای مراغه (گنبد سرخ، گنبد مدوّر، گنبد کبود و گنبد غفّاریه) اشاره کرد.

فصل دوم

ایران در زمان حکمرانی مغول‌ها

سلسله ایلخانان:

با مرگ چنگیزخان، طبق وصیت او پسر بزرگش اوکتای به مقام خان بزرگ مغول‌ها رسید. اوکتای طی ۳۰ سال سلطنت خود، حاکمیت مغول‌ها بر چین و ایران را تثبیت کرد اما با مرگ او میان فرزندان و برادرزاده‌اش بر سر جانشینی او درگیری‌هایی روی داد و عاقبت منکوقاآن(نوهٔ چنگیز از پسر دیگرش تولی) به حکومت رسید. منکوقاآن با همراهی برادرانش، تمامی مخالفین را سرکوب کرد و پس از مرتب کردن اوضاع داخلی، درصدد کشورگشایی برآمد. او در سال ۶۵۳ هجری، برادرش هولاکو را مأمور سرکوب شورش اسماعیلیان در ایران و فتح بغداد کرد. هولاکو در این لشکرکشی که وزیر نامدار ایرانی خود - عطاملک جوینی[1] - را نیز همراه خود داشت، پس از عبور از ماوراءالنهر وارد خراسان شد و از شهر بسطام نمایندگانی را نزد رکن‌الدین خورشاه(امیر اسماعیلی) فرستاد و او را به تسلیم دعوت کرد. رکن‌الدین بر خلاف میل باطنی خود و به اصرار اطرافیانش به حضور هولاکو آمد و بر اطاعت او گردن نهاد. هولاکو نیز پس از تخریب قلعهٔ الموت به همدان رفت و چون خلیفهٔ عباسی حاضر به تسلیم نشده بود، سوی بغداد لشکر کشید. شهر بغداد پس از مقاومت کوتاهی تسلیم شد و لشکریان مغول یک هفتهٔ تمام به غارت شهر پرداختند. پس از آن به دستور خانِ مغول، خلیفهٔ عباسی را در نمد پیچیدند و به شیوهٔ نمدمالان، آن‌قدر او را مالیدند تا استخوان‌هایش خرد شد و درگذشت !

۱- عطاملک جوینی از بزرگان ایرانی بود که به واسطهٔ پدرش به دربار مغول‌ها راه یافت و به سبب لیاقت و کاردانی به عنوان مشاور و وزیر مخصوص همراه هولاکو به ایران بازگشت. او در کتاب معروف خود به‌نام تاریخ جهانگشا - که از معتبرترین و باارزش‌ترین منابع تاریخی دورهٔ مغول محسوب می‌شود- به شرح ظهور چنگیزخان و فتوحات جانشینان او و سرنوشت خوارزمشاهیان پرداخته و بخشی را نیز به مشاهدات خود در تسخیر قلعهٔ اسماعیلیان و فتح شهر بغداد اختصاص داده است.

روایت فتح قلعهٔالموت و شهر بغداد از کتاب جهانگشای جوینی :

هولاکو پیکی نزد رکن‌الدّین خورشاه روانه کرد همراه با تخویف(=تهدید) و وَعید(=وعده). در آن وقت مولانا سعید، خواجه نصیرالدین طوسی که اَکمَل و اَعقل عالم و جماعتِ اطبّای روزگار بود و فرزندانش که به غیراختیار به آن ملک افتاده بودند و جمعی بسیار از غُربا و مسلمانان، خورشاه را به ایلی و مُطاوعت(=فرمانبرداری)، تحریض(=تشویق) نمودند و او نیز در آن باب رضا داد و مقدَم ایلچیان(=فرستادگان) را گرامی داشت و پسر هفت ساله‌اش را به همراه جمعی اکابر و اعیان نزد هولاکو فرستاد. هولاکو پسر را عزیز داشت و به علت خُردبودن به نزد پدرش بازپس فرستاد و در روز دهم شوّال از راه طالقان به سرحد ولایت ایشان(اسماعیلیان) رسید... روز دوشنبه ۲۶ ذیقعدهٔ ۶۵۴ هجری، به امر پادشاه(هولاکو)، رکن‌الدّین به پای قلعهٔ الموت رفت و با مردم سخن گفت... اهالی الموت از درِ صلح درآمدند... پس از آن گروهی از مغولان بالارفتند، منجنیق‌ها را شکستند و درها را کندند... روز چهارم تمامی لشکر و سپاه بالارفتند و باقی‌ماندهٔ خرده‌ریزها را غارت کردند... زمانی که در پای لمسر بودم، به حکم علاقه خدمت پادشاه(هولاکو) عرضه داشتم که نفایس کتب الموت را تضعییع نتوان کرد. پادشاه آن سخن را پسندیده فرمود و اشارت راند تا به مطالعهٔ آنها رفتم هر آنچه از قرآن‌ها و کتاب‌های نفیس یافتم، بیرون آوردم و آلات رصد از کراسی و اسطرلاب‌ها برگرفتم و باقی آنچه تعلّق به ضالّات داشت، بسوختم... و آن قلعه(الموت) را چنان استحکامی داده بودند که آهن به وقت تخریب، گویی سر بر سنگ می‌زد... و در پناه قلعه جهت شراب و سرکه و عسل و انواع مایعات و اجناس جامدات، انبارها و حوض‌ها کنده بودند... در وقت تاراج و استخراج ذخایر، شخصی از مغول درحوض عسل خوض کرد(=فرو رفت) و بر عمق آن واقف نبود و چون خبر یافت، در میان عسل، یونس‌وار غسل می‌کرد!... پادشاه امیری را به‌همراه تعدادی سرباز به تخریب آن نشاند. کُلنگ کارگر نبود. به ناچار نخست، بر سر آن بناها آتش سوزاندند و سپس، درهم شکستند و بدین‌ترتیب، مدتی دراز مشغول بودند...

پادشاه(هلاکو) در همدان پیکی به بغداد فرستاد و به خلیفه فرمود که خویشتن بیا و اگر خود نمی‌آیی یکی از این سه کس را بفرست: یا وزیر، یا دوات‌دار یا پسرت سلیمان‌شاه. خلیفه هیچ‌کدام نکرد و عذر خواست. این خشم پادشاه بیافزود و اندیشهٔ حرکت کرد به‌جانب بغداد... و در نیمهٔ محرّم سال ۶۵۶ در دروازهٔ بغداد فرود آمد و دستور داد تا گرد شهر دیواری ساختند... در یک شبانه‌روز لشکریان دیواری بلند ساختند و مَنجنیق‌ها را سوار کرده و کار جنگ را آماده نمودند... پس پادشاه دستور داد تا فرمانی نوشتند که گروه سادات، دانشمندان، نَصاریان(=مسیحیان) و مشایخ اگر با ما نبرد نکنند، در امان هستند. این فرمان را به تیر بسته و از شش جهت به شهر انداختند... تا روز بیست و هشتم، روز و شب، جنگ سختی کردند و در این روز هنگام دمیدن آفتاب، لشکر به بالای دیوار رفت و تا نماز ظهر، همهٔ سردیوارها را از بغدادی‌ها گرفتند... بعد از آن خلیفه اجازه خواست تا بیرون آید... چهارم صَفَر بیرون آمد با پسر و نزدیکان خویش... و پادشاه دستور داد شهر را غارت کردند... چون از غارت فارغ شدند، بعد از یک هفته اهل شهر را امان دادند و غنیمت‌ها جمع کردند... سپس هلاکو به سرای خلیفه شد و فرمان داد زنان خلیفه را بیرون آورند. هفتصد زن و هزار و سیصد خادم بودند... چهادهم صفر، پادشاه از دروازهٔ شهر کوچ کرد و همان روز کار خلیفه و پسرش به پایان آمد(= کشته شدند).



خواجه نصیرالدین طوسی :

دانشمند و فیلسوف بزرگ ایرانی که در سال ۵۹۸ هجری در شهر توس خراسان به دنیا آمد و پس از اتمام تحصیلاتش در نیشابور به عنوان دانشمندی برجسته شهرت یافت. او در زمان حملهٔ مغول‌ها نزد اسماعیلیان در قلعهٔ الموت پناه برد و امکان این را یافت که در آرامش خاطر تعدادی از آثار مهم خود را به رشته تحریر درآورد. با ورود هولاکو به ایران، خواجه نصیرالدین که مقاومت را بی‌فایده می‌دانست برای جلوگیری از کشتار بیشتر مردم، امیر اسماعیلی را به سازش با او دعوت کردند. خواجه نصیر پس از سقوط قلعهٔ الموت همراه هولاکو به بغداد رفت و در آنجا به سبب لیاقت و کاردانی به مقام وزارت رسید.

پس از فتح بغداد و انتخاب مراغه به پایتختی، خواجه نصیرالدین طوسی که علاقهٔ وافری به ریاضیات و نجوم داشت، با اخذ موافقت هولاکو، رصدخانه و مدرسهٔ بزرگ و مجهزی را در آن شهر تأسیس کرد و به تربیت دانشمندان جوان مشغول شد. از آثار مشهور او می‌توان به اخلاق ناصری، اساس الاقتباس، زیج ایلخانی و چند کتاب دربارهٔ ریاضیات و نجوم اشاره کرد. جامعه علمی جهان به پاس خدمات و تلاش‌های این دانشمند بزرگ ایرانی در علم نجوم، بخشی از سطح کرهٔ ماه را به نام وی ثبت نموده است.

هولاکو پس از فتح بغداد، عطاملک جوینی را به عنوان امیر آن دیار منصوب کرد و خود به مراغه رفت و با کمک وزیر ایرانی خود خواجه نصیرالدین طوسی سلسلهٔ جدید ایلخانان مغول را پایه‌گذاری کرد. با مرگ هولاکو در ۶۶۳ هجری، پسرش آباقاخان به مقام ایلخانی منصوب شد. در فاصلهٔ سی‌سال از آغاز حکومت آباقاخان، قوم مهاجم مغول به‌تدریج در فرهنگ ایرانی تحلیل رفت و با آن انس گرفت. به‌طوری‌که جانشین او یعنی غازان‌خان، در همان آغاز حکومتش به همراه تمامی سپاهیانش به دین اسلام مشرف شد و دستور داد تا تمامی معابد بودایی که در زمان هولاکوخان تأسیس شده بود، ویران سازند. او همچنین تابعیت از خان بزرگ مغولستان را نیز کنار گذاشت و به این ترتیب سلسلهٔ ایلخانیان ایران به استقلال کامل رسید. این پادشاه که در تاریخ با لقب عادل شهرت یافته است، با راهنمایی وزیر دانشمند خود خواجه رشیدالدین همدانی[1] دست به یک رشته اصلاحات اقتصادی و اجتماعی زد و برای ایجاد امنیت و جلوگیری از تجاوز سرداران مغول به اموال و ناموس مردم، قوانین جدیدی وضع کرد.

۱- خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی، وزیر دانشمند دوره ایلخانی، مدتها وزارت غازان‌خان و برادرش اولجایتو را برعهده داشت. او در کتاب بزرگ و مشهور خود به‌نام جامع‌التواریخ، سیر تحولات تاریخی ایران را از دورهٔ پاشاهان اساطیری تا ظهور اسلام و روی کار آمدن سلسله‌های مختلف مرور کرده و بخش مهمی را به زندگی‌نامهٔ چنگیزخان و جانشینان او در ایران(از هولاکو تا غازان‌خان) اختصاص داده است. از دیگر کارهای درخشان این دانشمند بزرگ می‌توان به ایجاد شهرک رَبع رشیدی در نزدیکی تبریز اشاره کرد. این شهرک آموزشی که بزرگترین و عظیم‌ترین مرکز آموزشی آن زمان بود با داشتن چهار دانشکدهٔ پزشکی و بیمارستان و کتابخانه‌های مجهز، پذیرای خیل عظیم دانشجویان و اساتیدی بود که از سراسر کشور برای کسب علم به آن مکان می‌رفتند.

حکایت سه یار دبستانی از کتاب جامع‌التواریخ خواجه رشیدالدین همدانی:

... و عداوت و وحشت را میان ایشان سبب آن بود که سیّدنا(حسن صبّاح)، عمرخیّام و نظام‌الملک به نیشابور در کُتّاب(=مدرسه) بودند و چنان که عادت ایام صبی(=کودکی) و رسم کودکان باشد، قاعدهٔ مصادقت و مصافات ممهد و مسلوک می‌داشتند(=دَر دوستی و درگیری همراه هم بودند) تا غایتی که با یکدیگر عهد و سوگند در میان آوردند که از ما هر کدام که به درجهٔ بزرگ و مرتبهٔ عالی رسید، دیگران را تربیت و تقویت کند. از اتفاق، به موجبی که در تاریخ آل‌سلجوق مسطور و مذکور است، نظام‌الملک به وزارت رسید. عمر خیّام به خدمت او آمد و عهود و مواثیق ایام کودکی را یاد آورد. نظام‌الملک حقوق قدیم بشناخت و گفت: "*تولیت نیشابور و نواحیِ آن، تو را باشد.*" عمرخیّام که مردی فاضل و عاقل بود، گفت: "*من سودای ولایت‌داری و امر و نهی ندارم؛ مرا بر سبیل مشاهره و مسانهٔ ادراری(=مستمری سالیانه) وظیفه فرمای.*" نظام‌الملک او را ده هزار دینار ادرار کرد از محروسهٔ نیشابور. پس از او سیّدنا(حسن صبّاح) به خدمت او رفت و گفت: "*الکریمُ إذا وَعَدَ وَفا*". نظام‌الملک گفت: "*تولیت ری یا از آنِ اصفهان اختیار فرمای.*" اما سیّدنا همتی عالی داشت، بدان مقدار قانع و راضی نشد چه توقع شرکت در وزارت داشت. نظام‌الملک از آن به تنگ آمد و او را گفت: "*یک چندی ملازمت حضرت سلطان نمای.*" خواجه چون دانست که سیّدنا طالب وزارت است و قصد جاه و مرتبهٔ او را دارد، از او احتراز(=دوری) می‌نمود. بعد از چندی، سلطان ملکشاه از نظام‌الملک جمع و خرج تمامی ممالک طلب کرد. نظام‌الملک مدتی مهلت طلبید. سیّدنا در خفا به یکی از ارکان دولت گفته بود که به دو هفته آن را تمام می‌کنم و هم چنان تمام کرد. روز موعود که کتاب محاسبه به عرض سلطان می‌رسانیدند، نظام‌الملک غلام خود را آموخت که به وقت عرض محاسبه تدبیری کن که دفتر او را از هم فروریزی و اوراق آن را متفرق گردانی... غلام به موجب مشافهه و مواضعه(=گفتگو و همراهی) با خواجه، پنهانی آن دفتر پریشان کرد و چون حسن(صباح) پیش سلطان درآمد و دفتر بگشاد، اوراق را نه بر حال خود دید و خواست که منتظم و مرتب گرداند و میسر نمی‌شد، چنان که سلطان ملول شد. نظام‌الملک به وقت گفت: "*خداوندا(=جناب سلطان)، کاری که شش ماه به اهتمام(=پشتکار) نمی‌توان کرد، به ده روز به از این نتوان ساخت!* سیّدنا(حسن‌صباح) دل آزرده و ملول از بارگاه سلطان بیرون آمد و به شهر ری درآمد... و از آنجا به مصر رفت و باز آمد و بر الموت متمکن گشت و ساکن شد...

و الموت کوهی است که تشبیه آن به شتری زانو زدهٔ گردن به زمین نهاده کرده‌اند و آن قلعه‌ای است که مدخل و مخارج آن را نظیر و شبیه نیست... و چون سیّدنا بر آنجا مستقر گشت، اظهار مذهب(اسماعیلی) کرد و دعوت آشکار نمود و داعیان به اطراف و اکناف فرستاد... و چون آوازهٔ دعوت سیّدنا در عالم منتشر گشت، سلطان امیر ارسلان‌تاش را به حرب(=جنگ) الموت نامزد فرمود. امیرارسلان در جمادی‌الاول به محاصرهٔ الموت بنشست و در آن هنگام با سیّدنا در قلعه، هفتاد نفر بیشتر نبودند و اندک مایه ذخیره داشتند و به جنگ با محاصران مشغول بودند تا اینکه قومی از مردم قزوین و ولایات طالقان و رودبار به یاری او آمدند... در شبی از آخر ماه شعبان، شبیخون بر لشکر ارسلان‌تاش بردند و قومی بکشتند و باقی منهزم(=پراکنده) بازگشتند. نزاریان غنایم بسیار یافتند از سلاح و غلّه و قماش و اطعمه و اشربه و عاقبت رُخصتی در قلعه پدید آمد...

تاریخ مبارک غازانی ؛ گزیده‌ایی دیگر از کتاب جامع‌التواریخ رشیدی :

حکایت به زیارت رفتن غازان‌خان به آرامگاه امام رضا(ع) در زمان ولیعهدی :

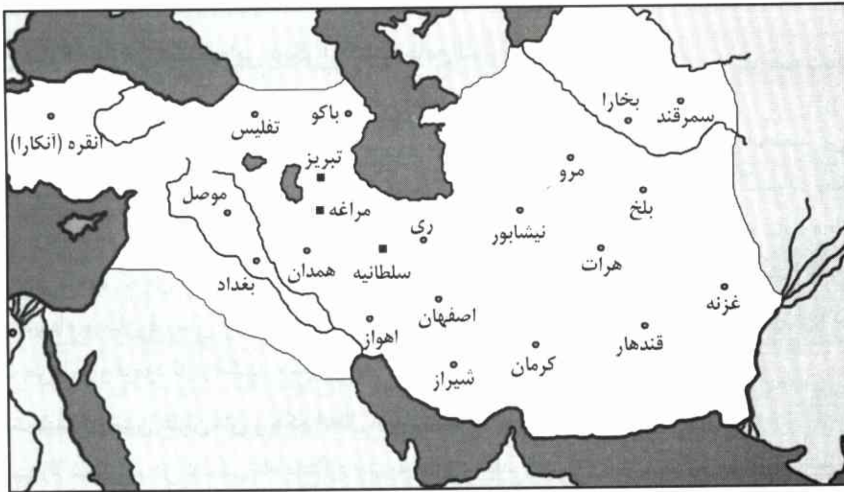
شهزاده در خراسان به زیارت مشهد مقدس طوس و تربت سلطان ابویزید بسطامی و شیخ ابوسعید ابی‌الخیر و دیگر اولیاء رفت... و فرمان فرمود در تبریز و دیگر ولایات معظم در تمامت ممالک، دارالسیاده سازند تا سادات آن‌جا فرود آیند و جهت مصالح ایشان وجهی معین فرمود تا ایشان نیز از خیرات او بابهره باشند و همواره می‌فرمود که من منکر هیچ‌کس نیستم و به بزرگی صحابه معترفم، لیکن چون رسول(ص) را در خواب دیده‌ام و میان فرزندان خود و من برادری و دوستی عطا فرموده است، هرآینه با اهل‌البیت(ع) دوستی زیادت می‌ورزم و فرمود تا در مشهد حسین علیه‌السلام(=کربلا) نیز نهری جاری گردانیدند...

حکایت مسلمان‌شدن غازان‌خان و حکم ابطال ادیان دیگر :

در چهارم شعبان بر در کوشکی که تختگاه بود، به مقام دماوند طُوبی(=جشنی) عظیم ساختند و غازان‌خان در حمام غسل کرده، به جامه‌های شیخ ملبس شد و بر بالای قصر برآمد و در پایهٔ تخت به قدم تواضع به حضرت آفریدگار بایستاد و شیخ صدرالدین کلمهٔ شهادتین تلقین کرد و شهزاده از سر صدق دل، کلمهٔ اخلاص سراییدن گرفت و ایمان آورد و تمامت لشکریان[که قریب صدهزار تن بودند] به موافقت او مسلمان شدند و نثارها کردند... چون پادشاه اسلام به توفیق و هدایت یزدانی در دایرهٔ مسلمانی درآمد، فرمود تا تمام اصنام را بشکنند و بتخانه‌ها و آتشکده‌ها و دیگر معابد که شرعاً وجود آنها در بلاد اسلام جایز نیست، جمله را خراب گردانیدند و اکثر جماعت ایشان را مسلمان کردند... و پادشاه اسلام به دو نوبت جمال خواجهٔ کائنات حضرت رسول علیه الصلوات و السلام را مشاهده کرده و میان ایشان محاورهٔ بسیار رفته و امیرالمومنین علی و حسن و حسین علیهم السلام با نبی(ع) بوده‌اند و تعریف ایشان بسیار فرموده است... و از آن تاریخ، دوستی پادشاه با اهل بیت نبوت زیادت شده و مزارات خاندان را زیارت می‌کند و سادات را عزیز و محترم می‌دارد...

حکایت لشکرکشی غازان‌خان به مصر و شکست‌دادن ایشان و فتح شام :

در آن روزها که پادشاه اسلام به مبارکی به تبریز آمده بود، ایلچیان(=جاسوسان) متعاقب از روم و دیاربکر خبر می‌آوردند که شامیان به سرحدات ولایت آمده‌اند و غلّه‌ها می‌سوزانند و در ماه رمضان در مساجد با دختران به فساد مشغول می‌شوند و شراب می‌نوشند... چون این حکایت به سمع مبارک پادشاه رسید، از غایت غیرت دین و حمیّت اسلام بر خود بجوشید و دفع آن طاغیان بر خود لازم دانست... فرمان فرمود تا لشگریان جمع شدند و امرا را بر حسب مصلحت از یمین و یسار روانه گردانید... و چهارشنبه ۲۷ ربیع‌الاول بر سه فرسنگی شهر حمص به کنار آب نزول فرمود و فرمان داد تا سه روزه آب بردارند و از راه بیابان درآمده، قفای ایشان بگیرند. چون سپاه به آب برگرفتن مشغول شدند، مصریان را گمان افتاد که لشکر مغول را قصد هزیمت(=بازگشت) افتاده است... و در اثنای جنگ ناگاه لشکر عرب کمین بگشاد و جمله را متفرق گردانید و پادشاه اسلام از وادی ایمن آوازی شنید که " لاتحف نجوت من القوم الظالمین " و بدان بشارت قوّتی هر چه تمام‌تر در نفس مبارک ظاهر گشت و چون شیر غرّان بر لشکر خصم درید و به زخم سنان، گردان ایشان برانداخت... و از چاشت(=صبح) تا به شب جنگ بود و عاقبت مصریان شکسته و منهزم(=پراکنده) شدند...



قلمرو حکومت ایلخانیان مغول در زمان اولجایتو خدابنده

اما غازان‌خانِ عادل عمر طولانی نداشت و در حالی‌که تنها هشت سال از سلطنتش می‌گذشت، چشم از جهان فروبست. پس از او برادرش اولجایتو که نام اسلامی محمدخدابنده را بر خود گذاشته بود، به سلطنت رسید. این پادشاه جوان پس از تحکیم قدرت، اجرای احکام اسلامی و قوانین غازانی را الزامی کرد و دستور داد شهر سلطانیه را در محل ییلاق تابستانی مغول‌ها بسازند. اولجایتو که ابتدا به مذهب حنفی گرویده بود، در پی مشاجرات علمای فرقه‌های مختلف اهل تسنن به مذهب تشیع روی آورد و فرمان داد نام خلفای سه‌گانه را از خطبه و سکه‌ها بیاندازند و به‌جای آنها اهل بیت پیامبر را مدح و ستایش کنند. اولجایتو پس از ۱۲ سال حکومت و در سن ۳۵ سالگی به هنگام شکار در چمنزار سلطانیه، به طرز مرموزی بیمار شد و در پی آن درگذشت. جسد او را در روز عید فطر سال ۷۱۶ هجری، در سردابهٔ آرامگاهی که پیشتر به فرمانش ساخته شده بود، به خاک سپردند.



روی این درهم ایلخانی نام پادشاه با عبارت " السلطان الاعظم *اولجایتو غیاث‌الدین محمد خدابنده خلدالله ملکه*" و پشت سکه نیز عبارت شهادتین به‌همراه اسامی ۱۲ امام شیعه حک شده است. محل ضرب:سلطانیه سال ضرب : ۷۰۶ هجری

علّامهٔ حلّی و داستان شیعه شدن اولجایتو :

حکایت شده است: روزی سلطان الجایتو از روی عصبانیت، همسر خود را سه طلاقه می‌کند اما فوراً پشیمان شده و تمام علمای مذاهب اهل سنت(حنفی، حنبلی، شافعی و مالکی) را جمع می‌کند و حکم شرعی دربارهٔ طلاق خود می‌خواهد. تمام علما به اتفاق، حکم بر سه طلاقهٔ همسر پادشاه و عدم امکان رجوع بدون محلّل می‌دهند. در این میان یکی از وزراء به پادشاه می‌گوید که در حلّه(شهری نزدیک کربلا) عالمی است شیعی مذهب که این طلاق را باطل می‌داند.

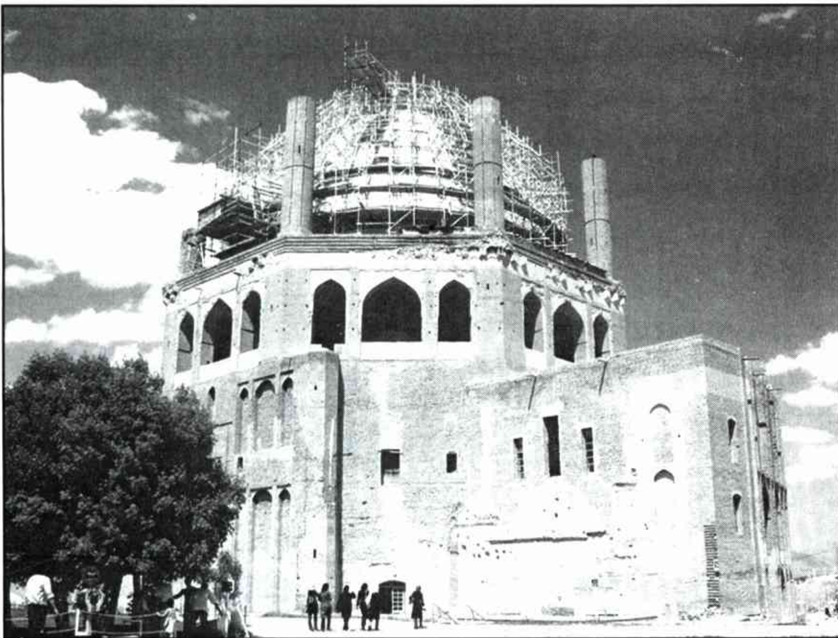
به دستور پادشاه، مجلسی از علما تشکیل می‌شود و علّامهٔ حلّی را به آن مجلس احضار می‌کنند. در روز موعود، علامهٔ حلّی به هنگام ورود به مجلس کفش‌هایش را درآورده، به بغل می‌گیرد و نزد سلطان می‌نشیند. حاضرین از این امر ناراحت شده و به وی می‌گویند: *"چرا در برابر سلطان سجده نکردی؟"* علامه جواب می‌دهد: *"حضرت رسول الله(ص) که سلطان السلاطین بود، مردم برایش سجده نمی‌کردند و جز برای خدای تعالی سجده‌کردن روا نباشد."* حاضرین دوباره اعتراض می کنند که: *"چرا نزد سلطان نشستی و حرمت او را نگاه نداشتی؟"* علّامه جواب می‌دهد: *"چون غیر از اینجا، جای خالی دیگر نبود و حدیث نبوی است که در ورود به مجلس هر جا که خالی بود، همان‌جا باید نشست."* حاضرین باز می‌پرسند: *"مگر نعلین(کفش) چه ارزشی داشت که آن را به مجلس سلطان آوردی و این کار زشت، مناسب هیچ عاقلی نیست."* علامه جواب می‌دهد :*"ترسیدم که حنفی مذهبی‌ها کفش مرا بدزدند، چنانچه شنیده‌ام رییس ایشان کفش حضرت رسول الله(ص) را دزدیده بود!"* حنفی‌ها بانگ برمی‌آورند که ابوحنیفه در زمان حضرت رسول وجود نداشت و سال‌ها پس از وفات ایشان متولد شده است. علّامه می‌گوید: *ببخشید، فراموش کرده بودم، گویا دزد کفش حضرت، مالک بود!* "پس مالکی مذهب‌ها نیز شکایت می کنند. علّامه می‌گوید: *"شاید دزد کفش، احمدبن‌حنبل بوده است؟"* این‌بار حنبلی‌ها شاکی می‌شوند و آن را نسبت ناروا می‌دانند. سپس علّامه رو به سلطان می‌کند و می‌گوید: *"حال معلوم شد که هیچ یک از رؤسای مذاهب اهل تسنن در عهد رسول(ص) یا در زمان صحابهٔ آن حضرت* وجود نداشتند *و آراء ایشان فقط رأی و نظر و* اجتهاد خودشان *است اما سلطان بداند که فرقهٔ شیعه، تابع حضرت امیرالمومنین(ع) می‌باشند که وصیّ و برادر آن حضرت بود."*

علّامه سپس به اصل مطلب می‌پردازد و از سلطان می‌پرسد: *"آیا حکم طلاق شما با حضور ۲ شاهد عادل وقوع یافته است؟"* سلطان جواب می‌دهد: *"خیر، در تنهایی بود."* و علّامه جواب می‌دهد: *"چون شاهدی نداشتید، پس این حکم طلاق شرعاً باطل است و آن زن هنوز همسر شما است!"*

سلطان که از دانش و زیرکی علّامه به شگفت آمده بود، تصمیم می‌گیرد جلسات مناظرهٔ بیشتری میان او و علمای دینی حاضر در مجلس برگزار کند. با انجام این مناظرات که در همهٔ آنها علم و درایت(=زیرکی) علّامه آشکار شده بود، سلطان اولجایتو مذهب شیعه را قبول می‌کند و دستور می‌دهد در نمازهای جماعت تمام بلاد، به نام دوازده امام خطبه بخوانند و در همهٔ شهرها به نام مقدس ائمه سکه زنند و سردر مساجد و اماکن را به نام ایشان مزیّن گردانند.

گنبد سلطانیه ؛ بزرگ‌ترین گنبد تمام آجری جهان :

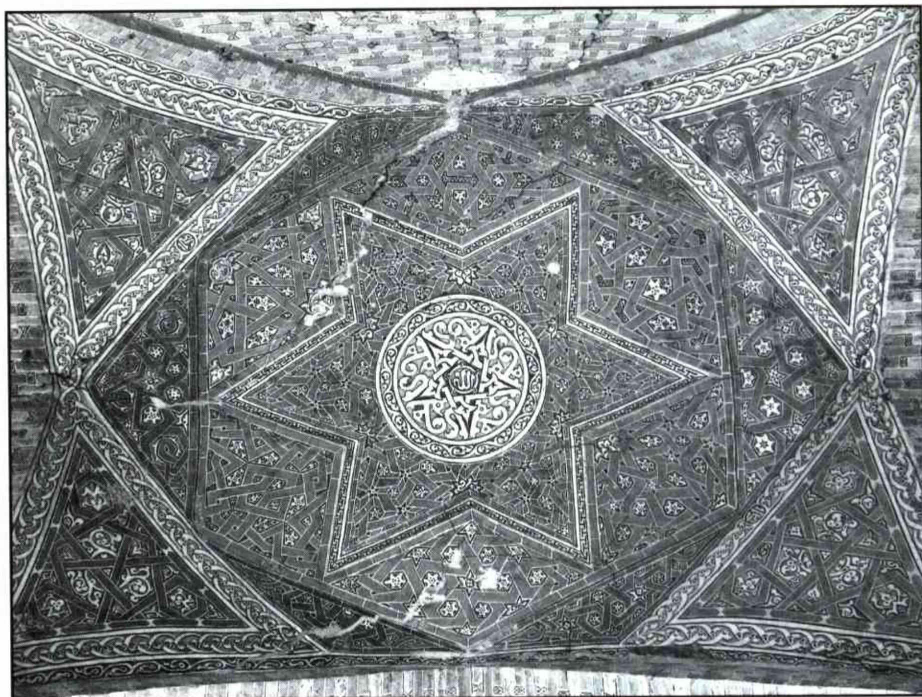
گنبد سلطانیه یکی از زیباترین بناهای اسلامی و شاهکاری از معماری دوره ایلخانی در ایران است. بنای عظیم گنبدسلطانیه که آرامگاه سلطان اولجایتو(محمد خدابنده) نیز می‌باشد، در اوایل قرن هشتم هجری در شهر سلطانیه(۳۰ کیلومتری شهر زنجان کنونی) ساخته شد[۱]. بلندی این بنای هشت ضلعی نزدیک به ۵۰ متر است و بدنهٔ اصلی ساختمان و گنبد دوجدارهٔ آن تماماً با آجر ساخته شده است. معماران ایرانی این گنبد عظیم را با ابتکاری هوشمندانه چنان طراحی کرده‌اند که بدون نیاز به بناهای اضافی و تنها با استفاده از سنگینی هشت منارهٔ کوچک آن، فشار زیاد گنبد به‌طور عمودی به زمین منتقل می‌شود. طرح بنای این گنبد که از مقبرهٔ امیر اسماعیل سامانی در بخارا و مقبرهٔ سلطان سنجر سلجوقی در مرو الهام گرفته شده بود، در زمان خود مرتفع‌ترین بنای جهان بود و سال‌ها معماران اروپایی برای ساخت گنبد کلیساها از آن الهام گرفتند[۲].



گنبد سلطانیهٔ زنجان ؛ شاهکاری از هنر معماری ایلخانی و هفتمین اثر ثبت شدهٔ ایران در یونسکو

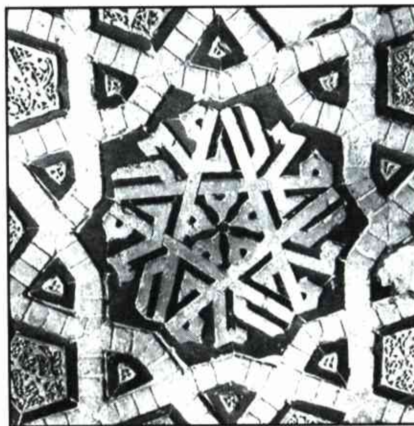
۱- مورخین در مورد علّت احداث این بنا نوشته‌اند که اولجایتو پس از ساخت شهر سلطانیه، تصمیم گرفت تا به تقلید از مقبرهٔ برادرش غازان‌خان، آرامگاه باشکوهی برای خود در آنجا بسازد. به همین منظور، هنرمندان بسیاری را از سراسر امپراتوری به سلطانیه دعوت کرد تا یکی از شاهکارهای عظیم دورهٔ مغول را به عرصهٔ ظهور برساند. وی در سال ۷۰۹ هجری یعنی زمانی که کار ساختمانی گنبد رو به اتمام بود، سفری به عراق نمود و تربت پاک امام علی(ع) و امام حسین(ع) را در نجف و کربلا زیارت کرد. سلطان مغول که در آنجا به مذهب شیعه مشرّف شده بود، تصمیم گرفت آرامگاه خود را به ائمه اطهار اختصاص دهد و اجساد مطهر آن دو امام را به سلطانیه منتقل کند اما انتقال اجساد به‌خاطر مخالفت علمای شیعه یا به‌قولی به‌خاطر خواب سلطان که حضرت علی(ع) را نارضی دیده بود، انجام نگرفت. چهار سال پس از این واقعه، الجایتو وفات یافت و جسد وی در تابوتی از زر ناب در سردابهٔ آرامگاه ابدیش دفن شد.

۲- نمونهٔ آن را می‌توان در گنبد کلیسای هاگاصوفیه(مسجد ایاصوفیهٔ امروزی) استامبول و کلیسای سانتاماریای فلورانس مشاهده کرد.



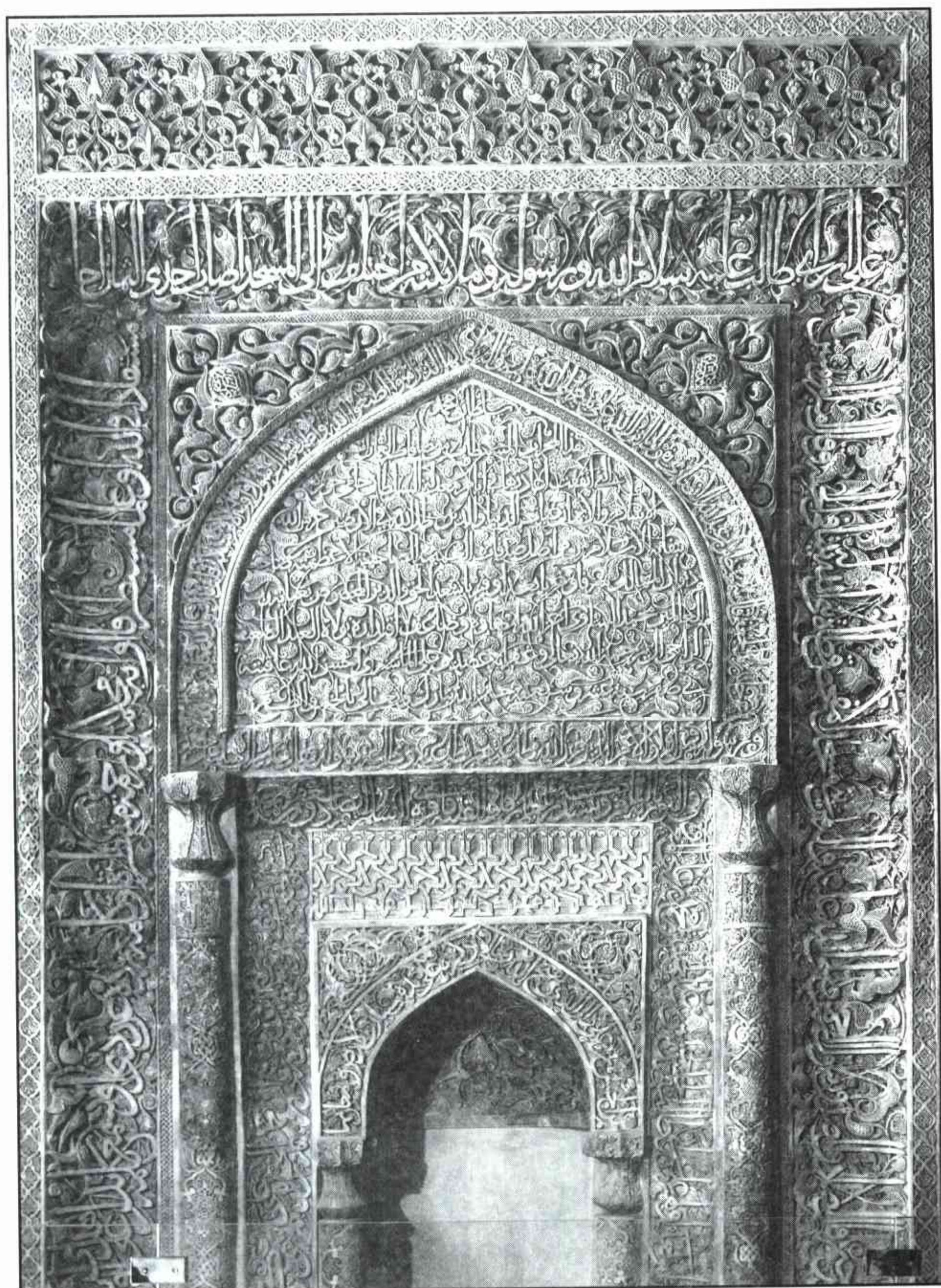
تزئینات گچبری و کاشی‌کاری در طاق ایوان گنبد سلطانیه

ساختمان گنبد سلطانیه روی یک نقشهٔ هشت ضلعی(هر ضلع به طول هفده متر) بنا شده است. ضخامت دیوارهای آن حدود ۷/۴۰ متر و قطر گنبد دوجدارهٔ آن ۲۵ متر است. ساختمان این گنبد به گونه‌ای طراحی شده است که در نمای خارجی دوطبقه و از داخل سه‌طبقه به نظر می‌رسد. در ساخت این گنبد از تزئینات مختلفی چون گره‌چینی آجری، کاشی‌کاری، تزئینات گچی و نقاشی استفاده شده است و غیر از این تزئینات، کتیبه‌های متعددی شامل آیات قرآن کریم، احادیث معروف و اسامی مبارکهٔ ائمه در فضای داخلی و بیرونی گنبد به چشم می‌خورد.

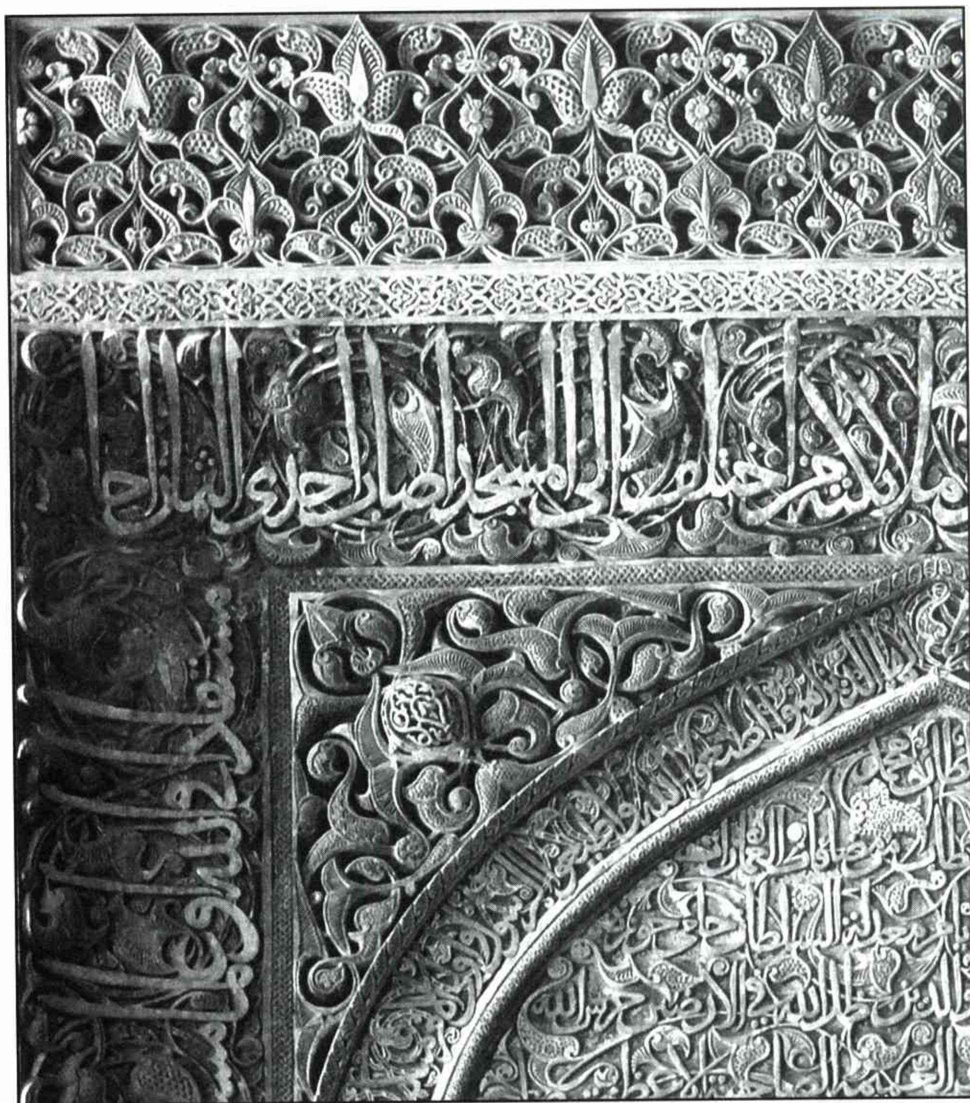




اسامی مبارک الله، محمد(ص) و علی(ع) در بیشتر تزئینات آجری و کاشی‌های رنگی گنبد سلطانیه مشاهده می‌شود.



محراب اولجایتو ؛ گوهری تابناک و شاهکاری بی‌همتا از هنر گچبری ایرانی



مسجد جامع اصفهان را می‌توان آلبومی از معماری ۱۰۰۰ سالهٔ ایرانی نامید. در این مسجد از پایه‌های ستون دورهٔ آل‌بویه و گنبدهای سلجوقی گرفته تا محراب و شبستان ایلخانی و تیموری و نیز تزئینات کاشی‌کاری دورهٔ صفوی به چشم می‌خورد. مشهورترین اثر این مسجد پس از گنبدهای نظام الملک و تاج‌الملک، شبستان کوچکی از دورهٔ ایلخانی معروف به مسجد اولجایتو است که زیباترین و عالی‌ترین محراب گچبری جهان را در بردارد. بر این محراب زیبا علاوه بر تزئین آن با نقوش گیاهی و آیاتی از قرآن کریم، نام سلطان محمدخدابنده(اولجایتو) و سازندهٔ آن استاد حیدراصفهانی حک شده است. همچنین در جوار این مسجد، شبستان زمستانی معروف به بیت‌الشتاء قرار دارد که به موجب کتیبهٔ سردر آن در زمان حکومت سلطان محمد بن بایسنقر تیموری ساخته شده است. این شبستان باشکوه، دارای ستون‌های قطور و اتاق‌های خیمه‌ای شکل است که در وسط هر چشمهٔ طاق آن، قطعه سنگ مرمر شفافی نصب شده است تا نور شبستان را در زمستان تأمین کند.

گزیده‌ای از تاریخ اولجایتو[1] :

اولجایتوخان پسر دومین ارغون‌خان است پس از غازان‌خان که از اروک‌خاتون در وجود آمده است... و چون شجرهٔ پادشاهی غازان‌خان از جویبار حیات منقلع گشت، در مبارک‌ترین وقت و خجسته‌ترین ساعت به طالع میمون و اختر همایونی در روز دوشنبه منتصَف ماه ذی‌الحجهٔ سنهٔ ۷۰۳ هجری به حکم بارگاه الهی، پادشاه اولجایتو به عروسِ مملکت داماد شد و سریر شاهی و افسر شهریاری به تارکِ مبارک و قدومِ همایونی او مفاخر و مُباهی گشت... و سلطان عالم از آن‌گاه که بازِ پادشاهی بر او قرار گرفت، خون از بینی کسی نیاورد، معهذا از خوف و ترس و هراس او هیچ‌کس از اهل ثغور(=آن سوی مرزها)، متمرّد و عاصی نتوانست شد... و در مدّت دولتش که جاوید و مخلّد باد، هرگز از او غبارِ آزاری بر دامن خاطرِ موری بی‌زور ننشست.

پادشاهِ دیرخشم، زودرضا، گران‌حلم و پرعطا، عفو و صفح او تا غایتی بود که روزی اسبی تازی‌نژاد از اصطبل معمور(= سلطنتی) بدزدیدند و دزد را گرفته و سخت بربسته، نزد حضرت سلطان حاضر کردند و اجازت خواستند که به تیغ سیاست او را قربان کنند. سلطان از دزد پرسید: *"ای بیچاره، این دلیری و جرأت چرا نمودی؟"* دزد گفت: *"محتاج بودم و روا نداشتم که اسب درویشان بدزدم."* همان‌دم اثر عفو و مرحمت بر صفهٔ جبین مبارک سلطان لایح گشت و فرمود که: *"درویش بیچاره چون از ما ندزدد از که دزدد؟ چون حضرت ما محلِ رحمت و آشیانهٔ عاطفت است، گناه او بخشیدیم به شرط آنکه دیگر نکند..."*

و در شهور سنهٔ ۷۰۶ هجری رایات همایون عزیمت دارالسلام بغداد جزم کرد و چون به محول نزول فرمود، به زیارت مشهد امیرالمومنین علی(ع) مبادرت نمود و شب را عارضه‌ای دید بشارت دهنده و رغبت‌انگیز به خلاص و نجات... دیگر روز، سلطان از علامه جمال‌الدّین(=علامهٔ حلّی) پرسید که *"این چهار مذهب که به سنّت و جماعت معروف، خود را مُحِق می‌دانند و دیگر مذاهب را مبطی(=باطل)، خود به مصیب‌اند(= بر حق هستند) یا نه؟ و این چهار امام اهل سنت از جملهٔ صحابهٔ کرامند و صحبت رسول‌الله دریافته‌اند یا نه؟"* علامه به پاسخ گفت: *"اینان نه حضرت رسول بلکه صحابه را هم درنیافته‌اند... و اما شیعه قایلند به امامت علی‌بن‌ابی‌طالب و از اولاد او امامت بیرون نرود مگر به ظلم و عدوان...."* و از ایراد کلام مولانا و افاضت بیان و استماع این فصل زیبا، رخ پادشاه جهاندار چون گل به‌هنگام بهار شکفت و بر طبع او فراوان آفرین گفت...

و علما گفته‌اند که خوی رعیت از سیرت پادشاه مستفاد(=تأثیر پذیر) است و مثال آن چنانکه: هولاکوخان، جهانگیر و جهاندار و حکمت‌دوست بود و به نجوم و هندسیّات مشعوف(=شیفته)، لاجرم حکمای مشرق و مغرب بر درگاه او مجتمع بودند و به چاغِ(=دوران) آباقاخانِ چون همّت او به زراعت و عمارت مصروف بود، خلایق ایّام به وی مقتدی بودند و به چاغِ ارغون‌خان به صنعت اکسیر و حرفت کیمیاگری و زمان کیخاتو به نشاط و عیش، و زمانِ غازان‌خان عادل به کیاست و سیاست و عدالت، و به چاغِ این پادشاه بزرگوار(اولجایتو) به مباحث علوم دینی و طلبِ دانش‌های یقینی و دین‌پروری...

۱- این کتاب مشهور تألیف عبدالله بن محمدکاشانی، نویسندهٔ عهد مغول و شاگرد خواجه رشیدالدین‌فضل‌الله می‌باشد. کاشانی در این کتاب که ادامهٔ همان جامع‌التواریخ رشیدی است، به شرح وقایع زمان حکمرانی اولجایتو پس از مرگ غازان‌خان پرداخته است.

پس از مرگ اولجایتو، پسرش ابوسعید بر تخت ایلخانی نشست. او که هنگام تاجگذاری ۱۳ سال بیشتر نداشت، به راحتی آلتِ دست امیران و سپهسالاران مغول قرار می‌گرفت. او ابتدا حکم وزارت خواجه رشیدالدین فضل الله را که وزیر پدرش اولجایتو بود، تأیید کرد اما چندی بعد به تحریک وزیر دیگرش تاج‌الدین علیشاه، دستور قتل خواجه را صادر کرد. ابوسعید سپس عنوان امیرالامرایی را که وظیفهٔ سرکشی به اردوها و حفظ مرزها بود، به سپهسالاری به‌نام امیرچوپان سپرد.

امیرچوپان دختری زیبا به نام بغدادخاتون داشت که زن شیخ حسن جلایری بود و چون ابوسعیدِ جوان دلباختهٔ بغداد خاتون شد؛ بنا به حکم یاسای چنگیزی(که اگر ایلخانی عاشق زنی می‌شد، شوهرش می‌باید او را طلاق دهد)، بغدادخاتون به‌ناچار از شوهرش جدا شد و با ابوسعید ازدواج کرد. با کشته‌شدن پسر امیرچوپان به اتهام ساختگیِ داشتن رابطهٔ نامشروع با یکی از زنان اولجایتو، امیرچوپان به قصد جنگ با ابوسعید روانه شد. اما زمانی که دو سپاه روبروی هم صف‌آرایی کردند، لشکریان امیرچوپان حاضر نشدند با سلطان ایلخانی بجنگند و امیرچوپان که تنها مانده بود به هرات گریخت و در آنجا به قتل رسید. در این میان ابوسعیدِ جوان که دلباختهٔ دختر زیبای دیگری شده بود، با حسادت همسرش بغدادخاتون با زهر مسموم شد و مدت کوتاهی بعد از دنیا رفت. با مرگ ابوسعید و از آنجا که فرزندی از خود نداشت، اختلاف میان امیران و شاهزادگان ایلخانی بر سر جانشینی او بالا گرفت و عاقبت امپراتوری پهناور ایلخانی به چند دولت کوچک تقسیم شد.

دوران حکومت ایلخانان مغول هر چند با نظم و انضباط آغاز شد، اما در پی بی‌نظمی و هرج و مرج پایان یافت. اگر تجربهٔ حکومت ایلخانان مغول را به عنوان یک تحول جالب اجتماعی بررسی کنیم، می‌توانیم ذوب‌شدن و تحلیل‌رفتن قوم پیروز را در فرهنگ برتر قوم مغلوب به‌وضوح مشاهده کنیم[۱]. اینکه سرداران وحشی مغول در فاصلهٔ دو نسل به دین اسلام گرویدند و فرزندان آنان که در ایران متولد شده بودند، خود را ایرانی می‌دانستند و با تمام توان از قلمرو و مرزهای کشور در برابر تهاجمات دیگران و هجوم بیگانگان دفاع می‌کردند، بیانگر این موضوع است که زور و شمشیر هیچ‌گاه نمی‌تواند فرهنگ والا را پایمال کند و در نهایت خود این قدرت است که باید در برابر اندیشهٔ برتر سر تعظیم فرود آورد. اما به هر حال از زمان فروپاشی حکومت ایلخانی تا ظهور تیمور، طی چندین سال سلسله‌های پراکنده‌ای از بازماندگان مغول‌ها در گوشه و کنار امپراتوری پدید آمدند[۲] و نوعی حکومت ملوک‌الطوایفی به‌وجود آمد که نتیجهٔ آن جز جنگ و خونریزی و ناامنی در سراسر ایران نبود.

۱- نمونهٔ بارز این ادعا را می‌توان در آثاری که از کاخ تابستانی آباقاخان (پسر هولاکو) در منطقهٔ تخت‌سلیمان آذربایجان کشف شده است، مشاهده کرد. در حفاری‌های به‌عمل آمده از خرابه‌های کاخ شکارگاهی ایلخانان، تعداد زیادی کاشی و نقش‌برجستهٔ زیبا و نفیس کشف شده‌اند که بیشتر آنها بیانگر اساطیر باستانی ایرانی برگرفته از داستان‌های شاهنامهٔ فردوسی بزرگ بودند.

۲- از این حکومت‌های محلی می‌توان به سلسلهٔ چوپانیان در آذربایجان، آل‌جلایر در عراق، آل‌مظفر در اصفهان و کرمان، آل‌اینجو در فارس، طغاتیموریان در خراسان و طبرستان اشاره کرد.

تاج‌الدین علیشاه ؛ تنها وزیر ایلخانان مغول که به مرگ طبیعی درگذشت !

مشهورترین وزیران دوران مغول سه تن بودند: خواجه رشیدالدین همدانی، تاج الدین علیشاه و سعدالدین ساوجی. تاج‌الدین علیشاه که در ابتدا تاجر جواهر بود، به‌کمک یکی از امیران ایلخانی به دربار سلطان اولجایتو راه یافت اما ساوجی که از بالاگرفتن کار علیشاه احساس خطر می‌کرد، سرپرستی کارخانهٔ پارچه بافی بغداد را به وی پیشنهاد کرد و به این ترتیب او را برای مدتی از دربار سلطان دور کرد اما موفقیت او در ادارهٔ امور کارخانه و پذیرایی باشکوهش از اولجایتو به هنگام ورود وی به بغداد سبب شد تا مورد لطف خاص سلطان قرار گیرد. از سوی دیگر اختلاف سعدالدین ساوجی و خواجه رشیدالدین که هر دو عهده‌دار امور وزارت بودند، به سود علیشاه تمام شد. در سال ۷۱۱ هجری، ساوجی به اختلاس در اموال دیوانی متهم شد و به دستور اولجایتو به قتل رسید.

پس از ساوجی وزارت به علیشاه رسید تا با مشارکت خواجه رشیدالدین به ادارهٔ سرزمین وسیع ایلخانان مشغول شود. اما در سال ۷۱۵ هجری، پرداخت مخارج سپاه خراسان موجب بروز اختلاف میان دو وزیر شد زیرا هیچ‌یک از آن دو مسؤولیت مالی دیوان را نمی‌پذیرفت. اولجایتو به ناچار منطقهٔ نفوذ آنان را به دو بخش تقسیم کرد تا موقتاً کدورت میان آن دو را از میان ببرد. به این ترتیب که محدودهٔ عراق، فارس و کرمان به خواجه رشیدالدین و محدودهٔ تبریز و مغان و دیاربکر به علیشاه واگذار شد اما این سیاست نیز موجب سازش آن دو نشد و عاقبت اولجایتو در پی درخواست‌های مالی پیاپی شاهزاده ابوسعید که آن زمان ولایت خراسان را بر عهده داشت، سپهسالار امیرچوپان را مأمور رسیدگی به دفاتر مالی دیوان کرد. تاج الدین در ادامهٔ کینه‌ورزی به خواجه رشیدالدین او را به سوءاستفاده در اموال شاهزادگان و خزانهٔ سلطان متهم کرد و توانست نظر اولجایتو را نسبت به خواجه تغییر دهد و حتی حکم یاسای کشتن او را بگیرد اما با میانجی‌گری زیرکانه، عفو وی را از سلطان درخواست کرد.



با مرگ اولجایتو در سال ۷۱۷ هجری، سلطان ابوسعید به حکومت رسید و چون خواجه‌رشیدالدین با او اختلاف عقیده داشت، از وزارت استعفا کرد. چندی بعد با توطئهٔ علیشاه، خواجه رشیدالدین و پسرش به اتهام قتل اولجایتو دستگیر و به فرمان پادشاه در بازار تبریز به دو نیم شدند!

از آن پس، علیشاه به تنهایی عهده‌دار وزارت بود تا اینکه در سال ۷۲۴ هجری بیمار شد و درگذشت. جسد وی را به تبریز بردند و در جوار مسجدی که خود بنا کرده بود و امروزه به ارگ‌علیشاه مشهور است، به خاک سپردند.

نهضت سربداران :

یکی از مهم‌ترین وقایع تاریخی دورهٔ زوال حکومت ایلخانان، قیام سربداران در خراسان بود. ماجرا از این قرار بود که در آن زمان ارغون‌شاه(که توسط سلطان ابوسعید به حکومت خراسان منصوب شده بود)، پس از مرگ سلطان شروع به آزار شیعیان و به‌خصوص مردم سبزوار و نیشابور می‌کند و شیخ حسن جوری(رهبر شیعیان آن منطقه)، علیه ظلم و جور او اعلام قیام می‌نماید. در همین زمان، چند مأمور مغول که برای وصول مالیات به روستای باشتین از توابع سبزوار رفته بودند، به خانه‌ای می‌روند و شب‌هنگام قصد تعرض به زنان خانه را می‌کنند. مردان روستا که تحمل این ننگ را نداشتند، مأموران را می‌کشند و چون خبر به اهالی سبزوار می‌رسد، شورش بالا می‌گیرد و حاکم شهر کشته می‌شود. مردم سبزوار با داس و تیشه به نبرد مغولان برمی‌خیزند و اعلام می‌کنند که حاضرند سرشان بالای دار برود ولی تن به ذلت ندهند. سربداران پس از پیروزی‌های متوالی بر سپاهیان مغول موفق می‌شوند حکومتی خودمختار در این بخش از خراسان تشکیل دهند که تا زمان حملهٔ تیمورلنگ پابرجا بماند.

عُبید زاکانی :

خواجه نظام‌الدین عبید زاکانی قزوینی از شاعران و نویسندگان نام‌آور اواخر دورهٔ ایلخانی است که هم‌زمان با حافظ شیرازی می‌زیست. او در جوانی به دربار بزرگان روزگار راه یافت و به عنوان شاعری توانا و استادی صاحب سبک مشهور شد. او در اشعار خود نام بسیاری از شاهزادگان ایلخانی را نام برده و برخی از آثارش را به نام آنها کرده است. شهرت عبید زاکانی بیشتر به‌سبب رسالهٔ دلگشا و منظومهٔ انتقادی موش و گربه است که در آن با طبع لطیف و نکته‌سنجی ظریف به بیان نابسامانی‌های اخلاقی زمان خود پرداخته است.

حکایاتی از رسالهٔ دلگشا :

- درویشی گیوه در پا نماز می‌گزارد. دزدی طمع در گیوهٔ او بست. گفت: *با گیوه نماز نباشد.* درویش دریافت و گفت: *اگر نماز نباشد، گیوه که باشد !*
- درویشی را پیش خلیفه بردند. او را دید که بر تخت نشسته و دیگران در زیر پای او ایستاده‌اند. گفت: *السلام علیک یا الله.* خلیفه گفت: *من الله نیستم.* درویش گفت: *یا جبرائیل.* خلیفه گفت: *من جبرائیل نیستم.* درویش گفت: *الله نیستی، جبرائیل نیستی، پس چرا در آن بالا تنها نشسته‌ای، تو نیز به زیر آی و در میان مردم بنشین.*
- عربی به حج شد و پیش از دیگر مردم داخل خانهٔ کعبه دوید و به پردهٔ کعبه آویخت و گفت: *بار خدایا! پیش از آنکه دیگران در رسند و زحمت افزایند، مرا بیامرز !*
- شخصی خانه‌ای به کرایه گرفته بود. چوبهای سقفش بسیار صدا می‌کرد. به صاحب‌خانه از بهر مرمت آن سخن بگشاد. صاحب‌خانه پاسخ داد که نترس، این صدای چوب‌هاست که ذکر خداوند می‌کنند. گفت: نیک است، اما ترسم که این ذکر منجر به سجده شود !



سعدی شیرازی : شیخ مصلح مشرف‌الدین شیرازی مشهور به سعدی از برجسته‌ترین شاعران و نویسندگان تاریخ ادب ایران است که در اوایل قرن هفتم هجری در شیراز به‌دنیا آمد. او در جوانی و پیش از حملهٔ مغول‌ها برای تحصیل به مدرسهٔ نظامیه بغداد رفت و در سال‌های اقامت در آن شهر، با مشایخ بزرگ صوفیه آشنا شد و از محضرشان بهره‌های بسیار برد. او سپس عازم سفری طولانی شد و پس از سیاحت در حجاز، شام و لبنان به شیراز بازگشت تا تجربیات خود را از این سفر دور و دراز در غالب کتابی گردآوری کند. در آن سال‌ها که سعدی در سفر بود، خانِ مغول به ایران حمله کرد و دستگاه خلافت عباسی را برانداخته بود.

اما در حملهٔ مغول‌ها، شهر شیراز به‌خاطر سیاست و چاره‌اندیشی اتابکان فارس از کشتار و ویرانی در امان مانده بود. سعدی پس از بازگشت به عنوان پیری محترم و دانشمند و جهان‌دیده در شمار نزدیکان سعد بن ابوبکر (اتابک فارس) درآمد و مابقی عمر خود را صرف نوشتن کتاب کرد.

سعدی بی‌تردید از شاعران درجه اول زبان فارسی و هم‌ردیف فردوسی بزرگ است. قدرت او در غزل‌سرایی و بیان مضامین عالی عاشقانه و عارفانه با فصاحت و بلاغت به حد اعجاز می‌رسد. سعدی در زمان زندگی خود شهرت بسیار یافت و شاعران زیادی تلاش کردند از او تقلید کنند اما هیچ‌یک نتوانستند در زیبایی و روانی اشعارشان به اوج هنری استاد سخن نزدیک شود. برترین منظومهٔ شعر سعدی، بوستان نام دارد که شاعر در آن ضمن شرح حکایت‌های شیرین به تحلیل عمیق روابط انسانی پرداخته است. در آثار منثور وی نیز گلستان چنین مقامی دارد. این کتاب کوچک که با نثری بسیار روان و آمیخته با شعر نوشته شده است، مجموعه‌ای است از داستان‌ها و حکایات که هریک به نوعی چشم خواننده را بر زشتی‌ها و زیبایی‌های زندگی اجتماعی می‌گشاید. نثر او در عین توجه به بعضی از صنایع لفظی ساده، بسیار لطیف و دلپسند و مطبوع است و از همین رو ایشان را باید در ردیف بهترین نویسندگان فارسی زبان قرار داد.

بسیار سفر باید، تا پخته شود خامی — صوفی نشود صافی، تا درنکشد جامی

گر پیر مناجاتی، ور رند خراباتی — هر کس قلمی رفتست، بر وی به سرانجامی

فردا که خلایق را دیوان جزا باشد — هر کس عملی دارد، ما چشم به انعامی

ای بلبل اگر نالی، من با تو هم آوازم — تو عشق گلی داری، من عشق گُل اندامی

سروی به لب جویی، گویند چه خوش باشد — آنان که ندیدستند، سروی به لب بامی

سعدی به لب دریا، دردانه کجا یابی؟ — در کام نهنگان رو، گر می‌طلبی کامی



حافظ شیرازی: خواجه شمس‌الدین محمد، بزرگ‌ترین شاعر غزل سرای ایران در قرن هشتم هجری در شیراز می‌زیست. او به همهٔ علوم مذهبی و ادبی زمان خویش و نیز زبان عربی آشنایی کامل داشت و چون قرآن را به‌طور کامل حفظ کرده بود، به حافظ مشهور شد. حافظ در جوانی به دربار امرای آل‌اینجو راه یافت و نزد شاه شیخ ابواسحاق که حاکم فارس بود به مقام والایی رسید. اما دیری نگذشت که امیر مبارزالدین محمد، موسس سلسلهٔ آل‌مظفر بر شیخ ابواسحاق دست یافت و او را در میدان شهر شیراز کشت. سپس خود با خشونت و سخت گیری تمام به حکومت پرداخت.

امیر مبارزالدین، در امور مذهبی بر مردم بسیار سخت می‌گرفت و حافظ نیز که اعمال او را ریاکارانه می‌دانست و در اشعار خود سخت به او می‌تاخت. چندی بعد پسران امیر که از سخت‌گیری‌های پدرشان به تنگ آمده بودند، بر وی شوریدند و او را از حکومت خلع کردند. شاه شجاع، شاه یحیی و شاه منصور امیران بعدی آل‌مظفر بودند که در زمان زندگی حافظ یکی بعد از دیگری به پادشاهی رسیدند. اما در همین روزگار، تیمور بر ایران حمله کرد و در اصفهان قتل عام عظیمی به راه انداخت. این احوال غم‌انگیز در شعر حافظ به صورت ناپایداری دنیا و ضرورت گرامی داشتن لحظه‌های خوش زندگی انعکاس یافته است. حافظ در چنین دوران آشفته‌ای همهٔ عمرش را در همان زادگاهش یعنی شیراز زیست و در همان شهر نیز درگذشت. آرامگاه او در حافظیهٔ شیراز زیارتگاه رندان جهان است.

از حافظ دیوان شعری برجای مانده است که از دیرباز در خانه هر ایرانی و در کنار قرآن‌کریم جای گرفته است. با آن که فهم دقیق شعر حافظ آسان نیست، اما ایرانیان با شعر او راز و نیازها دارند و فال گرفتن از دیوان حافظ، چه با اعتقاد و چه از روی تفنن، نزد مردم رسمی دیرینه دارد و لقب لسان‌الغیب(گویای اسرار) نیز به همین مناسبت به او داده شده است.

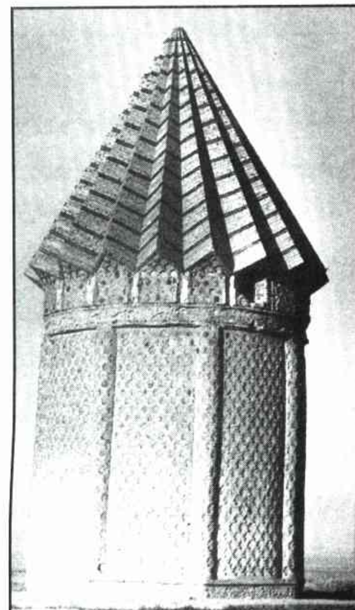
بده ساقی میِ باقی که در جنّت نخواهی یافت — کنار آب رُکن آباد و گُلگشت مصلّا را
فغان کین لولیانِ شوخ و شیرین‌کارِ شهر آشوب — چنان بردند صبر از دل که تُرکان خوان یغما را
ز عشق ناتمام ما جمال یار مستغنی است — به آب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبا را
من از آن حُسن روزافزون که یوسف داشت دانستم — که عشق از پردهٔ عصمت برون آرد زلیخا را
نصیحت گوش کن جانا که از جان دوست‌تر دارند — جوانان سعادتمند، پندِ پیرِ دانا را
حدیث از مُطرب و مِی گوی و راز دَهر کمتر جو — که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معمّا را
غزل گفتی و دُر سفتی، بیا و خوش بخوان حافظ — که بر نظم تو افشانَد فلک عقد ثُریّا را

سلسلهٔ تیموریان:

در اواخر قرن هشتم هجری درحالی‌که شاهزادگان مغول در گوشه و کنار ایران حکومت‌های محلی تشکیل داده و سرگرم جنگ با یکدیگر بودند، سرزمین ما با یورش دیگری از ماوراءالنهر مواجه شد. این بار امیر تیمور(معروف به تیمور لنگ) که خود را از نوادگان چنگیزخان می‌دانست و خیال احیای امپراتوری مغول را در سر می‌پروراند، وارد ایران شد و چون با مقاومت چندانی مواجه نشد، توانست به‌راحتی بخش‌های زیادی از کشور را تصرف کند. تیمور پس از فتح ایران به آسیای‌صغیر، شام، گرجستان و هند لشکرکشید و آن مناطق را نیز ضمیمهٔ قلمرو حکومت خود کرد.

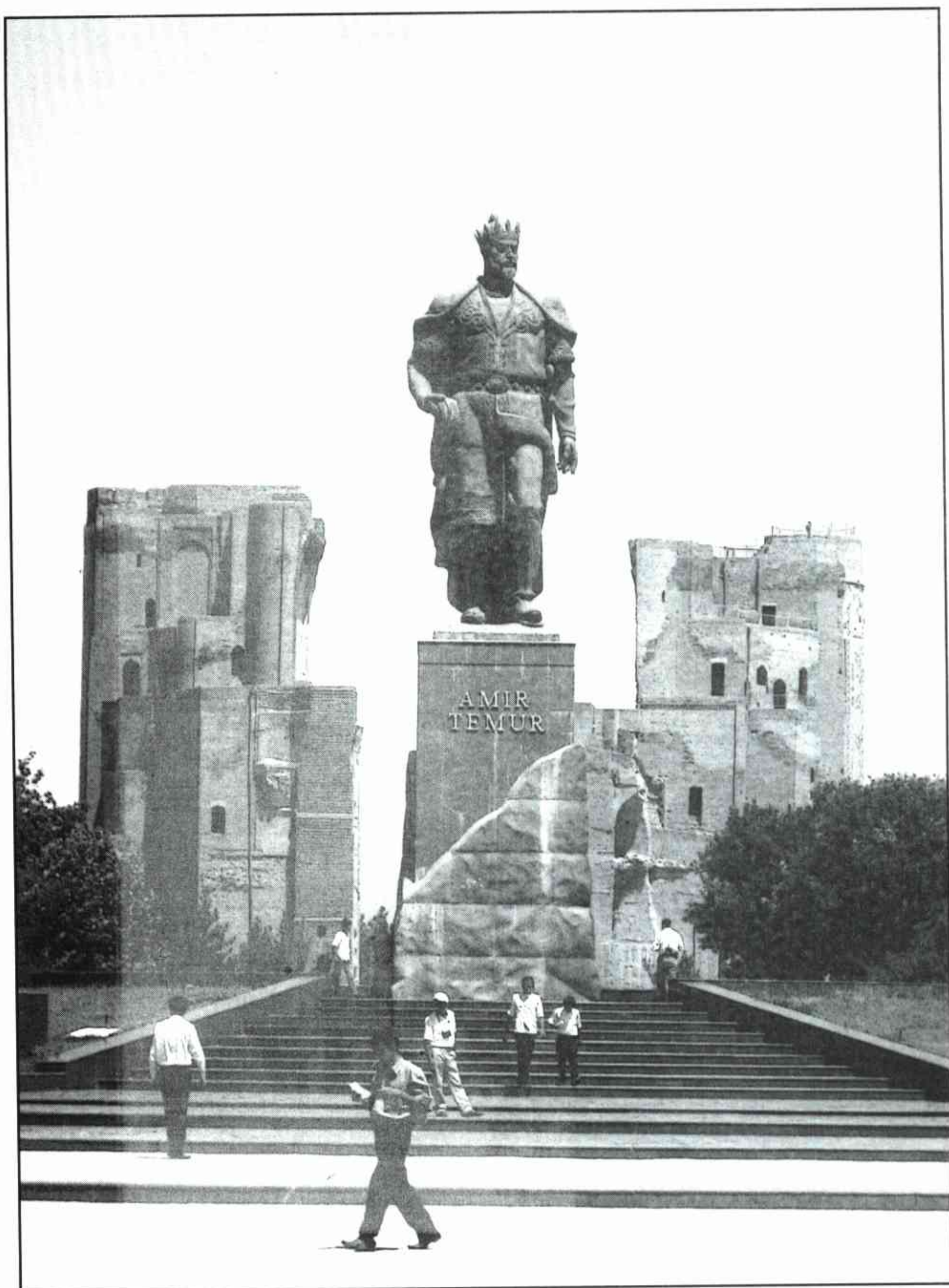
تیمور پس از هر بار لشکرکشی، هنرمندان و صنعتگران سرزمین‌های مغلوب را به پایتخت خود سمرقند می‌برد و از آنها برای ساخت بناها و آباد کردن شهر استفاده می‌کرد. بیشتر آثاری که از دورهٔ تیموریان در دو شهر سمرقند و بخارا برجای مانده، به‌دست هنرمندان اصفهانی ساخته شده است که در جریان سقوط شهر دستگیر و به آن دیار منتقل شده بودند.

بعد از مرگ تیمور، جنگ قدرت میان بازماندگان و مدعیان سلطنت آغاز شد و سرانجام پسر چهارمش شاهرخ موفق شد حکومت را از آن خود کند. شاهرخ مردی فرهنگ‌دوست بود و برخلاف پدرش چندان تمایلی به جنگ و خونریزی نداشت. او پایتختش را از سمرقند به شهر هرات منتقل کرد و در آن شهر بناهای بسیاری ساخت. شاهرخ همسر فرزانه‌ای به‌نام گوهرشاد داشت و به خواست او مسجد زیبایی را در کنار آرامگاه امام رضا(ع) در شهر طوس(مشهد) ساخت.



برج اخنگان خراسان از آثار دورهٔ تیموری در ایران

پس از شاهرخ پسرش الغ‌بیگ که او نیز هنردوست و خود دانشمندی فرهیخته بود، به سلطنت رسید. به دستور او رصدخانه و مدارس بزرگی در شهر سمرقند ساختند و ادارهٔ آن را به دانشمند مشهور آن زمان غیاث‌الدین جمشید کاشانی سپردند. در روایات آمده است که خود پادشاه نیز در اوقات فراغت برای تحقیق و تدریس به این مکان‌های علمی می‌رفت. الغ‌بیک بیشتر عمر خود را صرف تحقیق و مطالعه دربارهٔ ریاضیات و نجوم کرد و کمتر به امور مملکتی پرداخت. همین امر باعث غفلت او از امور سیاسی و نظامی کشور شد و به‌تدریج قدرت‌های جدیدی در گوشه و کنار قلمرو حکومت او سربرآوردند. چند سال بعد هم در زمان جانشینان او، قوم ازبک که از بازماندگان مغولان منطقهٔ خوارزم بودند، به ماوراءالنهر حمله کردند و آنجا را از سلطهٔ تیموریان درآوردند.



تندیس امیر تیمور (بنیانگذار سلسلهٔ تیموریان) در کشور ازبکستان

شاهکارهای معماران ایرانی در سمرقند و بخارا :

دو شهر سمرقند و بخارا که تا دورهٔ قاجار بخشی از سرزمین پهناور ایران بودند، امروزه در کشور ازبکستان قرار دارند[۱]. در شهر سمرقند که روزگاری مرکز علم و دانش دنیای اسلام محسوب می‌شد، آثار و ابنیهٔ فراوانی از دورهٔ تیموری به‌جای مانده است که از مشهورترین آنها می‌توان به مدارس سه‌گانهٔ ریگستان[۲]، رصدخانهٔ الغ‌بیگ، آرامگاه تیمورلنگ، مسجد بی‌بی‌خانم(همسر تیمور) و آرامگاه شاه‌زنده[۳] اشاره کرد. از آثار باستانی شهر بخارا نیز می‌توان از آرامگاه امیر اسماعیل سامانی، ارگ قدیمی شهر، مسجد و منارهٔ عظیم کلان، مسجد لب‌حوض، مدرسهٔ چهارمناره و مدرسهٔ میرعرب(که در آن تمامی دروس به زبان عربی تدریس می‌شد)، نام برد.

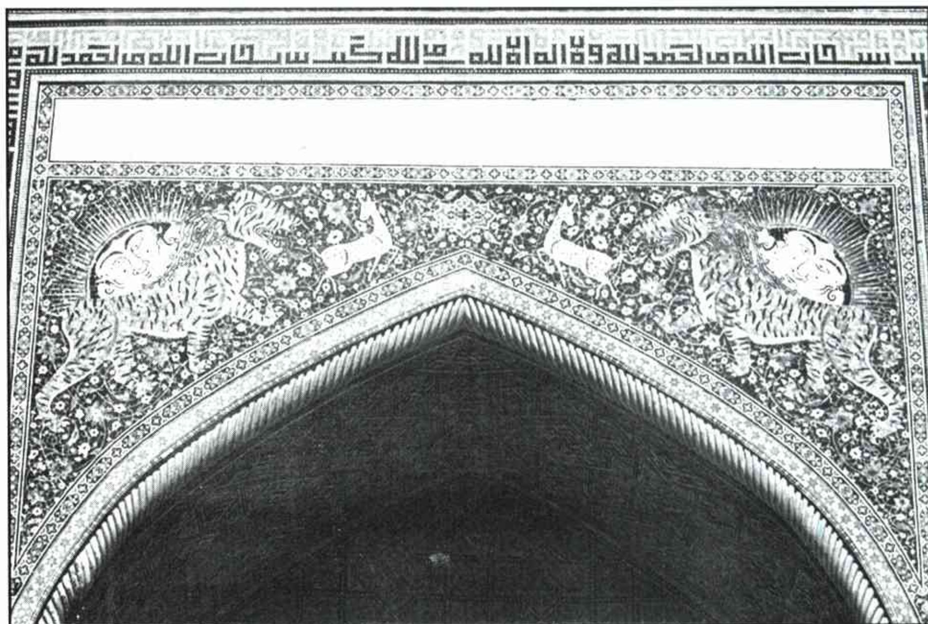


مدرسهٔ شیردار، مدرسهٔ الغ‌بیگ و مدرسهٔ طلاکاری در میدان ریگستانِ شهر سمرقند

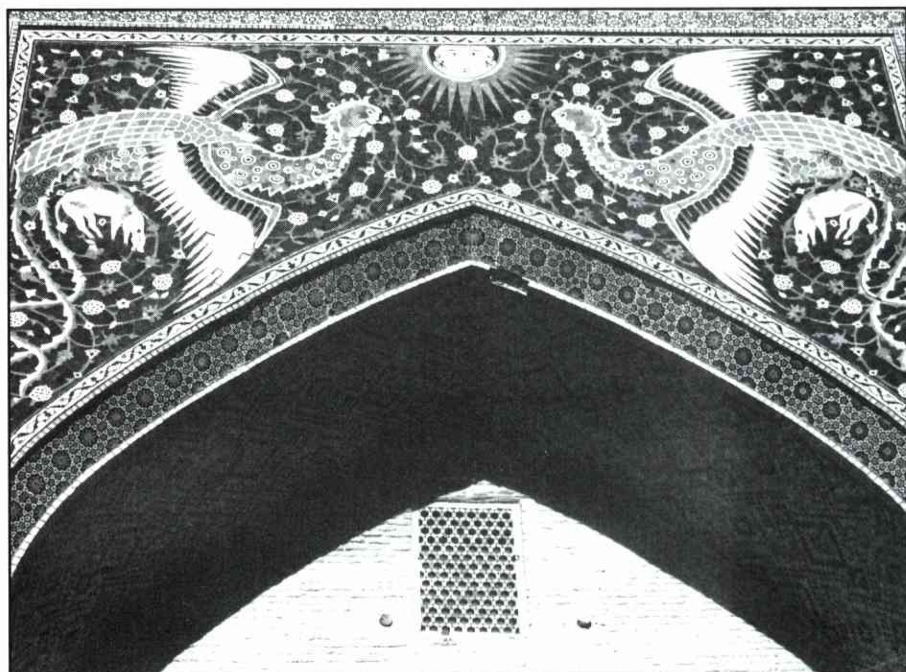
۱- گرچه اکثریت ساکنین سمرقند و بخارا به زبان فارسی صحبت می‌کنند، دولت شوروی سابق در سال ۱۹۲۴ میلادی با هدف بیگانه‌سازی مردم با فرهنگ گذشته، این دو شهر را از کشور فارس‌زبان تاجیکستان جدا و به کشور ترک‌زبان ازبکستان الحاق کرد!

۲- این مدارس به دستور الغ‌بیگ(نوهٔ تیمور) و به دست معماران اصفهانی ساخته شده‌اند. گفته می‌شود خود الغ‌بیگ نیز در این مدرسه‌ها به تدریس ریاضیات و نجوم می‌پرداخته است.

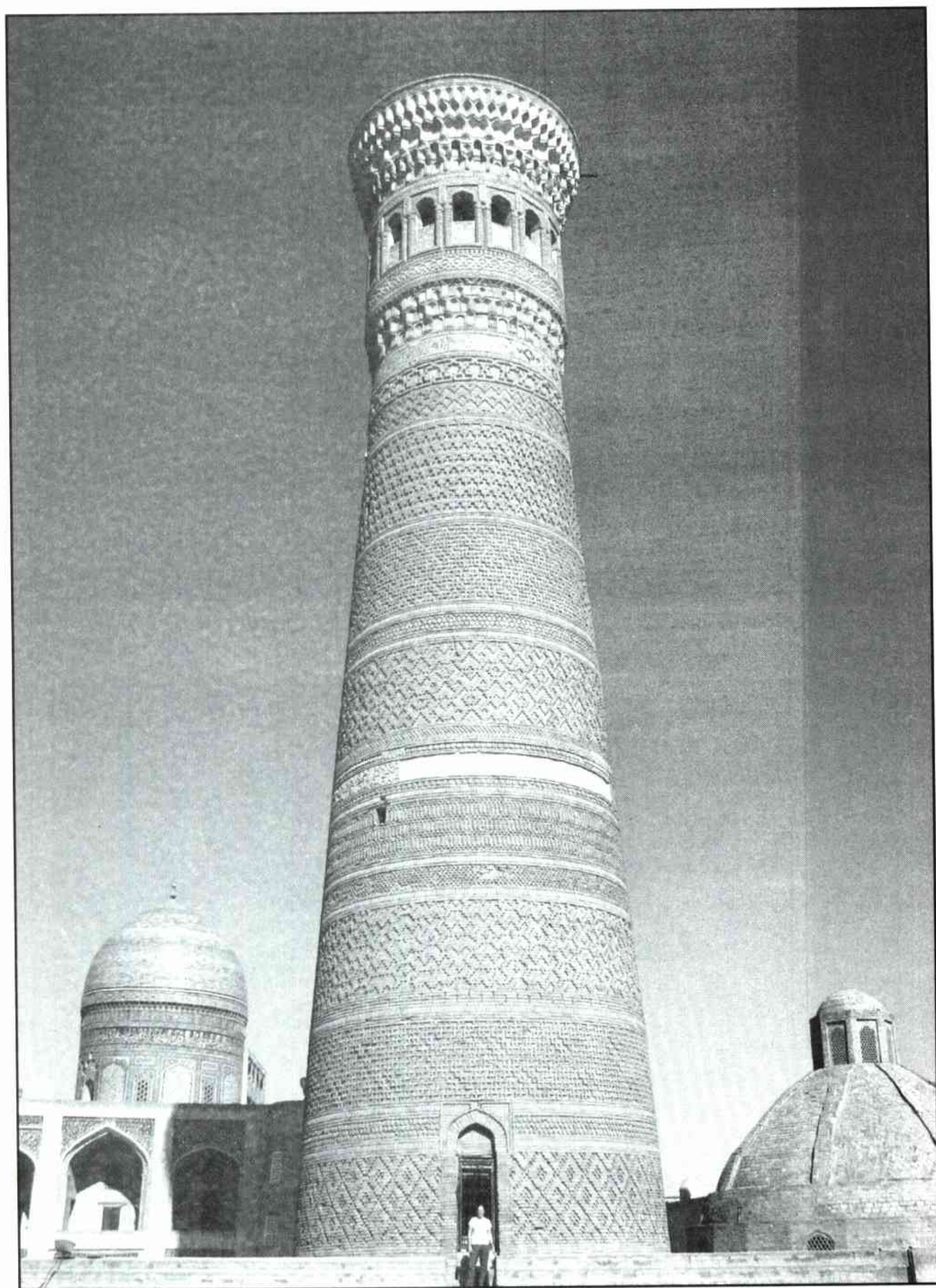
۳- طبق روایات قدیمی آرامگاه شاه‌زنده متعلق به قیس‌بن‌عباس، پسرعموی پیامبر(ص) است که در صدر اسلام برای ترویج دین به آسیای میانه آمد و در نبرد با کفّار در نزدیکی شهر سمرقند به شهادت رسید.



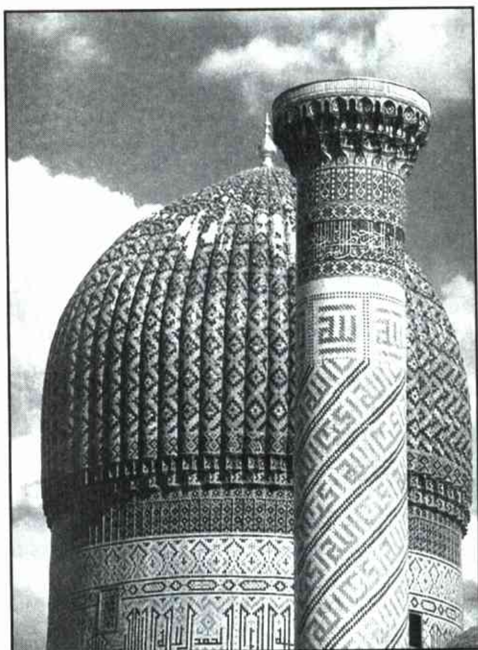
نقش شیر و خورشید و غزال بر سردر مدرسهٔ شیردار (واقع در میدان ریگستان شهر سمرقند)

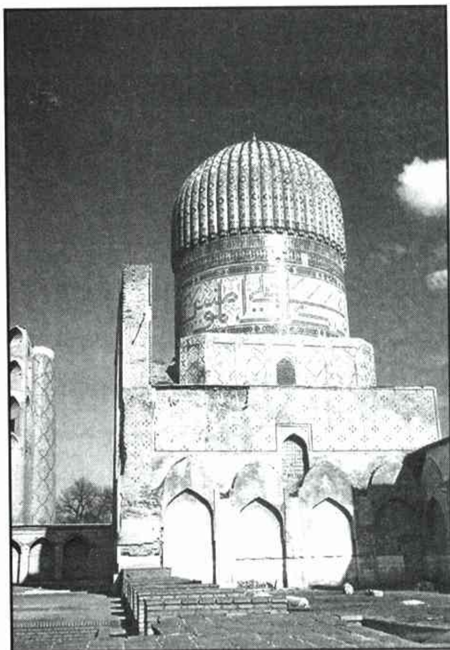


نقش سیمرغ بر سردر کاروانسرای نادر دیوان‌بیگی(واقع در شهر بخارا)



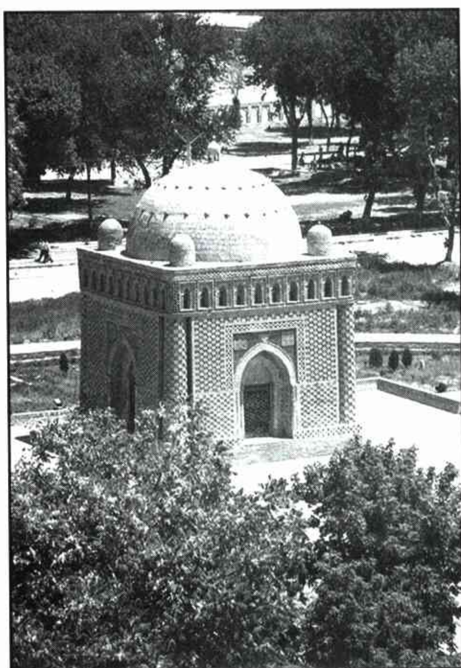
منارهٔ عظیم مسجد کلان در شهر بخارا با ارتفاعی حدود ۵۰ متر
(ارتفاع مناره را با قد انسانی که جلوی آن ایستاده، مقایسه کنید)





مناره و گنبد آرامگاه تیمور و مسجد بی‌بی‌خانم در شهر سمرقند





مدرسهٔ چهارمناره و آرامگاه امیر اسماعیل سامانی در شهر بخارا

عبدالرحمن جامی :

نورالدین عبدالرحمن جامی، آخرین شاعر پرآوازهٔ ایرانی در سال ۸۱۷ هجری در ولایت جام از توابع خراسان به‌دنیا آمد. وی در جوانی به هرات و سمرقند رفت و علاوه بر فراگیری علوم مختلف، سرودن شعر را نیز آغاز کرد و به مناسبت ارادت به شیخ الاسلام احمد جام، تخلص جامی را اختیار نمود. او در فنون مختلف و علوم دینی از اساتید زمان خود بود و در شعر به سعدی و حافظ توجه داشت و از سبک نظامی پیروی می‌کرد. جامی به افتادگی و گشاده‌رویی نیز معروف بود و با اینکه زندگی بسیار ساده‌ای داشت، هیچگاه مدح سلاطین نمی‌گفت؛ با این‌حال شاهان و امراء همواره به او ارادت می‌ورزیدند و خود را مرید او می‌دانستند. الغبیک تیموری و برادرش بایسنقرمیرزا و نیز سلطان حسین بایقرا(جانشین الغبیک) او را بسیار محترم می‌داشتند و امیران سرزمین‌های دیگر مثل سلطان محمد فاتح، پادشاه عثمانی و ملک‌الاشرف، پادشاه مصر از ارادتمندان او بودند.این عارف بزرگ در سال ۸۹۸ هجری در هرات درگذشت و طی تشییع جنازه‌ای باشکوه که سلطان حسین بایقرا نیز پای پیاده در آن شرکت کرده بود، به خاک سپرده شد. از آثار مشهور او می‌توان به هفت‌اورنگ و بهارستان اشاره کرد.

حافظ ابرو :

شهاب‌الدین عبدالله بن لطف‌الله ملقب به حافظ ابرو، مورّخ و جغرافیدان مشهور عصر تیموری و صاحب آثار معتبر و گرانقدری چون زبده التواریخ و مجمع التواریخ سلطانی است. کتاب مجمع‌التواریخ در چهار جلد نوشته شده است که جلد اول تا سوم آن شامل وقایع تاریخی از صدر اسلام تا زمان حملهٔ مغول‌ها و جلد چهارم آن مربوط به رویدادهای تاریخی از زمان مرگ ابوسعید ایلخانی تا زمان سلطنت الغبیگ تیموری است. از این دانشمند بزرگ کتاب دیگری به‌نام جغرافیای دنیای اسلام برجای مانده است که در فصل مربوط به ایران و ماوراءالنهرِ آن اطلاعات مهم تاریخی نیز گنجانده شده است. بخش اعظم اطلاعاتی که حافظ ابرو دربارهٔ خصوصیات جغرافیایی سرزمین‌های اسلامی نوشته است، محصول مشاهدات خود وی است که در سفرهای جنگی تیمور همراه او بود و از این رو آگاهی‌های منحصر به فردی از زمان خود گردآوری کرده است.

کمال‌الدین بهزاد :

استاد کمال‌الدین بهزاد، یکی از بزرگ‌ترین و مشهورترین نقاشان مینیاتورساز ایرانی در زمان تیموریان در شهر هرات به‌دنیا آمد. او سپس نزد امیر علیشیر نوایی (وزیر دانشمند سلطان حسین بایقرا) تقرّب یافت و پس از برافتادن سلسلهٔ تیموریان خراسان به تبریز رفت و در دربار شاه اسماعیل اول صفوی ریاست کتابخانهٔ سلطنتی را برعهده گرفت. این هنرمند نامی در دورهٔ شاه طهماسب اول صفوی نیز در کمال عزت و احترام زیست و سرانجام در تبریز درگذشت و همان‌جا به خاک سپرده شد.

قره‌قویونلوها و آق‌قویونلوها:

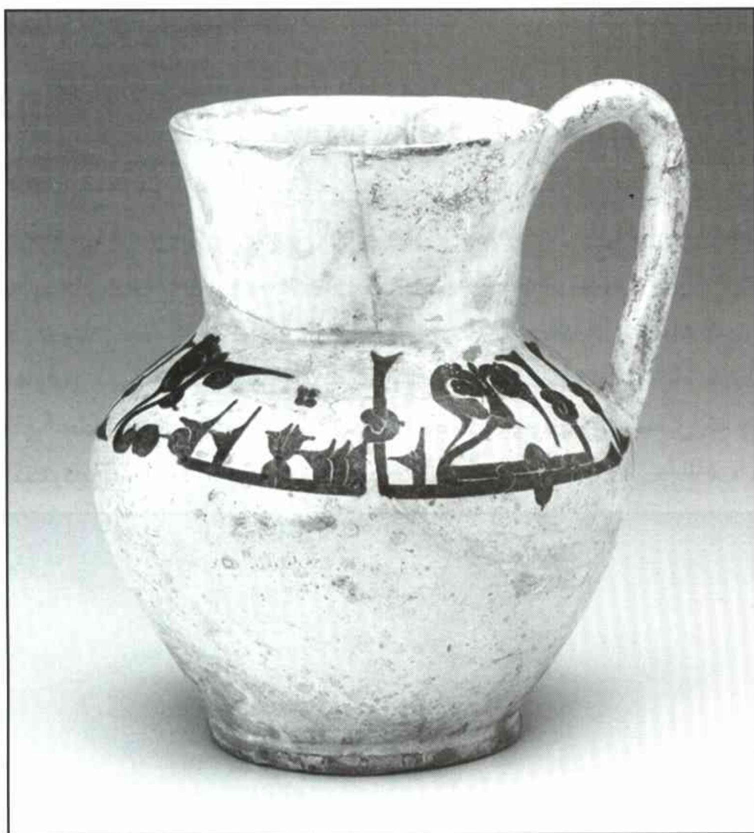
زمانی که سرزمین ایران به سبب جنگ‌های داخلی میان شاهزادگان ایلخانی و یورش خونبار تیمور رو به ویرانی گذاشته بود، دو خاندان ترکمن قره‌قویونلو و آق‌قویونلو از حدود خوارزم به آذربایجان و دیاربکر آمدند و در آنجا سکونت گزیدند. با مرگ تیمور و روی کار آمدن جانشینان ناتوان او، قره‌قویونلوها(=صاحبان گوسفندان سیاه) بر آذربایجان و آق‌قویونلوها(=صاحبان گوسفند سفید) بر ناحیهٔ دیاربکر در شمال عراق مسلط شدند و بساط حکومت خود را گسترانیدند. مؤسس سلسلهٔ آق‌قویونلو فردی بود به‌نام اوزون‌حسن(= حسن قدبلند) که با برادرزادهٔ مسیحی امپراتور طرابوزان ازدواج کرد و چون به قدرت و نفوذ صوفیان در میان مردم پی برده بود، یکی از دختران خود به‌نام مارتا را به عقد شیخ‌حیدر(صوفی اعظم آذربایجان) درآورد. حاصل این ازدواج پسری بود به‌نام اسماعیل که چند سال بعد بزرگ‌ترین و مقتدرترین سلسلهٔ ایرانی به نام صفویه را تأسیس کرد.



تندیس خاقانی[1] در کنار مسجد کبود تبریز

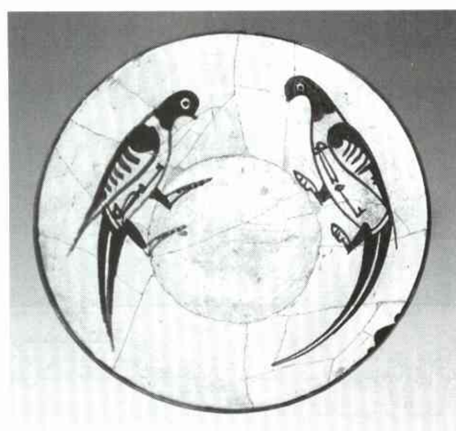
مسجد کبود در سال ۸۷۰ هجری مقارن با دورهٔ حکومت سلطان جهان‌شاه(مقتدرترین حکمران سلسلهٔ قره‌قویونلوها) در تبریز ساخته‌شد. تزئینات بنای این مسجد از نظر کاشی‌کاری و معرّق‌کاری جزو عالی‌ترین مظاهر هنر معماری ایران محسوب می‌شود.

۱- خاقانی شروانی از بزرگ‌ترین قصیده‌سرایان شعر فارسی بود که در قرن ششم هجری در آذربایجان می‌زیست. ابداعات و ساخته‌های ادبی وی چنان پربار بود که بعدها شاعران بسیاری(حتی سعدی و حافظ) از آن مضامین در اشعار خود استفاده کردند.



کوزهٔ سفالی ؛ تزئین شده با کتیبه به خط کوفی محل کشف : خرابه‌های شهر قدیمی نیشابور





کوزه و بشقاب‌های سفالی ؛ تزئین شده با نقاشی تک‌رنگ زیرِ لعابِ شفاف محل کشف آثار : شهر قدیمی نیشابور

قدمت آثار: قرن چهارم هجری (دورهٔ سامانی) محل نگهداری : آمریکا - گالری فریر ساکلر واشنگتن

کاسهٔ سفالی با نقش سوارکار ؛ تزئین شده با نقاشی زیرِ لعابِ شیشه‌ای

محل نگهداری: تهران– موزهٔ رضا عباسی





کاسه‌های سفالی ساخت نیشابور ؛ تزئین شده با نقاشی چند رنگ زیرِ لعابِ شفافِ شیشه‌ای

قدمت آثار : قرن چهارم و قرن ششم هجری

محل نگهداری : تهران– موزهٔ آبگینه و سفال



بالا : کاسهٔ سفالی تزئین شده با نقاشی به شیوهٔ لعاب مینایی متعلق به دورهٔ سلجوقی (نقش داخل : شاعری در حال مدح پادشاه و درباریان)

پایین : کاسهٔ سفالی تزئین شده با نقاشی به شیوهٔ لعاب مینایی متعلق به دورهٔ سلجوقی یا خوارزمشاهی (نقش داخل : پادشاه و خدمهٔ سوار بر فیل)

محل نگهداری آثار : آمریکا – موزهٔ هنر لس‌آنجلس و گالری فریر ساکلر واشنگتن

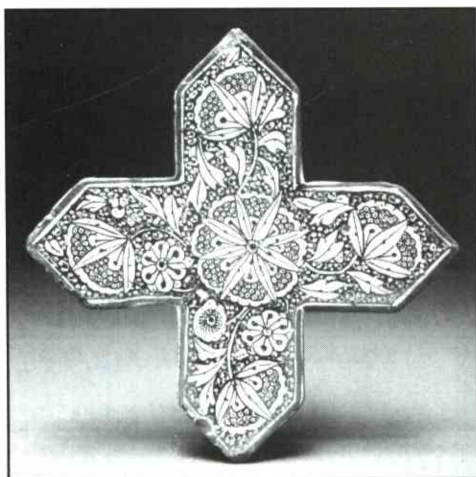


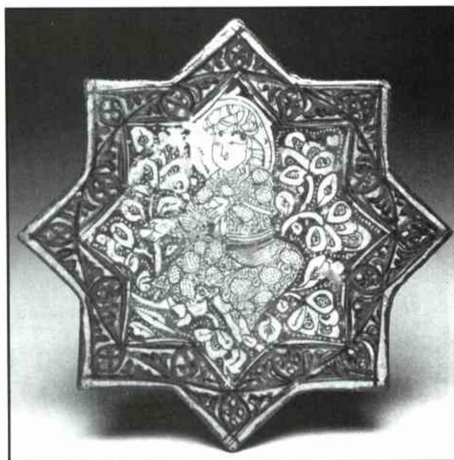
بالا : جام سفالی تزئین شده با نقاشی زیر لعاب شیشه‌ای متعلق به دورهٔ سلجوقی (نقش درون کاسه : پادشاه بر تخت شاهی نشسته و وزیرانش در کنار او ایستاده‌اند)

پایین : کاسهٔ سفالی تزئین شده با نقاشی زیر لعاب شیشه‌ای متعلق به دورهٔ سلجوقی (نقش درون جام : خنیاگری برای پادشاه و درباریان چنگ می‌نوازد)

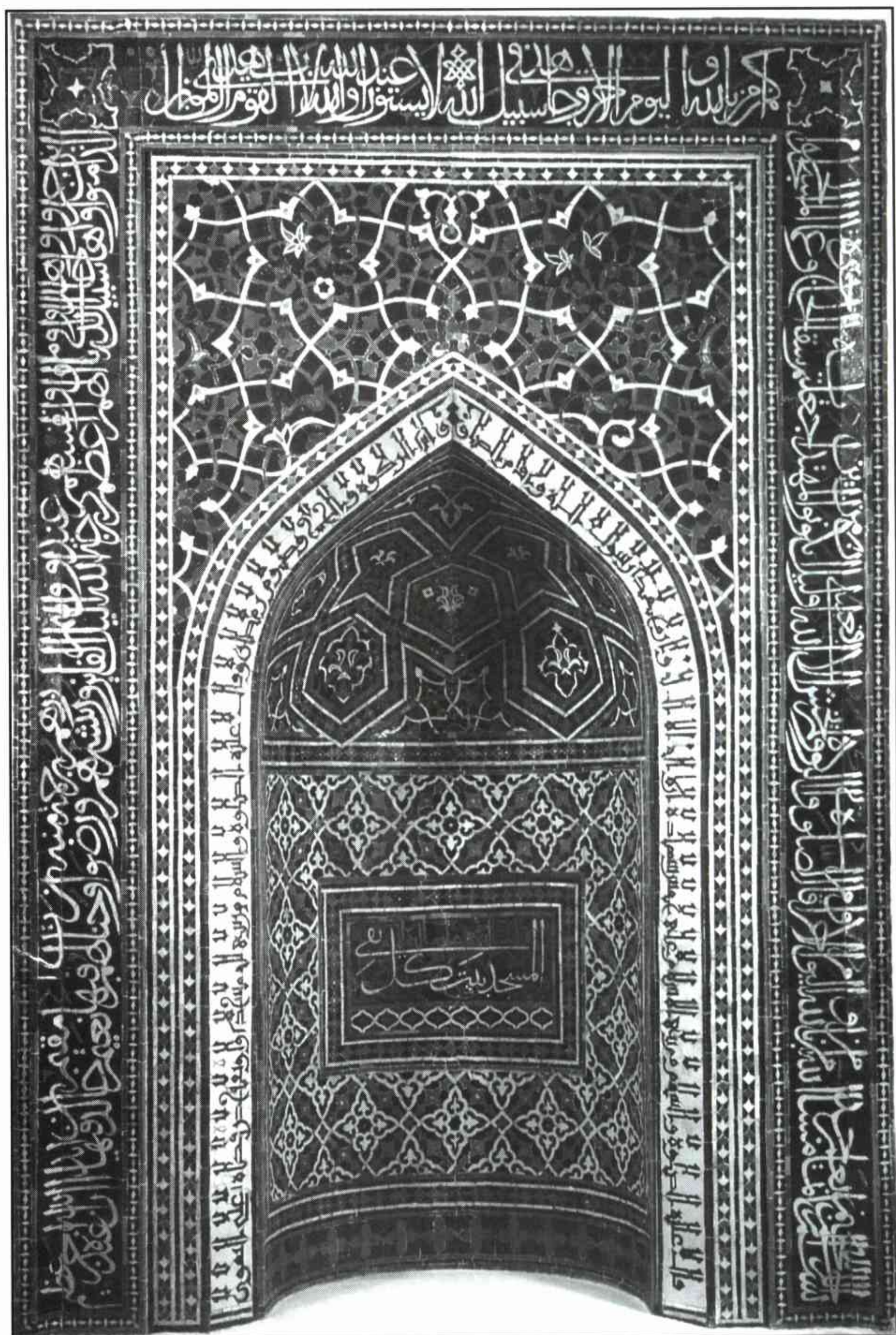
محل نگهداری آثار : آمریکا - موزهٔ هنرها زیبای شهر بوستون

کاشی‌های دیواری دورهٔ ایلخانی با طرح ستارهٔ هشت‌ضلعی و چلیپا (صلیبی) که برای تزئین کاخ‌ها و مساجد استفاده می‌شد.
محل نگهداری : آمریکا - موزهٔ هنر شهر لُس آنجلس





کاشی‌های لعاب‌دار به شکل ستارهٔ هشت‌ضلعی و چلیپا متعلق به دورهٔ ایلخانی
محل نگهداری: انگلیس - موزهٔ ویکتوریا و آلبرت لندن



محراب معروف مسجد امامیهٔ اصفهان، از نخستین محراب‌های ایرانی که به شیوهٔ کاشی‌کاری معرّق(شکسته) تزئین شده است.
قدمت اثر : قرن هشتم هجری (دورهٔ ایلخانی) محل نگهداری فعلی : انگلیس- موزهٔ ویکتوریا و آلبرت لندن

لعاب کاری :

برخلاف تصور عموم، لعاب نوعی رنگ نیست بلکه در اصل پوششی است از جنس شیشه که جهت زیبایی و استحکام روی سفال یا کاشی قرار می‌گیرد. رنگ لعاب نیز نتیجهٔ تغییرات شیمیایی اکسیدات فلزی است که همراه خمیر لعاب در کوره پخته می‌شود[۱].

در دوران پس از اسلام، به‌خاطر منع علما و بزرگان دین در استفاده از ظروف طلا و نقره، عموم مردم به استفاده از ظروف سفالی گرایش پیدا کردند. در قرن چهارم هجری اغلبِ ظروف سفالی با نقوشی از پرندگان، گُل‌ها و کتیبه‌هایی به خط کوفی(حاوی دعاها و احادیث بزرگان) زیرِ لعاب شفاف و بی‌رنگ شیشه‌ای تزئین می‌شدند. بعدها و در دورهٔ سلجوقی برای تزئین سفال، تکنیک‌های نقاشی رولعابی(مینایی و زرّین‌فام) اختراع شد و آثار بسیار زیبا و بی‌نظیری با نقوش انسانی خلق شد[۲]. در دورهٔ ایلخانی، ساخت ظروف با لعاب تک‌رنگ لاجوردی و در زمان تیموریان با ورود ظروف چینی به ایران، ساخت ظروف با خاک چینی رواج یافت. بعدها در دورهٔ صفویه، کارگاه‌هایی برای ساخت ظروف چینی در اصفهان و تبریز تاسیس گردید. در زمینهٔ معماری نیز، هنرمندان دورهٔ سامانی و سلجوقی برای تزئین بناهای مذهبی بیشتر از آجرهای بدون لعاب استفاده می‌کردند، اما از اواخر دورهٔ ایلخانی به بعد استفاده از کاشی‌های لعابدار شکسته مورد توجه واقع شد و کاشی‌کاری مُعَرَّق[۳] رواج یافت. اما با توجه به وقت‌گیر بودن نصب کاشی‌های معرّق، از اواخر دورهٔ صفویه تکنیک ارزانتری به‌نام هفت‌رنگ[۴] اختراع شد که استفاده از آن تا دورهٔ زندیه و قاجار نیز ادامه یافت.

۱- اصول کار لعاب‌کاری به این شیوه است که پس از پخته شدن ظروفِ گِلی در کوره و تبدیل آن به سفال، روی سطح سفال را با نوعی دوغاب که از مخلوط آب، سیلیس(پودر شیشه)، کائولن(خاک سفید) و اکسید فلز تهیه شده است، می‌پوشانند و ظرف را برای بار دوم داخل کوره قرار می‌دهند. این بار در حرارات بالای کوره، سیلیس و کائولن ذوب شده و مانند لایهٔ شیشه‌ای روی سطح سفال قرار می‌گیرند. اکسیدات فلزات نیز نقش عامل رنگ‌کنندهٔ لعاب را دارند. برای نمونه اگر دوغاب با پودر اکسید آهن(یا همان آهن‌زنگ زده) مخلوط شده باشد، لعاب پخته‌شده به رنگ قرمز و اگر اکسید مس با آن مخلوط شده باشد، لعاب به رنگ سبز یا فیروزه‌ای درمی‌آید.

۲- دورهٔ سلجوقی را می‌توان عصر طلایی سفالگری ایران نامید. در این دوره برای تهیهٔ ظروف سفالی به‌جای گِل رُس نوعی خمیر سنگ ساخته شدکه از ترکیب پودر سنگ کوارتز، شیشه و خاک رُس سفید به‌دست می‌آمد. همچنین در این دوره، تکنیک پیچیدهٔ لعاب‌کاری زرّین‌فام اختراع شد. در لعاب‌کاری به شیوهٔ زرّین‌فام، ابتدا ظرف را با روش معمولی لعاب کرده و حرارت می‌دادند. سپس روی لعاب سردشده را با ترکیبی از اکسید مس و نقره، نقاشی کرده و ظرف را دوباره درون کوره قرار می‌دادند. این بار در دمای خاصی با افزایش دود درون کوره، اکسیژن هوا را کم می‌کردند. این کار باعث سوختن و جداشدن اکسیژن موجود در اکسید فلزی می‌شد و به این ترتیب پس از پخت لعاب، لایهٔ نازکی از فلز درخشان شبیه طلا روی سفال باقی می‌ماند. لعاب‌کاری به شیوهٔ زرّین‌فام در همان دوران نیز به‌خاطر پیچیدگی‌های زیاد به روشی سرّی تبدیل شده بود و دانش آن تنها محدود به معدودی از لعاب‌کاران کاشان و ری بود. از آنجا که تاکنون کتیبه‌ای از نحوهٔ ساخت و حرارت‌دهی این نوع لعاب به دست نیامده است، لعاب‌کاران و شیمی‌دانهای امروزی با همهٔ تلاشی که در این زمینه انجام داده‌اند، هنوز موفق به کشف فرمول کامل این نوع لعاب‌دهی نشده‌اند !

۳- در کاشی‌کاری به شیوهٔ معرّق(شکسته)، ابتدا کاشی‌های تک‌رنگ را به قطعات کوچک می‌شکستند و سپس بر اساس طرح کلی کنار هم می‌چیدند. این نوع کاشی‌کاری بیشتر در تزئین محراب مساجد استفاده می‌شد. اوج کاشی‌کاری معرّق را می‌توان در تزئین گنبد داخلی و خارجی مسجد شیخ‌لطف‌الله اصفهان (دورهٔ صفویه) مشاهده کرد.

۴- در این شیوه با نصب کاشی‌های چهار گوش در قاب‌های بزرگ، منظره‌های جالبی از مراسم جشن یا نقوش گل و بوته ساخته می‌شد. نمونهٔ این کاشی‌کاری را می‌توان در مسجد شاه اصفهان(دورهٔ صفویه) و کاخ گلستان تهران(دورهٔ قاجار) مشاهده کرد.



جام سفالی ساخت نیشابور و تزئین شده با نقاشی به شیوهٔ زیرلعاب شیشه‌ای　　محل نگهداری : انگلیس- موزهٔ اشمولین لندن





کاسه‌های سفالی تزئین شده با نقاشی رنگی زیرلعاب شیشه‌ای با طرح پرنده و گل و بوته

قدمت آثار : قرن چهارم و پنجم هجری (دورهٔ سامانی تا غزنوی)　　محل نگهداری : آمریکا - انستیتو هنر شهر مینیاپولیس



کوزهٔ سفالی با تزیین نقش قالب‌زده (کتیبه‌ای به خط کوفی) زیرِ لعابِ تک‌رنگِ فیروزه‌ای

قدمت : قرن ششم هجری (دورهٔ سلجوقی) محل نگهداری: انگلیس- موزهٔ اشمولین لندن



ابریق سفالی ساخت کاشان با نقش قالب زدهٔ پرنده و گل و تزئین شده با لعابِ تک‌رنگِ لاجوردی
قدمت : قرن ششم هجری (دورهٔ سلجوقی) محل نگهداری : آمریکا - انیستیتو هنر مینیاپولیس



کاسهٔ سفالی با تزئین نقاشی به شیوهٔ زیر لعاب شیشه‌ای با نقوش گل‌های اسلیمی و زوج‌های جوان[۱]





بشقاب و دوات‌دان سفالی تهیه شده از خمیر سنگ سفید و تزئین شده با نقاشی به شیوهٔ زیرلعاب شیشه‌ای

قدمت آثار : قرن ششم هجری (دورهٔ سلجوقی یا خوارزمشاهی)   محل نگهداری: آمریکا - گالری فریر ساکلر واشنگتن

۱- روی بیشتر ظروف دورهٔ سلجوقی، تصاویری برگرفته از داستان‌های تاریخی و ادبی- به ویژه حکایت بهرام و آزاده و بیژن و منیژه - یا صحنه‌هایی از مجالس رزم و بزم و ضیافت شاهان در باغ و شکارگاه نقاشی می‌شد. همچنین در لبه و پشت این ظروف دعاهای کوتاهی به زبان عربی در طلب سلامتی و توانگری برای صاحب ظرف (نظیر السلامه و الدوله) و نیز اشعاری به زبان فارسی نوشته می‌شد. نمونه شعر : "غم در ره عشق، کمتر از شادی نیست   جز شادی و غم، زمانه را یادی نیست"



کوزهٔ سفالی تزئین شده با نقاشی به شیوهٔ رولعابی مینایی[۱] قدمت : قرن ششم هجری (دورهٔ سلجوقی یا خوارزمشاهی)
محل نگهداری : آمریکا - گالری فریر ساکلر واشنگتن

۱- در لعاب‌کاری به شیوهٔ مینایی، ابتدا ظرف را با لایهٔ نازکی از لعاب مخصوص می‌پوشانند و در کوره می‌پزند. سپس روی لعاب سردشده را با انواع اکسیدهای فلزی(مثل اکسید مس و کبالت) نقاشی می‌کنند. این رنگدانه‌های فلزی پس از پخت دوبارهٔ سفالینه در کوره، با لعاب زیرین ترکیب شده و جلای فلزگونهٔ زیبایی به ظرف می‌دهد.



بالا : بشقاب توگود سفالی با تزئین نقاشی رولعابی به شیوهٔ مینایی با نقش سوارکار و پرنده
محل نگهداری : فرانسه- موزهٔ لوور پاریس

پایین : کاسهٔ سفالی تزئین شده با نقاشی رولعابی به شیوهٔ ترکیبی مینایی و زرّین‌فام
محل نگهداری : آمریکا- موزه متروپولیتن نیویورک

قدمت آثار : قرن ششم هجری (دورهٔ سلجوقی تا خوارزمشاهی)



بالا : جام سفالی تزئین شده با نقاشی رو لعابی به شیوهٔ ترکیبی مینایی و زرّین‌فام ؛ در مرکز این جام، نقش خورشید بـه همـراه شـش شاهزاده (نمـادی از شـش سیارهٔ عطـارد، زهره، مریخ، مشـتری، زحـل و مـاه) بـه همـراه نقـوش حاشـیه‌ای از سـوارکاران و خنیاگران نقاشی شده است.

پایین : کاسهٔ سـفالی بـا نقـش بیـژن و منیـژه و تزئین شده با نقاشی به شیوهٔ مینائی

محل نگهداری آثار: آمریکا - مـوزهٔ متروپـولیتن نیویورک و گالری فریر ساکلر واشنگتن



سفالینه دورهٔ سلجوقی یا خوارزمشاهی با نقش معروف بهرام و آزاده[۱] محل نگهداری : آمریکا– موزهٔ متروپولیتن نیویورک

۱– در شاهنامهٔ فردوسی بزرگ آمده است که روزی، بهرام‌گور (پادشاه ساسانی) کنیزک و چنگ‌نواز رومی خود - آزاده – را بر پشت شترش سوار کرده و برای شکار آهو به شکارگاه می‌برد.

چنان بُد که یک روز بی‌انجمن   به نَخچیرگَه رفت با چَنگ‌زن
کجا نام آن رومی، آزاده بود   که رنگ رُخانش به مِی داده بود

در شکارگاه پادشاه برای نشان دادن هنر تیراندازی خود به آزاده می‌گوید تا یکی از آهوان را برای شکار انتخاب کند اما کنیزک از او می‌خواهد تا آهوی ماده‌ای را به نر و آهوی نری را به مادّه تبدیل کند و سر و گوش آهوی دیگر را به پایش بدوزد.

بدو گفت آزاده که ای شیرمرد   به آهو نجویند مردان نبرد
تو آن مادّه را نرّه گردان به تیر   شود مادّه از تیر تو نرّه پیر
به پیکان، سر و پای و گوشش بدوز   چو خواهی که خوانَمَت گیتی‌فروز

بهرام که از این تقاضای عجیب به خشم آمده بود، ابتدا دو شاخ آهوی نری را با تیر می‌شکند و آن‌را به آهوی مادّه تبدیل می‌کند. سپس روی سر آهوی مادّه‌ای دو تیر(به جای دو شاخ) می‌زند و آن‌را به آهوی نری تبدیل می‌کند. آنگاه قدری تامل می‌کند تا آهوی سومی با پای جلویی، گوشش را بخاراند. همان لحظه، تیر دیگری پرتاب می‌کند و پا و گوش حیوان را به سرش می‌دوزد!



بالا : جام سفالی سلجوقی ساخت کاشان ؛ تزئین شده با نقاشی رولعابی به شیوهٔ زرّین‌فام ؛ داخل این جام نقش چند دخترک زیبارو درحالی که مشغول تماشای ماهی‌های داخل برکه هستند، نقاشی شده است.
محل نگهداری اثر : انگلیس- موزهٔ اشمولین لندن

پایین : بشقاب سفالی ساخت کاشان با تزئین نقاشی رولعابی به شیوهٔ زرّین‌فام ؛ در نقش داخل این جام، جوانی در کنار برکه‌ای که داخل آن حوری زیبایی (نماد عشق الهی) شنا می‌کند، به خواب رفته است. روبروی جوان نیز اسب و سوارانی(نماد از علایق دنیوی) قرار دارند که جوان اهل صوفی در جستجوی معنویات از آنها روی گردانده است.
محل نگهداری اثر : آمریکا - گالری ساکلر واشنگتن



ابریق(تُنگ) سفالی دوجداره متعلق به دورهٔ سلجوقی   محل ساخت: گرگان   محل نگهداری : آمریکا- انستستو هنر دترویت
دهانهٔ این ظرف به شکل سَرِ خروس ساخته شده و پوستهٔ مشبّک آن با لعاب فیروزه‌ای و نقوش ابوالهول و غزال تزئین شده است.



کوزهٔ دورهٔ سلجوقی ساخت کاشان با تزئین نقاشی روی لعاب به شیوهٔ زرین‌فام قهوه‌ای
محل نگهداری : آمریکا - گالری فریر ساکلر واشنگتن



کاشی‌های دیواری با نقش برجستهٔ بهرام و آزاده : تزئین شده با نقاشی رولعابی به شیوهٔ مینائی

محل کشف آثار : خرابه‌های کاخ آباقاخان ایلخانی در تخت‌سلیمان آذربایجان

محل نگهداری : موزهٔ ویکتوریا و آلبرت لندن و موزهٔ شخصی در شهر لس‌آنجلس آمریکا



کاشی‌های دیواری با نقش برجستهٔ سیمرغ و اژدها و تزئین شده با لعاب تک رنگ لاجوردی

محل کشف آثار : خرابه‌های کاخ آباقاخان ایلخانی در محوطهٔ تخت‌سلیمان آذربایجان

محل نگهداری : موزهٔ متروپولیتن نیویورک و موزهٔ ویکتوریا و آلبرت لندن



کاشی ستاره‌ای هشت ضلعی ؛ تزئین شده با لعاب فیروزه‌ای و نقش برجستهٔ زراندود سیمرغ
محل کشف: خرابه های کاخ ایلخانی در تخت‌سلیمان محل نگهداری: آمریکا - گالری فریرساکلر واشنگتن



کاشی‌های ستاره‌ای ۸ ضلعی متعلق به دورهٔ ایلخانی با نقوش حیوانی محل نگهداری: آمریکا - موزهٔ هنرهای زیبای بوستون



کاسهٔ سفالی با نقش سیاه‌قلم در زمینهٔ فیروزه‌ای متعلق به دورهٔ تیموریان محل نگهداری : آمریکا- موزهٔ متروپولیتن نیویورک



کوزهٔ دو جداره و گلاب‌پاش شیشه‌ای



محل نگهداری آثار : آمریکا - انستیتو هنر دترویت



رحل چوبی با نقوش کنده‌کاری شدهٔ بسیار عالی متعلق به دورهٔ ایلخانی
محل نگهداری اثر : آمریکا - موزهٔ متروپولیتن نیویورک





برگ‌هایی از کتاب فارسی منافع الحیوان[1]

محل نگهداری : آمریکا - گالری فریر ساکلر واشنگتن



برگی از کتاب جامع‌التواریخ (اثر خواجه رشیدالدین همدانی، وزیر ایلخانان مغول) محل نگهداری : انگلیس- دانشگاه ادینبورگ

۱- کتاب منافع الحیوان که موضوع آن دربارهٔ شناخت حیوانات و فواید اعضای بدن آنها است، در سال ۶۹۸ هجری و بـه دسـتور غازان‌خان ایلخانی در شهر مراغه از به فارسی ترجمه و نگاشته شده است. این کتاب، قدیمی‌ترین اثر خطی مصوّر ایرانی اسـت که امروزه تمام صفحات آن در موزه‌های کشورهای خارجی نگهداری می‌شوند.



برگی از شاهنامهٔ فردوسی دورهٔ ایلخانی (معروف به شاهنامهٔ دموت) با صحنهٔ به قتل‌گاه بردن سیاوش و آخرین نجوای او با پروردگار

سیاوش بنالید بر کردگار — که ای برتر از گردش روزگار

یکی شاخ پیدا کن از تخمِ من — چو خورشید تابنده بر انجمن

که خواهد از این دشمنان کین من — کند در جهان تازه آئین من

محل نگهداری اثر : آمریکا - گالری فریرساکلر واشنگتن



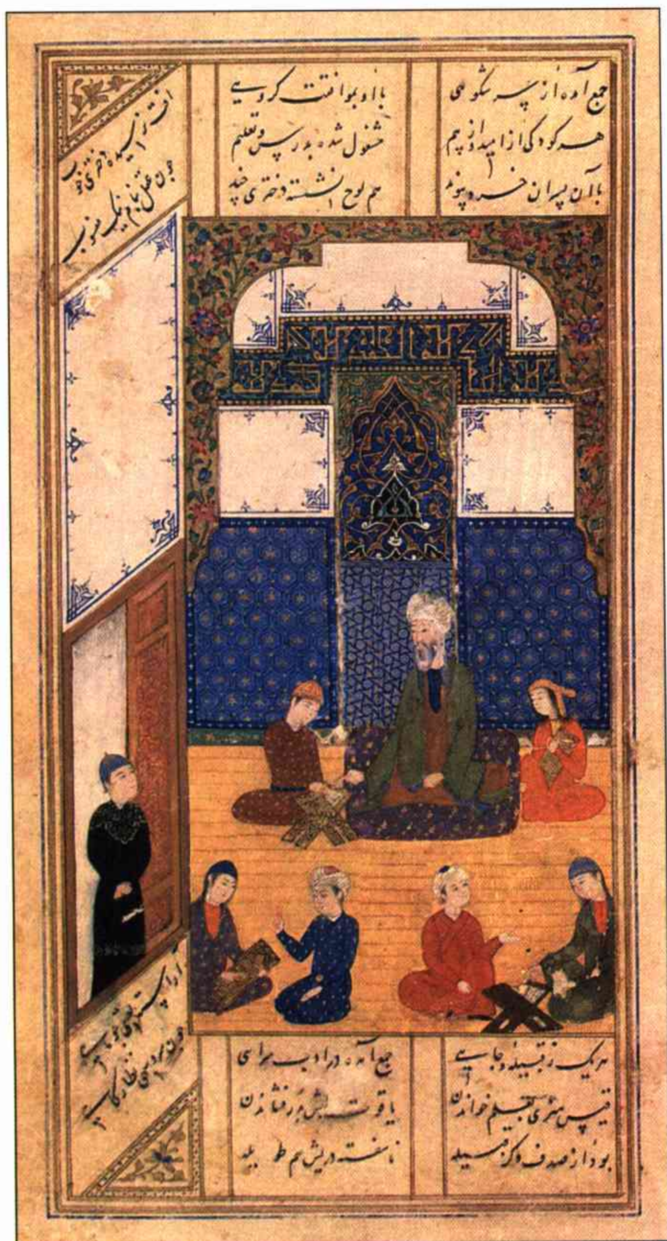
برگی از شاهنامهٔ فردوسی دورهٔ ایلخانی (معروف به شاهنامهٔ دموت) با صحنهٔ بر تخت نشستن زوطهماسب از پادشاهان پیشدادی

ز تخــم فریــدون بجســتند چنــد　　　یکــی شــاه زیبــای تخــت بلنــد

ندیدنــــد جـــز پـــور طهماســـب زو　　　کــه زور کیــان داشــت و فرهنــگ گــو

بــه شــاهی بــر او آفــرین خوانــد زال　　　نشســت از بَــرِ تخــت زو پــنج ســال

محل نگهداری : آمریکا - گالری فریرساکلر واشنگتن

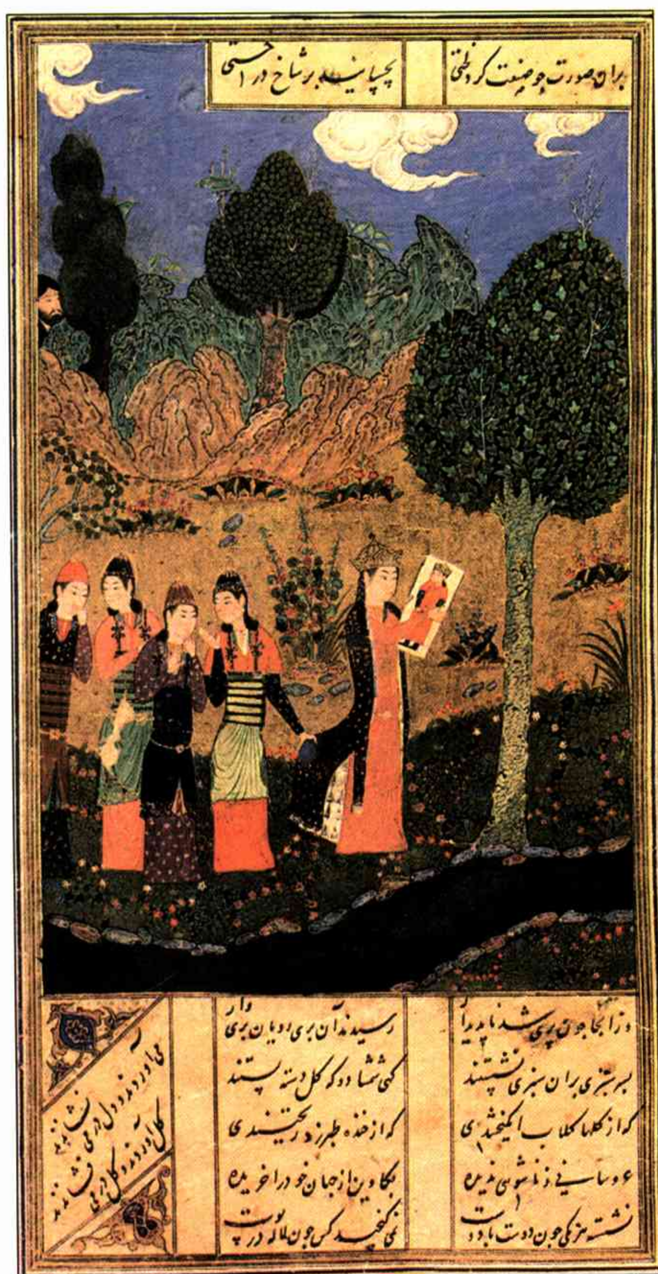


برگی از منظومهٔ لیلی و مجنون اثر نظامی گنجوی : آشنا شدن لیلی و مجنون در مدرسه

بـا آن پسـران خُـرد پیونـد   هـم لـوح نشسـته دختـری چنـد

هـر یـک ز قبیلـه و زِ جـایی   جمـع آمـده در ادب سَـرایی

قدمت : قرن نهم هجری(دورهٔ تیموری)   محل نگهداری: روسیه- موزهٔ آرمیتاژ شهر سن‌پترزبورگ



برگی از منظومهٔ خسرو و شیرین نظامی : دیدن شیرین تصویری را که شاپور نقاش از خسرو کشیده و بر شاخهٔ درخت بسته بود.

بر آن صورت چو صنعت کرد لَختی   بچسبانید بر شاخ درختی

بیاوردند صورت پیش دلبند   بر آن صورت فرو شد ساعتی چند

قدمت : قرن نهم هجری(دورهٔ تیموری)   محل نگهداری: روسیه- موزهٔ آرمیتاژ شهر سن‌پترزبورگ



برگی از منظومهٔ خسرو و شیرین نظامی : به‌دوش گرفتن شیرین و اسبش شبدیز و پایین آوردن آنها از کوه بیستون توسط فرهاد

چو عاشق دید کان معشوقِ چالاک   فـرو خواهـد افتـاد از بـاد بـر خـاک

بـه گـردن اسـب را بـا شهسـوارش   ز جـا برداشـت و آسـان کـرد کـارش

قدمت : قرن نهم هجری(دورهٔ تیموری)   محل نگهداری: روسیه- موزهٔ آرمیتاژ شهر سن‌پترزبورگ



برگی از منظومهٔ خسرو و شیرین نظامی : رفتن خسرو سوی قصر شیرین و گِله کردن شیرین از بی‌وفایی‌های او

چو شاه آمد، نگهبانان دویدند   زر افشاندند و دیباها کشیدند

خبر کردند شیرین را رقیبان   که اینک خسرو آمد بی نقیبان

قدمت : قرن نهم هجری(دورهٔ تیموری)   محل نگهداری: روسیه- موزهٔ آرمیتاژ شهر سن‌پترزبورگ



برگی از منظومهٔ خسرو و شیرین نظامی : ضیافت خسرو به افتخار آشتی کردن شیرین و آمدنش به کاخ مدائن[1]

قدمت : قرن نهم هجری(دورهٔ تیموری) محل نگهداری: روسیه- موزهٔ آرمیتاژ شهر سن‌پترزبورگ

۱- روی فرش زیبایی که در وسط باغ پهن شده، خسرو(با لباس سبز) و دوستش شاپور صورتگر(با لباس آبی) نشسته و گرم گفتگو با شیرین(با لباس قرمز) هستند. پایین مجلس نیز نکیسا و باربُد (نوازندگان دربار) در حال نواختن چَنگ و بربط هستند.



برگی از منظومهٔ هفت‌پیکر نظامی ؛ نشستن بهرام در گنبد سبز و افسانه گفتن دختر پادشاه اقلیم سوم

گفت شخصی عزیز بود به روم   خوب و خوشدل چو انگبین در موم

هر چه باید در آدمی ز هنر   داشت آن جمله نیکویی بر سر

قدمت : اواخر قرن نهم هجری   محل نگهداری: روسیه- موزهٔ آرمیتاژ شهر سن‌پترزبورگ

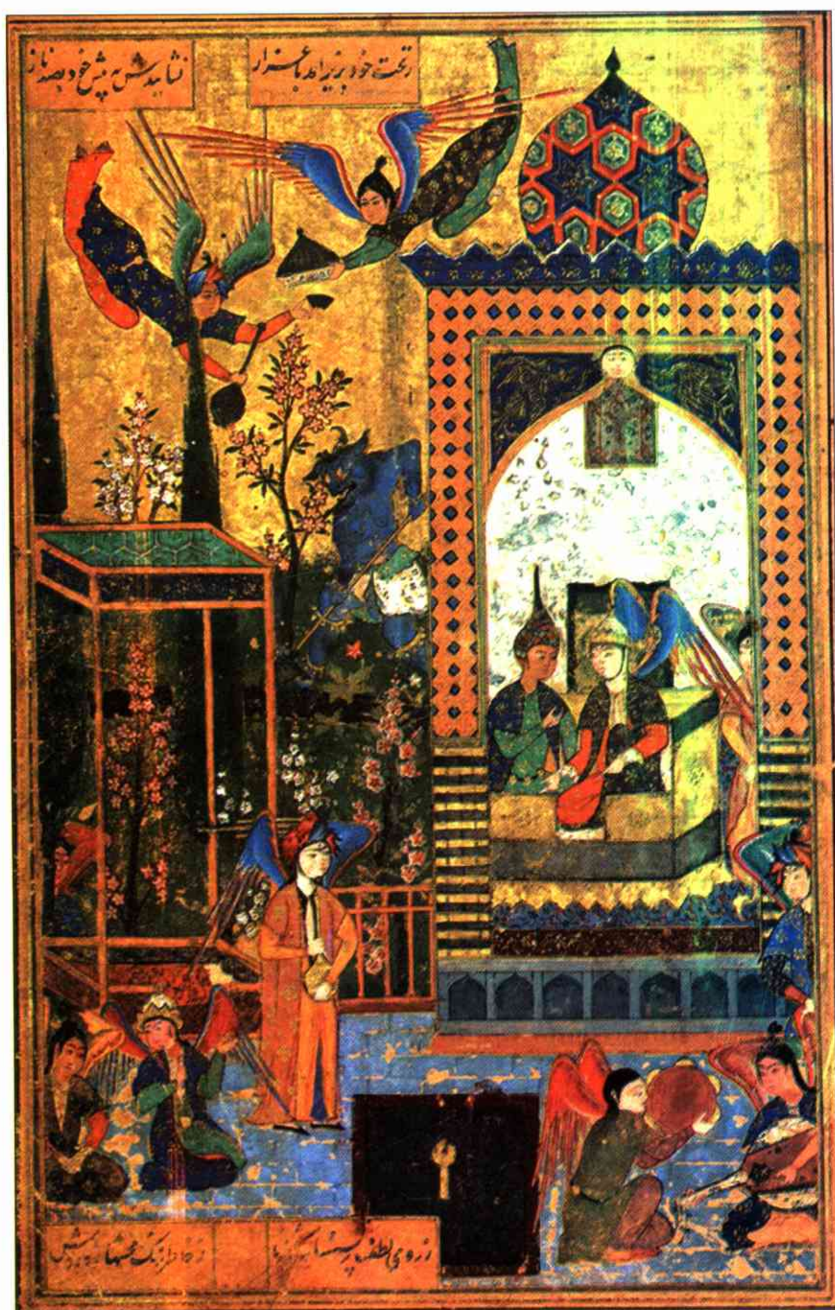


برگی از منظومهٔ مخزن‌الاسرار اثر نظامی گنجوی بر اساس شعر پیرزن و سلطان‌سنجر

پیرزنــــی را ســـتمی درگرفـــت دســـت زد و دامـــن سَـــنجر گرفـــت

کِـای ملـک آزرم تـو کـم دیـده‌ام از تـــو همـــه ســـاله ســـتم دیـــده‌ام

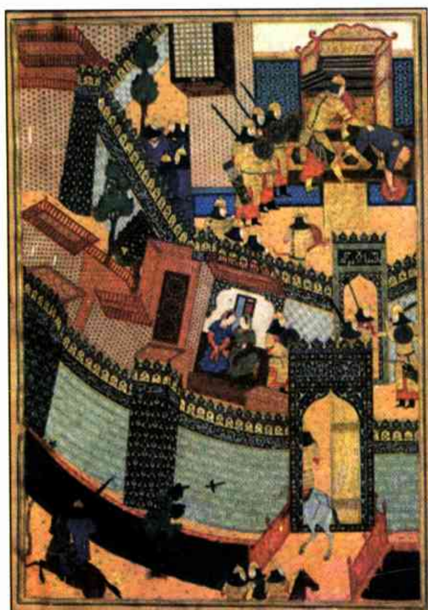
قدمت : اواخر قرن نهم هجری محل نگهداری: روسیه- موزهٔ آرمیتاژ شهر سن‌پترزبورگ



برگی از منظومهٔ جمشید و خورشید اثر سلمان ساوجی
محل نگهداری اثر: تهران- کتابخانهٔ کاخ موزهٔ گلستان



به بند کشیده شدن ضحاک درکوه دماوند به دست فریدون



کشته شدن ارجاسب تورانی در رویین‌دژ به دست اسفندیار



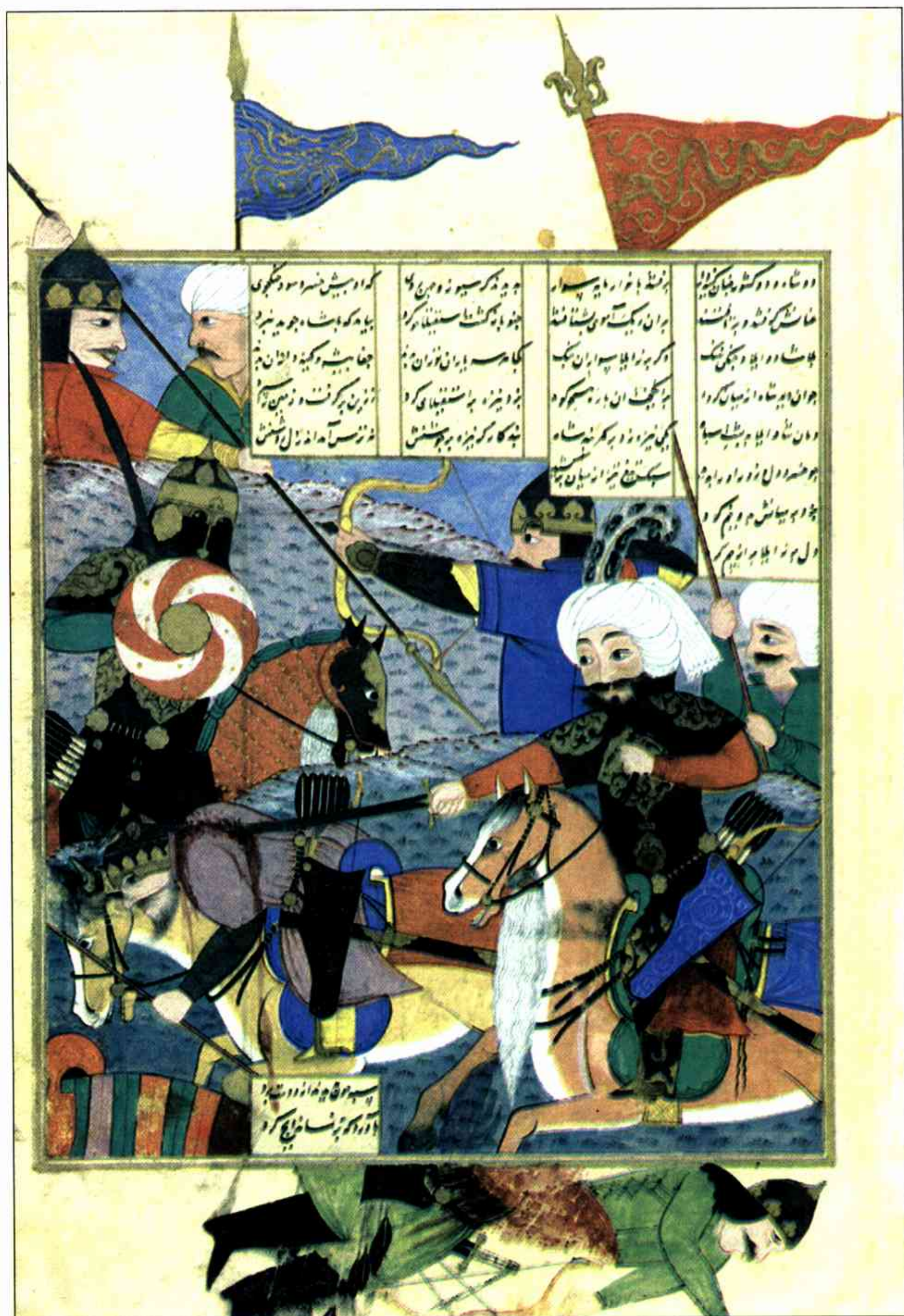
سوگواری فرامرز در مرگ پدرش رستم



ملاقات اردشیر و گلنار در کاخ اردوان اشکانی

صفحاتی از شاهنامهٔ منسوب به بایسنقر(برادر الغبیگ تیموری)

محل نگهداری آثار : تهران- کتابخانهٔ کاخ موزهٔ گلستان



برگی از شاهنامهٔ فردوسی با صحنهٔ به قتل رسیدن افراسیاب(پادشاه توران) به دست کیخسرو(پسر سیاوش و پادشاه ایران)

قدمت : دورهٔ فرمانروایی ترکمانان گیلان(اواخر دورهٔ تیموری) ؛ محل نگهداری : آمریکا - گالری فریر ساکلر واشنگتن

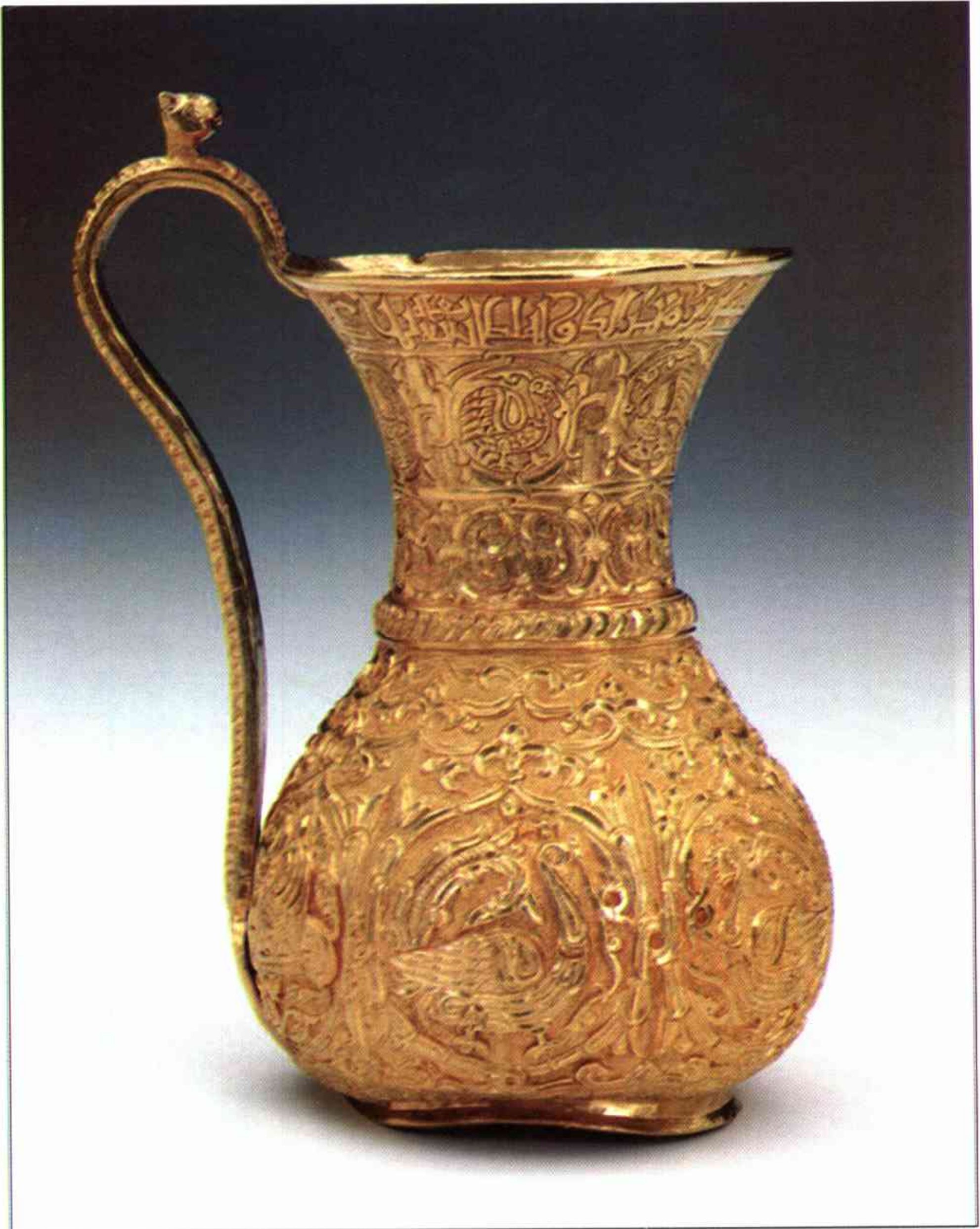


گریز حضرت یوسف(ع) از دست زلیخا ؛ برگی از کتاب بوستان سعدی

قدمت : اوایل قرن دهم هجری(اواخر دورهٔ تیموری یا اوایل صفویه) نگارگر : استاد کمال‌الدین بهزاد



مشربه مفرغی به شکل عقاب متعلق به اوایل دورهٔ اسلامی محل کشف : تیسفون(پایتخت سابق شاهان ساسانی)
محل نگهداری : روسیه - موزهٔ آرمیتاژ شهر سن‌پترزبورگ



ابریق از جنس طلای زرد با نقش قلمزنی شدهٔ پرندگان و طرح های اسلامی قدمت : قرن چهارم هجری (دورهٔ آل بویه[۱])
محل نگهداری : آمریکا - گالری ارتور ساکلر واشنگتن

۱- بر اساس کتیبه‌ای که روی این ظرف نقش بسته است، صاحب آن عزالدولهٔ بختیار معرفی شده است. عزالدوله یکی از امرای آل‌بویه بود که بین سال‌های ۳۵۶ تا ۳۶۶ هجری قمری در کرمان حکومت می‌کرد.



چراغ بخور مشبّک و زراندود شده از جنس مفرغ قدمت : قرن ششم هجری (اوایل دورهٔ سلجوقی)
محل نگهداری : آمریکا - انستیتو هنر شهر دترویت



دلوی مفرغی که روی آن نقوشی از درباریان، نوازندگان و شکارچیان کنده شده و سپس با قطعات نقره مُرَصَّع‌کاری شده است.
قدمت اثر : قرن ششم هجری (دورهٔ سلجوقی)　　　　　　محل نگهداری : روسیه- موزهٔ آرمیتاژ شهر سن‌پترزبورگ



مشربه با قالب مفرغی که روی آن نقوشی از حیوانات و شمایل نجومی با قطعات کوچک نقره و طلا مُرَصَّع‌کاری شده‌اند.
قدمت: قرن هفتم هجری(دورهٔ سلجوقی)   محل ساخت:خراسان   محل نگهداری: آمریکا– موزهٔ متروپولیتن نیویورک



بازوبند طلایی با چهار قطعه سنگ تزئینی فیروزه : ساخت طبرستان (گرگان فعلی)
قدمت : قرن هفتم هجری (دورهٔ سلجوقی) محل نگهداری : آمریکا- گالری آرتور ساکلر واشنگتن



یک جفت النگوی طلا متعلق به دورهٔ سلجوقی : محل نگهداری : فرانسه- موزهٔ لوور پاریس



شمعدان برنجی چکش‌کاری شده و اندودشده با مس و نقره : محل نگهداری : آمریکا- گالری آرتور ساکلر واشنگتن



پلاک زرّین مشبّک به شکل خورشید
محل نگهداری : آمریکا - موزهٔ سین‌سناتی



مدالی از جنس طلا با نقش قلم زنی شدهٔ سوارکار و شاهین
قدمت آثار : قرن ششم تا هفتم هجری (دورهٔ سلجوقی)



کاسهٔ برنجی مُرَصّع‌کاری شده با قطعات طلا و نقره



جام نقرهٔ زراندود و قلم‌زنی شده با ابیاتی از حافظ شیرازی :

آنکس که به دست، جام دارد — سلطانی جم، مدام دارد
آبی که خضر، حیات از او یافت — در میکده جو که جام دارد
سر رشتهٔ جان به جام بگذار — کاین رشته از او نظام دارد

محل نگهداری آثار : آمریکا - گالری آرتور ساکلر واشنگتن — قدمت : اواخر دورهٔ تیموری یا اوایل دورهٔ صفوی

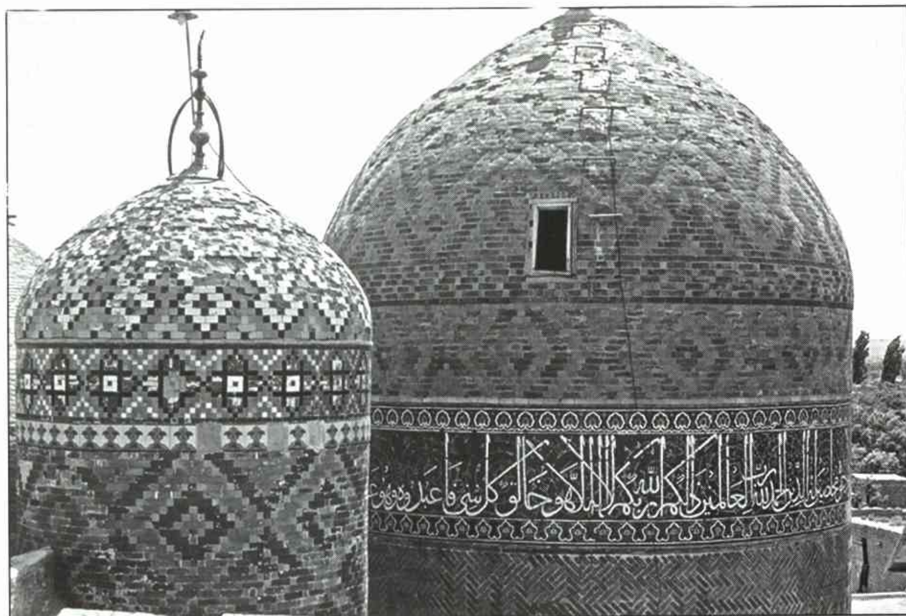
فصل سوم

کشور مستقل ایران در زمان شاهان صفویه

سلسلهٔ صفویه :

تقریباً صد سال پس از مرگ تیمور، درحالی‌که داخل کشور گرفتار هرج و مرج و تفرقه ناشی از فقدان حکومت مقتدر مرکزی شده بود و از جانب نیروهای مهاجم خارجی(امپراتوری عثمانی در غرب و مهاجمان ازبک در شرق) تهدید می‌شد، ناگهان حکومتی پدید آمد که توانست پس از نهصد سال از سقوط امپراتوری ساسانی، بار دیگر عظمت و اقتدار را به سرزمین ایران بازگرداند. بنیانگذار این حکومت شاه اسماعیل اول نام داشت که به پشتیبانی و جانفشانی گروهی از ترکمانان متعصبِ شیعی مذهب و صوفی مسلک موفق شد دولتی نوپا در منطقهٔ آذربایجان تأسیس کند.

جد بزرگ شاه اسماعیل یعنی شیخ صفی‌الدین اردبیلی از مشایخ مشهوری زمان ایلخانان بود که با استفاده از آزادی‌های نسبی دورهٔ مغول‌ها خانقاهی در اردبیل تأسیس کرد و در آنجا به ترویج مذهب شیعه و تصوّف پرداخت و به تدریج شهرت و نفوذ زیادی میان هواداران خود به‌دست آورد. پس از شیخ‌صفی، جانشینان او(شیخ‌صدرالدین، شیخ جنید و شیخ حیدر) طریقت تصوّف شیعه را به نهضتی سیاسی- مذهبی تبدیل کردند و با افزایش مریدانشان در آذربایجان و آسیای‌صغیر درصدد کسب قدرت برآمدند.



مقبرهٔ شیخ صفی‌الدین در اردبیل

پیشتر گفتیم که پس از مرگ تیمور، دو قبیلهٔ آق‌قویونلو و قره‌قویونلو بر آذربایجان مسلط شده بودند. شیخ‌حیدر(نبیرهٔ شیخ‌صفی‌الدین) پس از برقراری اتحاد با اوزون‌حسن(رهبر آق‌قویونلوها) و ازدواج با دختر وی، روند دستیابی خاندان صفوی به قدرت را شتاب بخشید. به دنبال مرگ اوزون‌حسن، شیخ حیدر حمایت بزرگان آق‌قویونلو را از دست داد اما با اعتماد به نفس، یاران خود را گرد آورد و به جنگ با چرکس‌های قفقاز که بی‌دینی را تبلیغ می‌کردند، رفت و با پیروزی در آن نبرد علاوه بر غنائم بسیار، نزد مسلمانان نیز شهرت زیادی به‌دست آورد. روایت شده است پس از این پیروزی، شیخ حیدر به دنبال رویایی که در آن امام علی(ع) را دیده بود، مقرر کرد تا همهٔ مریدانش کلاه حیدری(کلاهی سرخ رنگ با دوازده تَرک به نشانهٔ احترام به دوازده امام شیعه) بر سر بگذارند و از آن پس هواداران خاندان صفوی به قزلباش (=سُرخ سَر) معروف شدند.

با کشته‌شدن شیخ‌حیدر در نبرد با شروان شاه، یاران شیخ، پسر کوچکش اسماعیل را مخفیانه به لاهیجان فرستادند تا از فتنهٔ دشمنان در امان بماند. فرمانروای لاهیجان که از دوستداران خاندان صفوی بود، در مراقبت از شیخِ خردسال تلاش بسیاری کرد. اسماعیل هنوز کودکی خردسال بود که از جانب مریدان پدرش(شیخ حیدر)، مرشد کامل و صوفی اعظم لقب گرفت و چون به سن سیزده‌سالگی رسید، با تشویق قزلباش‌های وفادارش به اردبیل بازگشت. در میانهٔ راه عدهٔ زیادی از صوفیان جانسپار همراه او شدند و چون تعداد سپاهیانش به ۸ هزار تن رسید، عازم شروان شد و سپاه بزرگ شروانشاه را شکست داد و انتقام خون پدرش را گرفت.

اسماعیل پس از شکست‌دادن شروانشاه به تبریز رفت و در آنجا با آق‌قویونلوهای سنی مذهب جنگ کرد و پس از مغلوب کردن آنها پیروزمندانه وارد تبریز شد و خود را پادشاه ایران نامید. نخستین اقدام شاه اسماعیل در تبریز، اعلام رسمی بودن مذهب شیعه بود. روایت شده است چون اکثریت مردم تبریز در آن زمان از اهل تسنن بودند و امرای قزلباش از احتمال مخالفت و شورش اکثریت مردم شهر می‌ترسیدند، تلاش کردند شاه‌اسماعیل را از این کار برحذر دارند اما شاه صفوی در پاسخ چنین عنوان کرده بود: "*در این کار خداوند و ائمه مرا یاری خواهند رساند و اگر رعیّت بخواهد در مقابل تصمیصم من کوچکترین مخالفتی بکنند، شمشیر خواهم کشید و یک تن را زنده نخواهم گذاشت!*" همین قاطعیّت شاه اسماعیل سبب شد که عامّهٔ مردم نتوانند در برابر ارادهٔ پادشاه مقاومتی کنند و اکثریّت حاضر، اعلام پیوستن به مذهب شیعه کردند. پس از رسمی شدن مذهب شیعه، شاه اسماعیل طی نبردهای متمادی توانست قلمرو حکومت خود را گسترش دهد و تقریباً تمامی ایران را ضمیمهٔ قلمرو خود کند. اما اعلام تشیّع به عنوان مذهب رسمی ایران، مخالفت شدید دو دولت سنی‌مذهب همسایه یعنی ازبک‌ها و عثمانی‌ها را در پی داشت. نخستین نبرد ایران با این دولت‌ها در سال ۹۱۶ هجری روی داد. در این سال ازبک‌ها در سودای تصرف خراسان به مرزهای ایران تجاوز کردند. در نبرد بزرگی که در حوالی مرو روی داد، سپاه کم تعداد صفوی توانستند بر لشکر پرتعداد ازبک‌ها چیره شوند و با کشته‌شدن حاکم ازبک، تجاوز آنها دفع شد.



نبرد شاه اسماعیل اول با شیبک‌خان ازبک : از نقاشی‌های دیواری کاخ چهل‌ستون اصفهان

اما از آن طرف، سلطان سلیم نیز که در اندیشهٔ فرمانروایی بر جهان اسلام بود و دولت نوپای صفوی را مانعی در راه رسیدن به هدف خود می‌دانست، به بهانهٔ آزار و اذیت اهل تسنن در ایران و فعالیت‌های مریدان صفوی در قلمرو عثمانی، به‌سوی مرزهای کشورمان لشکرکشی کرد. شاه اسماعیل این بار برای دفع تهاجم به غرب بازگشت. دو سپاه در منطقهٔ چالدران (مرز ایران و ترکیه کنونی) به هم رسیدند و نبرد سختی میان دو طرف روی داد. در این جنگ نابرابر ۳۰ هزار سرباز ایرانی در برابر سپاه ۲۰۰ هزار نفری عثمانی، دلیرانه ایستادگی کردند اما علی‌رغم رشادت‌های شاه اسماعیل و قزلباش‌های وفادار به او، سپاه صفوی از لشکر عثمانی شکست خورد[۱] و در نتیجه بخش بزرگی از آذربایجان از جمله تبریز به اشغال عثمانی‌ها درآمد. اما اشغال تبریز بیش از چند ماه طول نکشید و سرانجام مقاومت دلیرانهٔ مردم، سلطان سلیم مجبور به تخلیهٔ آن شهر شد. گفته می‌شود سلطان عثمانی در زمان تسخیر تبریز، همسر محبوب شاه اسماعیل را به اسارت خود درآورده و برای آزادی او امتیازات بسیاری درخواست کرده بود اما شاه اسماعیل حاضر نشد هیچ امتیازی به سلطان عثمانی بدهد و سرانجام در غم فراق همسرش درگذشت.

پس از وفات شاه اسماعیل اول، پسرش شاه تهماسب اول به حکومت رسید. او که هنگام جلوس بر تخت سلطنت یازده‌سال بیشتر نداشت، تا مدت‌ها بازیچهٔ دست امیران قزلباش بود و همین امر باعث آشفتگی در اوضاع مملکت شده بود.


شاه تهماسب اول

اما بالاگرفتن بی‌نظمی و جنگ قدرت میان قزلباش‌ها، زمینه را برای یورش دوبارهٔ دشمنان همسایه آماده کرده بود. این شرایط باعث شد که ازبک‌ها برای جبران شکست خود وارد خراسان شوند و عثمانی‌ها برای تصرف آذربایجان به مرزهای غربی تجاوز کنند. شاه تهماسب که قدرت نظامی پدرش را نداشت، با تخریب منابع آب و آذوقهٔ دشمنان تلاش کرد آنها را وادار به بازگشت کند. این نقشه مؤثر واقع گشت و سرانجام پیمان صلح میان طرفین امضاء شد.

شاه تهماسب پس از اینکه خیالش از بابت مرزها آسوده شد، پایتخت خود را از تبریز به قزوین منتقل کرد و مابقی دوران حکومتش را صرف تحکیم قدرت دولت مرکزی نمود.

۱- یکی از مهمترین دلایل شکست ایرانیان در نبرد چالدران این بود که شاه اسماعیل چون به‌کاربردن سلاح‌های سنگین را به دور از جوانمردی می‌دانست، تنها با شمشیر و نیزه به جنگ با توپخانهٔ مجهز عثمانی‌ها رفته بود.

محتشم کاشانی :

کمال‌الدین علی محتشم کاشانی، شاعر مشهور قرن دهم هجری در کاشان زاده شد و بیشتر دوران زندگی خود را در این شهر گذراند. وی در جوانی به دربار شاه تهماسب صفوی راه یافت و به مناسبت قصیده و غزلهای زیبایش مورد لطف شاه قرار گرفت اما مدتی بعد به‌خاطر احساسات و اعتقادات دینی شاهان صفوی که درصدد تقویت مذهب شیعه بودند، به سرودن اشعار مذهبی و مصائب اهل بیت(ع) که در نوع خود تازه و بی‌بدیل بود، پرداخت. محتشم پس از چندی به بزرگ‌ترین شاعر مرثیه‌سرای ایران تبدیل شد و اشعارش در سرتاسر کشور معروفیت خاصی یافت. مطلع *"باز این چه شورش است که در خلق عالم است..."* از این شاعر گرانقدر، جایگاه ویژه‌ای در میان هواداران شیعه دارد.

پس از مرگ شاه تهماسب پسر دومش اسماعیل میرزا (که به‌خاطر سوءظن پدرش در قلعهٔ قهقهه زندانی شده بود) با حمایت تعدادی از امیران قزلباش به پادشاهی رسید. او تنها یک سال و نیم سلطنت کرد اما در همین مدت کوتاه دست به جنایات بسیاری زد و رسم بدی در خاندان صفوی به یادگار گذاشت. او ابتدا همهٔ رجال مملکتی را که از سلطنت برادر بزرگترش حمایت کرده بودند، از میان برداشت و برای اینکه خیال خود را از دیگر رقبا آسوده کند، دستور قتل همهٔ شاهزادگان صفوی را صادر کرد و تنها کسی که از چنگ کینه‌های او نجات یافت، برادر نابینایش محمد میرزا بود که در هرات می‌زیست.



عمارت کلاه فرنگی قزوین ؛ دولتخانهٔ شاه تهماسب اول صفوی

با مرگ اسماعیل دوم، دولتمردان و امیران قزلباش چاره‌ای نداشتند جز اینکه تنها شاهزادهٔ صفوی را که از توطئهٔ قتل‌عام در امان مانده بود، بر تخت بنشانند. به این ترتیب محمد میرزا با نام سلطان محمدخدابنده به حکومت رسید. او که مردی ضعیف و نرم‌خو بود، چندان قادر به ادارهٔ امور مملکتی نبود و بیشتر کارها توسط همسرش مهدعلیا اِنجام می‌گرفت. اما ایستادگی مهدعلیا در برابر خواسته‌های بیجای امرای قزلباش، مخالفت آنها را برانگیخت و عاقبت در توطئه‌ای که علیه وی ترتیب داده بودند، به قتل رسید و پس از مدت کوتاهی سلطان محمد نیز از سلطنت خلع شد.

پس از آن نوبت به سلطنت شاه عباس اول (شاه عباس بزرگ[۱]) رسید. این شاه جوان که در سال ۹۷۸ هجری در هرات به دنیا آمده بود و هنگامی که هجده سال داشت، با تلاش قزلباش‌های خراسان به تخت سلطنت نشست. در آغاز حکومت او، اغتشاشات و آشوب‌های ناشی از سست‌کاری‌های پدرش و نیز نافرمانی برخی امیران قزلباش سراسر ایران را فرا گرفته بود. خراسان از همان زمان که او عازم تختگاه قزوین شد، عرصهٔ تاخت و تاز ازبک‌ها شده بود و ترکان عثمانی به آذربایجان و عراق حمله کرده بودند.

شاه عباس با آنکه جوان بود، اما تجربهٔ سرنوشت نیاکانش تا همین اندازه به او آموخته بود که همهٔ مشکلات را نمی‌توان به یک‌باره حل کرد و باید با حوصله و صبر از تمام موانع گذشت. به همین منظور او ابتدا با همراهی تعدادی از یاران نزدیکش، سران نافرمان قزلباش را از میان برداشت و سپس آمادهٔ مبارزه با تهاجمات خارجی شد.


شاه عباس اول

دو دشمن خارجی یعنی ترکان ازبک و عثمانی گرچه هم‌زبان شاهان صفوی بودند اما هر دو اهل تسنن بودند و تعصّب ضدشیعی شدیدی داشتند. از این رو چون احتمال متحد شدن آنها و درگیرشدن ایران در هر دو جبهه وجود داشت؛ شاه عباس ترجیح داد ابتدا با بخشیدن آذربایجان، کردستان و گرجستان به دولت قدرتمند عثمانی با آنها صلح کند تا پس از سرکوب ازبک‌ها و ایجاد ارتش منظم و قدرتمند دوباره بتواند این مناطق را از آنها پس بگیرد.

شاه عباس پس از عقد قرارداد صلح با عثمانی‌ها، با سپاهی از قزلباش‌های وفادار به خراسان رفت و با سرکوب ازبک‌ها توانست مشهد و هرات را پس بگیرد.

۱- در تاریخ هفت هزار سالهٔ سرزمین‌مان که بیش از ۳۰۰ پادشاه بر آن حکومت کرده‌اند، تنها از سه پادشاه (کوروش و داریوش هخامنشی و شاه عباس اول صفوی) با لقب بزرگ و کبیر یاد می‌شود.

شاه عباس پس از شکست‌دادن ازبک‌ها مدتی در خراسان به تاخت و تاز پرداخت و همهٔ مناطق را از دست راهزنان و غارتگران ایمن ساخت. او پس از بازگشت به قزوین، دو برادر انگیسی به نام‌های آنتونی و رابرت شرلی که ظاهراً برای جهانگردی به ایران آمده بودند[۱]، به‌حضور پذیرفت و چون دریافت که در فنّ ساخت توپ و سلاح‌های آتشین مهارت دارند، از آنها خواست تا دستهٔ تفنگچی ارتش جدید خود را به سلاح‌های سنگین مجهز سازند. شاه عباس که دیگر به سپاه قزلباش خود اعتماد کامل نداشت، به فکر افتاده بود تا ارتشی جدید از جانسپاران شاهسِوَن‌ها(= دوستداران شاه) که تحت فرمان مستقیم خود باشند، به‌وجود آورد. او این سپاه را به سلاح‌های مدرن مجهز کرد تا برای نبرد با عثمانی‌ها آماده باشند و تجربهٔ تلخ جنگ چالدران دیگر تکرار نشود. شاه عباس پس از تجدید قوا و تجهیز ارتش جدید خود در اولین فرصت به آذربایجان و ارمنستان لشکرکشید و توانست تبریز و ایروان را از چنگ عثمانی‌ها بیرون آورد. پس از آن جنگ‌های دیگری میان دو طرف روی داد که در همهٔ آنها سپاه صفوی پیروز شد و تمام مناطقی که در زمان شاه اسماعیل و شاه تهماسب از کشور جدا شده بود، دوباره به قلمرو ایران بازگشت.

اما نبرد با عثمانی‌ها، شاه عباس را از فکر تجاوزات بیگانگان بر جزایر خلیج‌فارس بازنداشت. سالها پیش از آن، نیروی دریایی پرتقال از گرفتاری‌های شاه اسماعیل استفاده کرده و جزایر قشم و هرمز را به تصرّف خود درآورده بودند، به اذیّت و آزار ساکنین و تجّار ایرانی می‌پرداختند. به همین دلیل، شاه عبّاس دستور حمله به اشغالگران را صادر کرد.



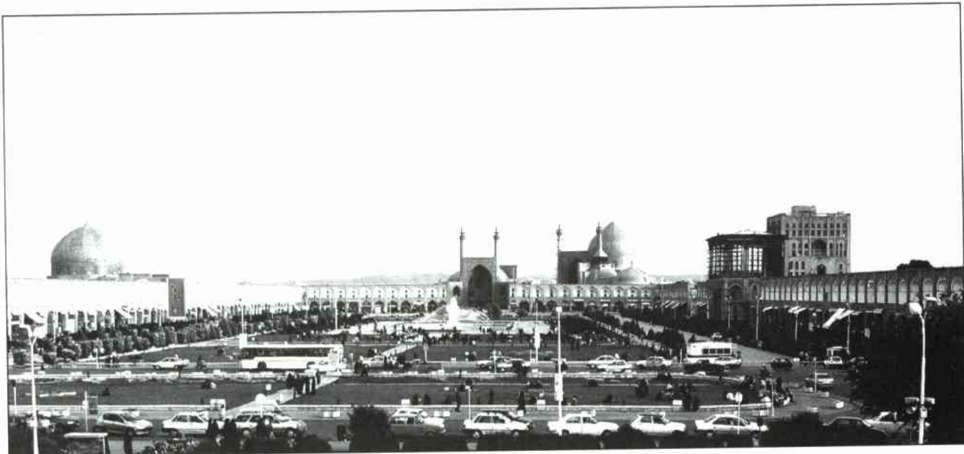
قلمرو حکومت صفویان در زمان شاه عباس بزرگ

۱- راهیابی این دو برادر به دربار پادشاه ایران احتمالا نقشهٔ از پیش طراحی شدهٔ کشورهای اروپایی بود؛ چراکه در آن زمان امپراتوری عثمانی با تسخیر بخش بزرگی از اروپا، تهدید جدی برای دیگر کشورها محسوب می‌شد و همین عامل باعث شده بود آنها برای تحریک دولت صفوی برای آغاز جنگ و مشغول‌کردن عثمانی‌ها در شرق فرصت کافی برای تجدید قوا به‌دست آورند.

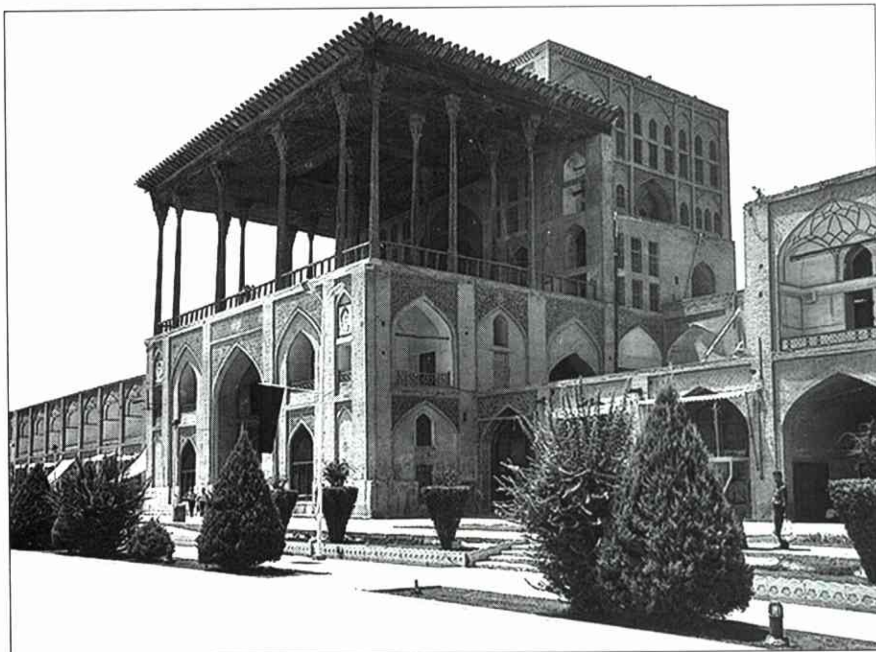
سپاه ایران پس از نابودکردن کشتی‌های جنگی پرتقال در بندر گمبرون(که بعدها به افتخار شاه عباس به بندرعباس تغییر نام یافت)، وارد بندر هرمز شدند و برای همیشه به تجاوزات پرتقالی‌ها در خلیج‌فارس پایان دادند. از اقدامات مهم دیگر شاه عبّاس، انتقال پایتخت از قزوین به اصفهان بود. در زمان او اصفهان به شهری آباد و مرفّه تبدیل شد و بناهای بسیاری چون عمارت عالی‌قاپو، کاخ چهلستون، سی و سه پل، مسجد شاه و مسجد شیخ لطف‌الله ساخته شد. تسامح دینی شاه عباس با اقلیت‌های دینی از جمله ارامنه نیز از ویژگی‌های وی بود. شاه ایران پس از فتح ارمنستان، پنج‌هزار خانوار ارمنی را از منطقهٔ جلفا به پایتخت کوچ داد و شهری را به همان نام در نزدیکی اصفهان ساخت تا با کمک هنرمندان و صنعتگران ارمنی به رونق صنعت و بازرگانی اصفهان بیفزاید.

دوران فرمانروایی شاه عبّاس بزرگ، اوج اعتلا و عظمت دولت صفوی بود. او با اتخاذ تدابیر ویژه و همت و تلاش توانست ایران را به‌صورت کشوری متحد و یکپارچه درآورد و اوضاع اقتصادی مملکت را دگرگون سازد. او همچنین با ساخت بناهای عالی بسیار در اصفهان این شهر را تبدیل به یکی از زیباترین شهرهای جهان درآورد. او علاوه بر ادارهٔ امپراتوری بزرگ صفوی، پیوسته با مردم کوچه و بازار نیز در تماس بود و همواره به دنبال خشکاندن ریشه‌های ظلم و فساد و یاری رساندن به مظلومان بود.

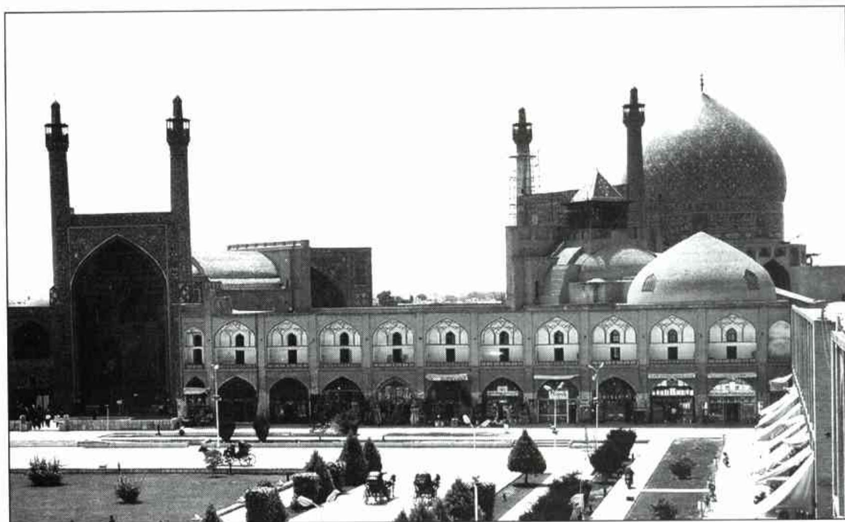
اما متأسفانه بدبینی و عدم اعتماد شاه عباس به نزدیکان خود که ریشه در محیط ناامن و پر از خیانتی بود که او در دوران جوانی‌اش سپری کرده بود، باعث شد تا شاهزادگان را در حرم‌خانه حبس کند و از ورود آنها به دنیای سیاست جلوگیری نماید. این موضوع که بعدها به رسم خاندان صفویه تبدیل شد، باعث گردید تا پس از او جانشین لایقی میان شاهان صفویه روی کار نیاید.



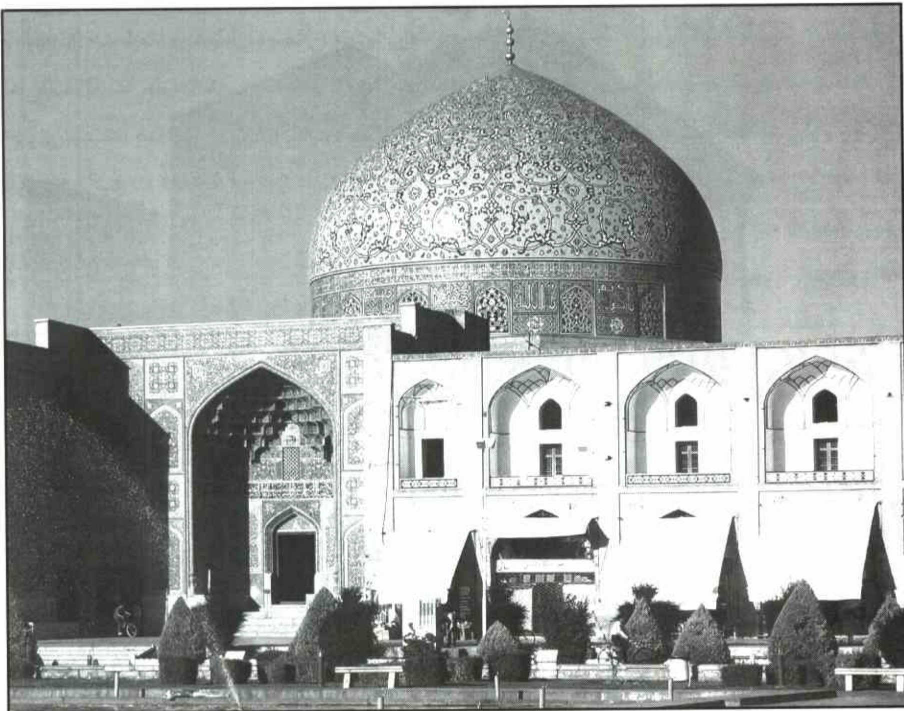
میدان نقش‌جهان به همراه بناهای پیرامون آن شامل عمارت عالی قاپو(سمت راست)، مسجد جامع شاه عباسی (روبرو) و مسجد شیخ‌لطف‌الله (سمت چپ) از جمله آثاری است که به دستور شاه‌عباس اول در شهر اصفهان ساخته شده است. طول این میدان حدود ۵۰۰ متر و عرض آن ۱۶۵ متر است و در زمان شاهان صفوی برای برگزاری جشن‌های ملی، رژهٔ سپاهیان و بازی چوگان مورد استفاده قرار می‌گرفت. این میدان جزو چند اثر ایرانی است که در فهرست میراث جهانی یونسکو ثبت شده است.



کاخ عالی‌قاپو (در زبان ترکی به‌معنی دروازهٔ عالی) عمارتی است پنج طبقه که در واقع دولت‌خانهٔ صفوی بود، در حدود سال ۱۰۰۵ هجری به دستور شاه عباس بزرگ برای پذیرایی از سفراء و شخصیت‌های عالی‌مقام ساخته شد. مینیاتورهای هنرمندانهٔ رضاعباسی(نقاش معروف شاه عباس بزرگ) به‌همراه گچبری‌های زیبایی که به شکل جام و صراحی در سقف و دیوارهای تالار موسیقی تعبیه شده‌اند، از قسمت های جالب این کاخ محسوب می‌شوند.



مسجد شاه از دیگر بناهای میدان نقش جهان است که به دستور شاه عباس اول ساخته شد. از جذابیت‌های خاص این مسجد، انعکاس صوت در مرکز گنبد بزرگ و وجود قطعه سنگی است که زمان ظهر حقیقی را نشان می‌دهد.



مسجد شیخ لطف‌الله[1] که در ضلع شرقی میدان نقش جهان و روبروی عمارت عالی‌قاپو واقع شده ، یکی دیگر از شاهکارهای معماری و کاشی‌کاری دورهٔ صفویه است که ساخت آن نیز به دستور شاه‌عباس اول در سال ۱۰۱۱ هجری آغاز شد. این مسجد به واسطهٔ کاشی‌کاری‌های معرّق داخل و خارج گنبد و نیز کتیبه‌های دست‌ساز علیرضا عباسی(خطاط مشهور دربار شاه عباس) از شهرت جهانی برخوردار است.

ملاصدرای شیرازی : محمد بن ابراهیم قوامی شیرازی ملقب به صدرالمتالهین یا ملاصدرا در سال ۹۸۰ هجری در شیراز دیده به جهان گشود. او در جوانی نزد برجسته‌ترین دانشمندان روزگار خود شیخ بهائی[2] و میرداماد[3] به تحصیل علوم معقول و منقول و فلسفه پرداخت و به سرعت مراحل عالی کمالات را طی کرد. از این دانشمند بزرگ بیش از چهل کتاب و رساله دربارهٔ فلسفه، منطق، عرفان و تفسیر قرآن بر جای مانده است. مهم‌ترین اثر او که شاهکاری در علم فلسفهٔ اسلامی محسوب می‌شود و هنوز هم در مدارس دینی ایران تدریس می‌شود، کتاب *"الاسفار الاربعه"* نام دارد.

۱- شیخ لطف‌الله از علمای بزرگ منطقهٔ جبل‌عامل لبنان بود که به درخواست شاه عباس و برای تدریس علمای حوزه به اصفهان سفر کرد. این مسجد به منظور تجلیل از مقام او و نیز محل اختصاصی نمازگزاران خانوادهٔ سلطنتی ساخته شده است.

۲- عارف و دانشمند بزرگ عهد صفوی که مدتی وزیر شاه عباس اول بود. او به زهد و تقوا شهرت بسیاری داشت و هر از چند گاهی اشعار زیبایی نیز می‌سرود.

۳- میر برهان‌الدین استرآبادی معروف به میرداماد، فیلسوف و فقیه برجستهٔ دورهٔ صفوی بود. او را به همراه میرفندرسکی از ارکان مکتب فلسفی اصفهان نام برده‌اند.

رضا عباسی : آقا رضا پسر علی‌اصغر کاشی، مشهورترین نقاش دورهٔ صفوی بود. او که در میان نقاشان و هنرمندان اصفهان سرآمد همگان بود، چنان مورد مهر و محبت شاه عباس اول قرار گرفته بود که پادشاه نام خود را بر او نهاد و از آن پس به رضا عباسی مشهور شد. پیش از او نقاشان بزرگ مانند کمال‌الدین بهزاد به تصویرکردن کتاب‌های خطی می‌پرداختند اما در دورهٔ شاه عباس کشیدن تصاویر بزرگ نقاشی بر روی دیوارها برای تزیین بناها مرسوم گردید. رضا عباسی برخلاف دیگر نقاشان بیشتر پرده‌هایی می‌آفرید که در آنها به جای انبوه درباریان، تنها صورت یک یا دو انسان زیبا نقش می‌شد. شاگردان او بعدها مسئولیت نقاشی‌های دیواری کاخ چهلستون اصفهان را بر عهده گرفتند.

علیرضا عباسی : این هنرمند خطاط اولین بار هنگامی که مسجد جامع قزوین را با چند کتیبه تزئین کرد به شهرت رسید. شاه عباس وقتی از استعداد او آگاهی یافت، به فرماندار خود دستور داد تا این خوشنویس را به دربار او بفرستند. علیرضا عباسی مرد بلند همتی بود و شاه عباس به او علاقه و توجه خاصی داشت تا آنجا که شب‌ها شمع در دست می‌گرفت تا علیرضا بتواند زیر نور شمع خطاطی کند. کتیبه‌های مسجد جامع شاه عباسی و مسجد شیخ‌لطف‌الله در میدان نقش جهان و چند کتیبه در صحن امام رضا(ع) در مشهد مقدس از کارهای این استاد بزرگ است.

میرعماد : عمادالملک حسنی قزوینی معروف به میرعماد از مشهورترین خوشنویسان تاریخ هنر ایران بود که توانست خط نستعلیق را که عروس خط‌های جهان می‌نامند، به اوج کمال و زیبایی برساند. او که به‌خاطر هنرش وارد دربار شاه عباس شده بود، بعدها به اتهام داشتن مذهب تسنن مورد بی‌مهری شاه قرار گرفت و از دربار اخراج شد. او چندی بعد مورد حملهٔ جمعی ارازل و اوباش قرار گرفت و به قتل رسید. میرعماد با ابتکار و خلاقیت و مهارت بالایی که در هنر خط نستعلیق بدست آورد، مکتبی را پدید آورد که تا سالیان بسیار هنرمندان خوشنویس از سبک وی پیروی کردند.

تاریخ عالم‌آرای عباسی :

کتابی است تاریخی دربارهٔ رویدادهای سلسلهٔ صفوی از آغاز تا سلطنت شاه عباس اول که توسط یکی از دبیران دربار به‌نام اسکندربیگ منشی نگاشته شده است. جلد اول این کتاب دربارهٔ نیاکان خاندان صفوی، چگونگی دستیابی شاه اسماعیل اول به سلطنت و رخدادهای دوران حکومت او و جانشینانش از شاه‌تهماسب تا سلطان محمد خدابنده است. جلد دوم کتاب نیز به وقایع پادشاهی شاه عباس اول اختصاص دارد. اسکندر بیگ پس از مرگ شاه عباس به نگارش جلد سوم کتابش با عنوان *"ذیل عالم‌آرا"* ادامه داد و شروع به نوشتن وقایع سلطنت شاه صفی کرد اما با مرگش در سال ۱۰۴۳ این کار ناتمام ماند.

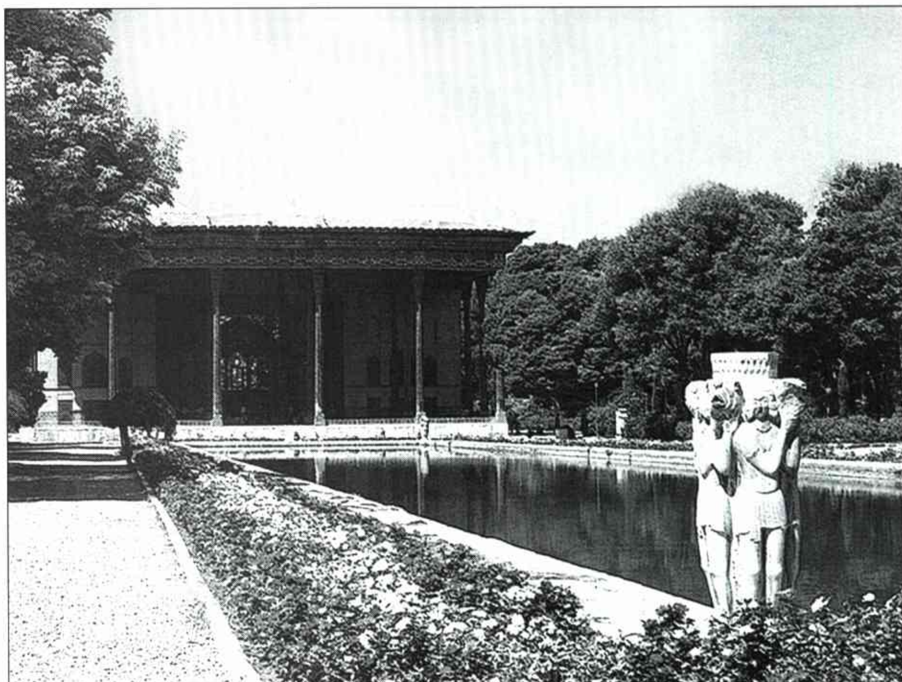
با وفات شاه عبّاس، نوهٔ پسری او با نام شاه صفی به سلطنت منصوب شد. گرچه سلطنت این پادشاه تا مدتی از آرامش و ثبات برخوردار بود اما پس از مدتی نشانه‌های انحطاط دولت صفوی آشکار شد. شاه صفی که دوران کودکی خود را در حرمسرا و بیگانه با مسائل سیاسی گذرانده بود، لیاقت آن را نداشت که مملکت پهناوری را اداره کند. ناتوانی و غفلت پادشاه در امور نظامی و نیز صدور دستور باز پس گرفتن املاکی که پدرش شاه عبّاس اول به فرماندهان سپاه اعطا کرده بود، موجی از نارضایتی را میان فرماندهان سپاه برانگیخت و این موضوع باعث آسیب‌پذیری نقاط مرزی کشور شد. در این زمان، دولت عثمانی با استفاده از ضعف و ناتوانی شاه‌صفی پیمان صلحی را که در زمان شاه عباس اول منعقد کرده بود، زیرپا گذاشت و به مرزهای ایران حمله کرد و شهر بغداد را به تصرف خود درآورد. پس از آن معاهده صلح دیگری میان دو دولت برقرار گردید و به موجب آن بغداد و عراق به صورت رسمی جزو متصرفات عثمانی شد.

با مرگ شاه صفی در سال ۱۰۵۲ هجری ، پسر خردسالش عباس میرزا با لقب شاه عباس ثانی به سلطنت رسید. شاه عباس دوم به اقتضای نام خود دوست داشت تا رفتاری مانند جد بزرگش داشته باشد. او برخی اعمال شاه عباس بزرگ را تقلید می‌کرد، مانند او به شبگردی و دیدار با مردم کوچه و بازار می‌رفت، با علما نشست و برخاست می‌کرد و به ایجاد و تعمیر بناها علاقه نشان می‌داد. او باغ سعادت و عمارت چهلستون را در اصفهان بنا کرد و چندین پل و مسجد را ترمیم و مرمت نمود و در اواخر سلطنتش سعی کرد تا ارتش را تقویت کند و آن را از حالت رکود و بی‌تحرّکی بیرون آورد، اما در این زمینه توفیق چندانی به دست نیاورد.

شاه عباس دوم مدتی در اظهار به شریعت چنان پیش رفت که با صدور فرمانی، خوردن شراب را منع کرد و تنبیهات سختی هم برای متخلفین در نظر گرفت اما خود او پیش از دیگران توبه شکست و چنان اسیر شراب‌خواری شد که اغلب اوقات مست بود و از توجه به امور مملکتی غافل می‌ماند.

با آن که دوران سلطنت او یک دورهٔ تجدید حیات برای خاندان صفوی بود، اما زیاده‌روی او در عیّاشی و خوشگذرانی ادامهٔ آن را غیرممکن ساخت. این پادشاه در اواخر عمر به سبب آمیزش با رقاصه‌ای هرزه، به نوعی بیماری بدخیم دچار شد و چون بیماریش شدت گرفت، به توصیهٔ علما، برای توبه و طلب شفا به مشهد سفر کرد اما در میانهٔ راه حالش به وخامت گرایید و درگذشت.

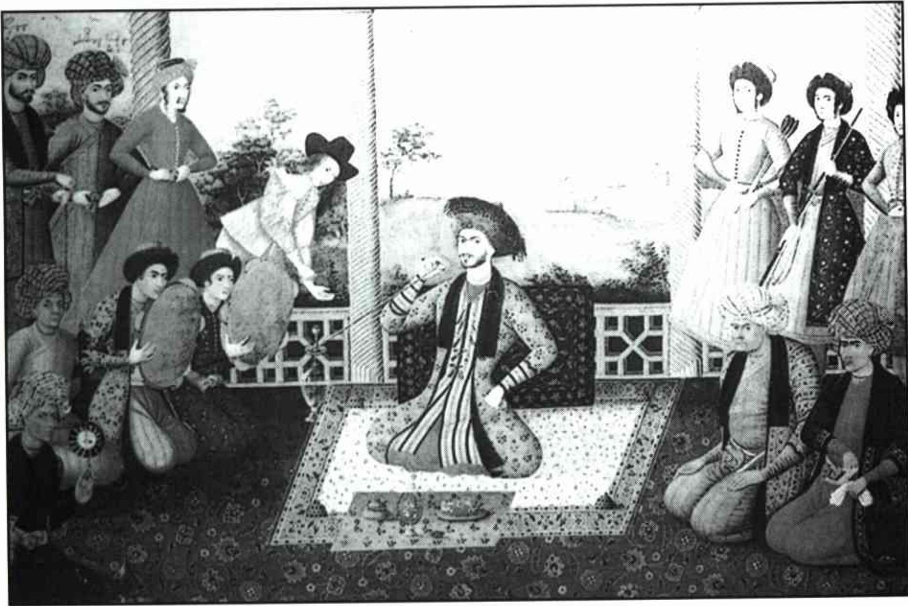

شاه عباس دوم



کاخ چهل‌ستون اصفهان در وسط باغی به همین نام در دورهٔ شاه عباس بزرگ احداث شده بود و در وسط آن عمارتی قرار داشت. در زمان سلطنت شاه عباس دوم در ساختمان مرکزی تغییرات کلی داده شد و چند تالار با تزیینات عالی نقاشی به آن افزوده شد. از بخش‌های جالب این کاخ می‌توان به سقف‌های آینه‌کاری، ستون‌های عظیم، شیرهای سنگی ۴ گوشهٔ حوض، تزئینات عالی طلاکاری شده و تابلوهای نقاشی از صحنهٔ نبرد شاه اسماعیل با ترکان ازبک و عثمانی و نیز مراسم پذیرایی شاه تهماسب، شاه عباس اول و شاه عباس دوم از مهمانان خارجی اشاره کرد.



سکه صفوی متعلق به شاه عباس دوم روی این سکه عبارت شهادتین به‌همراه اسامی ۱۲ امام شیعه و پشت سکه نیز یک بیت شعر به این مضمون حک شده است: " *به گیتی سکهٔ صاحبقرانی زد از توفیق حق، عباس ثانی* "



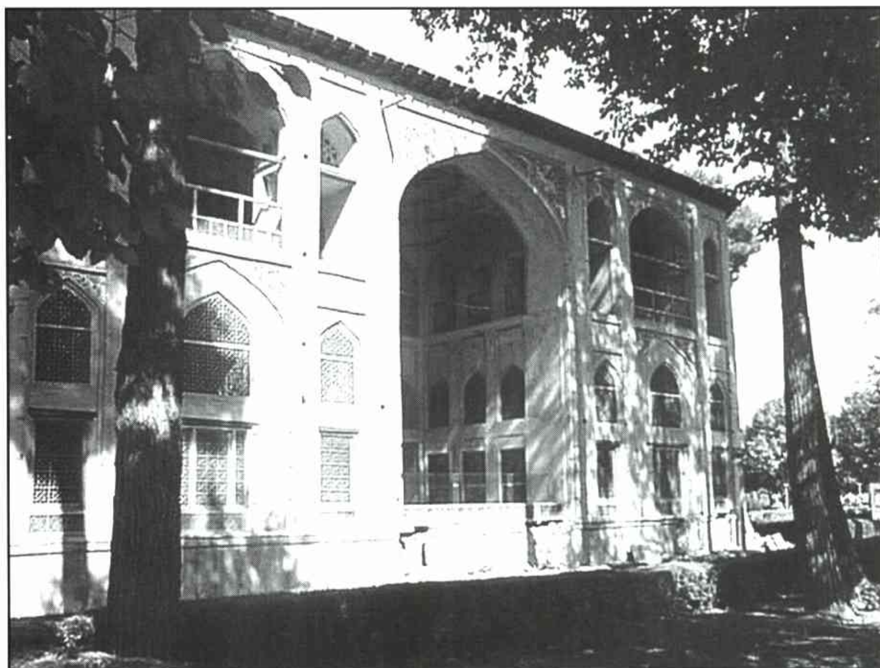
تابلوی نقاشی از مجلس بزم شاه سلیمان صفوی

پس از شاه عباس دوم، پسر بزرگش صفی‌میرزا با نام شاه صفی دوم به سلطنت رسید. وی که به بیماری لاعلاج درد پا و نقرس دچار شده بود، به توصیهٔ علما نام خود را عوض کرد و بار دیگر با نام مبارک شاه سلیمان تاجگذاری نمود و از قضای روزگار حالش رو به بهبود نهاد! شاه سلیمان که مانند پدرش بیشتر عمر خود را در حرمسرا سپری کرده بود، از امور مملکت‌داری آگاهی چندانی نداشت و بیشتر به میگساری و خوش‌گذرانی می‌پرداخت و مصاحبت با زنان را به مشورت با رجال مملکتی ترجیح می‌داد، از همین رو در زمان او خواجه‌سرایان و زنان حرمسرا در ادارهٔ امور کشور نفوذ بسیاری پیدا کردند.



سکهٔ ۲۰ شاهی به نام شاه سلیمان صفوی   محل ضرب : اصفهال   سال ضرب : ۱۰۹۶ هجری

شعر پشت سکه : *"بهر تحصیل رضای مقتدای انس و جان   سکهٔ خیرات بر زر زد سلیمان جهان"*

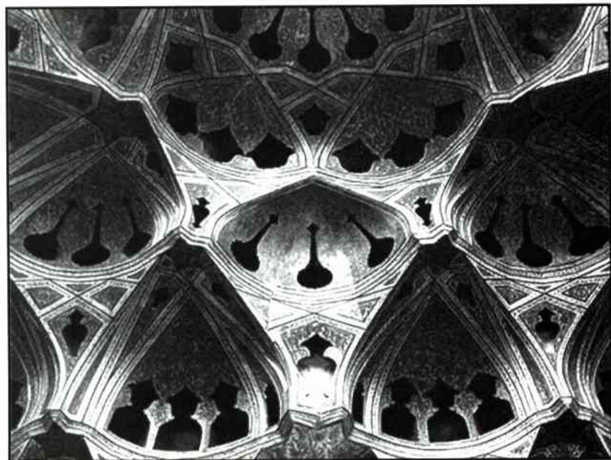


کاخ هشت بهشت اصفهان که در زمان شاه سلیمان صفوی برای اقامت خانوادهٔ سلطنتی ساخته شد.

بعد از شاه سلیمان، پسرش سلطان حسین به حکومت رسید. او که مانند پدرش، زمامداری ضعیف‌النفس بود، زمام امور را به علما و خواجه‌های حرم سپرد و یک دوره سخت‌گیری شدید علیه مسیحیان و مسلمانان سنی مذهب وارد کرد. عدم دلبستگی سلطان حسین به ادارهٔ امور کشور نتیجه‌ای جز سقوط و انقراض سلسلهٔ صفویه در پی نداشت. در این زمان به‌دلیل آشفتگی وضع دربار و عدم نظارت ارتش بر مناطق مرزی، در برخی ایالت‌ها شورش‌هایی روی داد. در زمان او محمود افغان، فرماندار قندهار اعلام استقلال کرد و چندی بعد به تحریک دربار هند از طریق سیستان به کرمان حمله کرد و آنجا را تسخیر نمود. در این زمان فرماندهان قزلباش به‌جای سازماندهی نیروها و مقابله با متجاوزان، درگیر اختلافات داخلی بودند و نیروهای افغان چون عکس‌العملی از دولت صفوی مشاهده نکردند، گستاخ‌تر شده و به اصفهان حمله کردند و نیروهای اندکی را که دربار صفوی برای مقابله با آنها فرستاده بودند، شکست دادند. پس از آن محاصرهٔ طولانی‌مدت اصفهان آغاز شد و سلطان حسین که قدرت و ارادهٔ ادامهٔ جنگ را نداشت، نزد فرماندهٔ افغان‌ها رفت و شهر را تسلیم آنها کرد. سپاهیان افغان پس از ورود به اصفهان به غارت آنجا پرداختند و سلطان حسین را به همراه جمع زیادی از مردم شهر به قتل رساندند.

به این ترتیب، انحطاطی که نشانه‌های آن پس از مرگ شاه عباس اول در خاندان صفویه آشکار شده بود، به‌خاطر بی‌لیاقتی شاه سلیمان و پسرش شاه سلطان حسین باعث سقوط و انقراض آنها شد و سرزمین ایران وارد دوره‌ای از هرج و مرج و نابسامانی گردید.

تزیینات کاشی‌کاری معرّق در مقرنس[1]های محراب مسجد شیخ‌لطف‌الله اصفهان



گچبری‌های تزیینی در مقرنس‌های سقف تالار موسیقی کاخ عالی‌قاپوی اصفهان - این گچبری‌های زیبا به‌منظور حذف انعکاسات حاصل از برخورد اصوات به سقف و دیوار اتاق‌ها ساخته شده بود تا صدای سازها و نغمه‌ها به شکل طبیعی و واضح به گوش برسد.

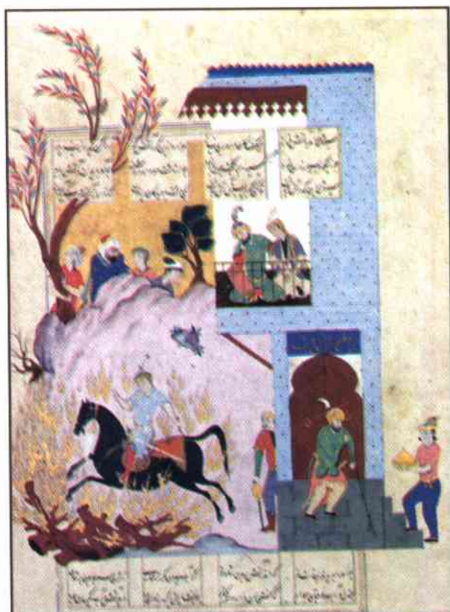
۱- مُقَرنَس نوعی گچبری برجسته به شکل طاقچه‌بندی آویزان است که اغلب در زیر نیم‌گنبد محراب‌ها یا طاق ایوان مساجد ساخته می‌شود. در این روش، طاقچه‌ها به شکل پلکانی معکوس (ردیف‌های بالایی جلوتر از ردیف پایینی) به دیوار نصب می‌شوند.



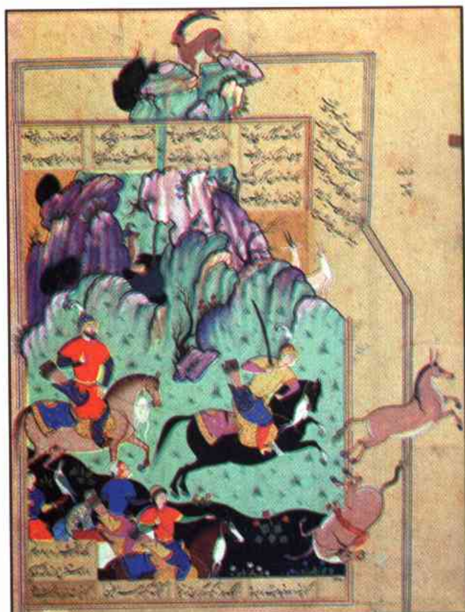
صحنهٔ نبرد شاه اسماعیل اول با ابوالخیرخان ازبک ؛ برگی از کتاب تاریخ عالم آرای عباسی
محل نگهداری : آمریکا - گالری آرتور ساکلر واشنگتن



پریدن سیاوش از روی آتش ؛ برگی از شاهنامهٔ فردوسی منسوب به شاه اسماعیل دوم صفوی
محل نگهداری : انگلیس- گالری سام فوگ لندن



گذشتن سیاوش از آتش در حضور کیکاووس و سودابه



سیاوش و افراسیاب در شکارگاه



نبرد اسفندیار و اژدها



گذشتن کیخسرو، فرنگیس و گیو از رود جیحون و آمدن به ایران

برگ‌هایی از شاهنامهٔ فردوسی منسوب به شاه طهماسب اول و شاه اسماعیل دوم صفوی

محل نگهداری آثار : تهران- موزهٔ رضا عباسی



حکایت محبت سلطان محمود غزنوی به شیخ ایاز ؛ برگی از کتاب بوستان سعدی متعلق به دورهٔ صفویه
محل نگهداری : تهران– موزهٔ رضا عباسی



برگی از کتاب بوستان سعدی متعلق به دورهٔ صفوی ؛ محل نگهداری : تهران- موزهٔ رضا عباسی



مجلس بزم شاهزاده‌ها در باغ : تابلو نقاشی اثر رضا عباسی
محل نگهداری : روسیه- موزهٔ آرمیتاژ شهر سن‌پترزبورگ



صاحب منصب درباری ؛ تابلو نقاشی اثر رضا عباسی
محل نگهداری : آمریکا - انیستیتو هنر شهر دیترویت



نبرد شاه اسماعیل اول با شیبک‌خان[۱] ؛ از نقاشی‌های دیواری کاخ چهلستون اصفهان

۱- پس از سقوط سلسلهٔ تیموریان، شیبک خان ازبک(یکی دیگر از نوادگان چنگیزخان مغول که احیای امپراتوری تجزیه شدهٔ اجداد خود را در سر می‌پروراند)، به تشویق بایزید دوم (سلطان وقت عثمانی) برای نابودی دولت نوبنیاد صفوی از سمت شمال شرق وارد ایران شد. شاه‌اسماعیل اول ابتدا تلاش کرد با فرستادن سفیران حسن نیت به سمرقند او را از ورود به ایران منع کند اما چون نتیجه‌ای نگرفت، به قصد جنگ با شیبک‌خان به خراسان لشکر کشید و شهرهای دامغان، گرگان و مشهد را آزاد کرد. پس از آن دو لشکر در نزدیکی شهر مرو رودرروی هم قرار گرفتند و در نبردی سخت، سپاه ایران بر ازبک‌ها پیروز شد. پس از آن شاه اسماعیل فرمان داد پوست سر شیبک خان را پر از کاه کنند و آن را به دربار سلطان بایزید عثمانی بفرستند.



مراسم پذیرایی شاه طهماسب اول از همایون پادشاه هندوستان ؛ از نقاشی‌های دیواری کاخ چهلستون اصفهان



مراسم پذیرایی شاه عباس دوم از ندرمحمدخان، امیر ترکستان ؛ از نقاشی‌های دیواری کاخ چهلستون اصفهان



مراسم پذیرایی شاه عباس اول از ولی‌محمدخان، امیر ترکستان ؛ از نقاشی‌های دیواری کاخ چهلستون اصفهان



شاهزادهٔ صفوی در باغ ؛ از نقاشی‌های تزئینی کاخ چهلستون اصفهان



بخشی از کاشی‌های تزئینی متعلق به کاخ هشت بهشت اصفهان محل نگهداری : انگلیس- موزهٔ ویکتوریا و آلبرت لندن



کاشی‌های تزئینی هفت‌رنگ با نقش مجلس بزم شاهزادگان؛ این کاشی‌ها که پیش از این زینت بخش کاخ شاهان صفوی در اصفهان بود، در آشفتگی و هرج و مرج سقوط دولت صفوی از دیوارها کنده شده و اغلب آنها به موزه‌های کشورهای خارجی برده شده است.



محل نگهداری آثار : فرانسه- موزهٔ لوور پاریس

نقش صورت فلکی آذرماه (قوس‌کمان[1]) بر سَردَرِ بازار قیصریه اصفهان که به شیوهٔ کاشی‌کاری معرّق کار شده است.



نمونه کاشی‌کاری معرّق(شکسته)



نمونه کاشی‌کاری هفت‌رنگ(موزائیکی) متعلق به مدرسهٔ چهارباغ اصفهان

۱- این نقش که زایچه و طالع سعد اصفهان نیز نام گرفته است، نگاره‌ای است از یک موجود افسانه‌ای با نیم‌تنهٔ انسان و ببر که در حال تیراندازی به دم اژدهایی خود است. برخی این تصویر را به نمادی از مبارزه انسان با نفس خویش تعبیر کرده‌اند و برخی دیگر آن را به زمان احداث آخرین باروی امنیتی شهر اصفهان که احتمالا آذرماه پایان پذیرفته، منسوب می‌دانند.

بشقاب نفیس با نقش گل و بوته متعلق به دورهٔ صفویه

محل نگهداری : آمریکا – گالری فریر ساکلر واشنگتن





ظروف با نقوش انسانی متعلق به دورهٔ صفویه

محل نگهداری آثار : آمریکا - موزهٔ سین‌سیناتی

فصل چهارم

ایران از ظهور نادر تا سقوط دولت قاجار

سلسلهٔ افشاریه :

با سقوط دولت صفوی، افغان‌ها بر ایران مسلط شدند. محمود افغان که تا آن زمان تجربهٔ ادارهٔ کشور بزرگی را نداشت، از روی ناچار صاحب‌منصبان صفوی را در مقام‌های خود ابقاء نمود و در یک اقدام تبلیغاتی دستور داد همهٔ کسانی که به شاه سلطان حسین خیانت کرده بودند، مجازات کنند.

در این میان تهماسب دوم(پسر سلطان حسین) از اصفهان گریخت و تلاش کرد مردم قزوین و کاشان را علیه افغان‌ها بشوراند اما موفق نشد و به ناچار به خراسان گریخت. اما در خراسان جوانی به‌نام نادرقلی از قبیلهٔ افشار[1] که با نبوغ نظامی و سیاسی خود حکومت منطقهٔ کلات را به‌دست آورده بود، به یاری تهماسب دوم آمد و شهرهای مشهد و نیشابور را به‌نام شاه صفوی تسخیر کرد. نادر پس از آن به اصفهان حمله کرد و پس از چند جنگ پیاپی افغان‌ها را شکست داد و از ایران اخراج کرد. اما زمانی که نادر سرگرم جنگ با افغان‌ها بود، شاه تهماسب بدون هماهنگی بهِ جنگ با عثمانی‌ها رفت و با شکست خفت‌باری مجبور شد بخشی از آذربایجان را به عثمانی‌ها واگذار کند. همین موضوع بهانه‌ای شد که نادر او را از سلطنت خلع و پسر هشت ماههٔ وی را با لقب شاه عباس سوم به پادشاهی برگزید و خود را نایب‌السلطنهٔ شاه خردسال نامید و به این ترتیب زمام امور مملکت به‌طور کامل به دست نادر افتاد.

۱- قبیلهٔ افشار یکی از ۷ قبیلهٔ قزلباش حامی دولت صفوی بود که به دستور شاه عباس اول و برای جلوگیری از حملهٔ دوبارهٔ ازبک‌ها از غرب ایران به خراسان کوچ کرده بودند. شش قبیلهٔ دیگر قزلباش عبارت بودند از : قاجار، شاملو، استاجلو، تکلّو، روملّو و ذوالقدر



نادرشاه افشار

نادر پس از این اقدام برای بازپس گرفتن مناطقی که شاه‌تهماسب از دست داده بود، با ارتش جدیدی که از شاهسون‌ها و نیروهای وفادار خود، به جنگ با عثمانی‌ها رفت و موفق شد شهرهای گنجه، ایروان و تفلیس را از دست آنها آزاد کند. او سپس سپاه روس را که وارد شهرهای شمالی ایران شده بودند با یک اولتیماتوم از رشت و باکو اخراج کرد.

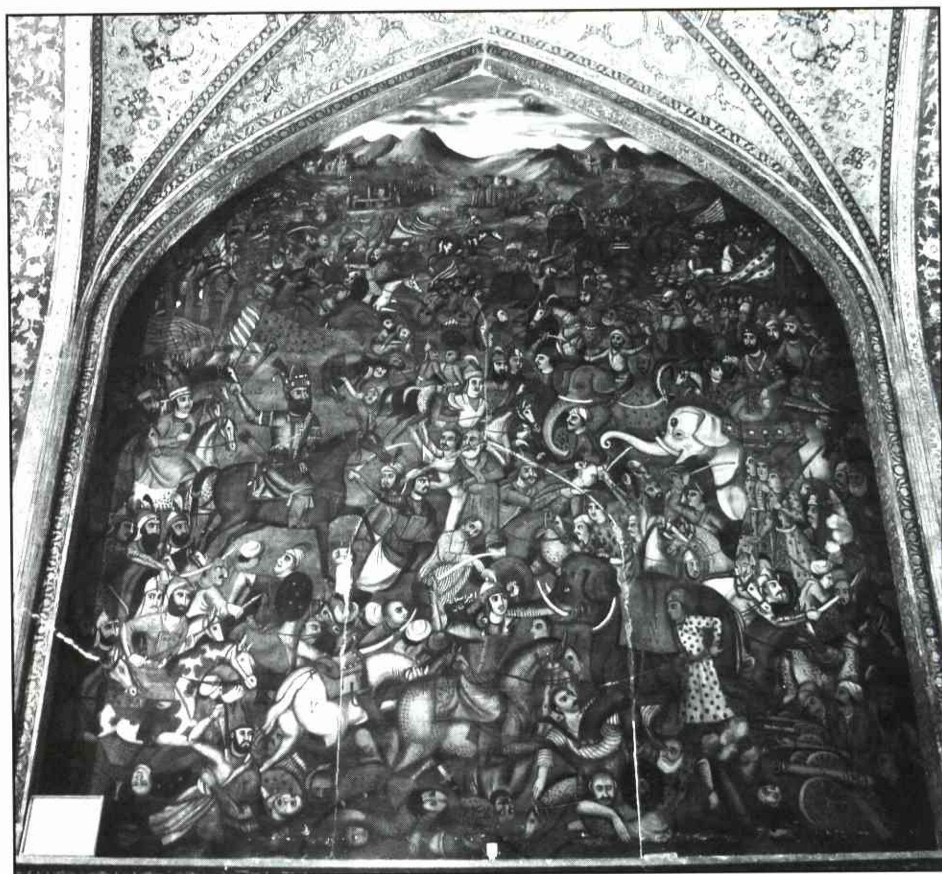
در سال ۱۱۴۸ هجری، نادر در مراسمی که به مناسب عید نوروز در دشت‌مغان[۱] برگزار کرده بود با اعلام مرگ نابهنگام شاهزادهٔ جوان صفوی، به سران قبایل پیشنهاد کرد تا یکی دیگر از خانوادهٔ سلطنتی صفوی را به عنوان پادشاه جدید کشور برگزینند. اما سران ایل و نجبا همگی یکصدا از نادر درخواست کردند تا او مسئولیت تخت و تاج کشور را بر عهده گیرد. نادر ابتدا از قبول این موضوع امتناع کرد اما هنگامی که با اصرار بزرگان مواجه شد، با شروطی[۲] مقام سلطنت را پذیرفت و رسماً به‌عنوان پادشاه ایران تاجگذاری کرد[۳].

نادرشاه پس از مراسم تاجگذاری، عازم قندهار شد تا شورش افغان‌ها را سرکوب کند. او پس از یک محاصرهٔ طولانی، موفق شد مقاومت افغان‌ها را درهم بشکند و کنترل شهر قندهار را در دست بگیرد. اما حمایت‌های پادشاه گورکانی هند و پناه دادن به شورشیان قندهار باعث شد نادر پس از تثبیت اوضاع به فکر گوشمالی دادن به پادشاه هند به آن سرزمین حمله کند. در جنگی که میان سپاه ایران و هند در دشت کرنال روی داد، نادر با یک حملهٔ غافلگیرانه توانست سپاه عظیم دشمن را در مدت کمتر از دو ساعت شکست دهد. محمد شاه گورکانی چون از شکست خود اطمینان یافت، برای جلوگیری از انهدام دهلی به‌دست نیروهای نادرشاه، شهر را تسلیم کرد و هدایای بسیار ارزشمندی از جمله تخت جواهرنشان طاووس و الماس‌های کوه نور و دریای نور را به پادشاه ایران اعطا کرد.

۱- دشتِ مُغان[زادگاه اینجانب] منطقهٔ بسیار زیبا و حاصلخیزی است در شمال استان اردبیل که شهرهای پارس‌آباد، گِرمی و بیله‌سوار و بخشی از کشور آذربایجان را در برمی‌گیرد. نام مُغان برگرفته از نام مُغ‌ها (روحانیون) آیین مهر و میتراپرستی است که زمان اشکانیان در این منطقه می‌زیستند. در کتیبه‌های ساسانی نیز از این دشت با نام بلاسگان یاد شده است.

۲- یکی از شروط نادر این بود که چون مذهب شیعه و سنی عامل اختلاف دولت ایران و عثمانی است، برای پایان دادن به این اختلافات بهتر است مذهب شیعهٔ جعفری در کنار دیگر مذاهب اهل تسنن(حنبلی، شافعی، حنفی و مالکی) قرار گیرد.

۳- یکی از جالبترین سکه‌های دورهٔ نادرشاه، سکه‌ای است که به مناسبت جلوس او بر تخت سلطنت ضرب شده است. پشت این سکه به‌جای سال ضرب، عبارت " الخیر فی ما وقع" حک شده است که با محاسبهٔ ارزش حروف ابجد سال ۱۱۴۸ هجری به‌دست می‌آید.



صحنهٔ نبرد کرنال میان نادرشاه و محمد شاه گورکانی که بعدها به نقاشی‌های دیواری کاخ چهلستون اصفهان اضافه شده است.

نادر شاه با وجود تمام خدماتی که برای اتحاد و یکپارچکی ایران انجام داده بود؛ در اواخر عمر به لحاظ ناکامی‌های متعدد، دچار نوعی ناراحتی روحی شد و دست به اعمال خشونت‌آمیز زد که در نتیجهٔ آن تعدادی از بزرگان کشور و از جمله پسرش کشته شدند. اقدامات نادرست نادر که همراه با افزایش مالیات‌ها بود، باعث ایجاد نارضایتی در میان عامهٔ مردم و حتی فرماندهان نظامی شد و شورش‌هایی علیه او در سراسر کشور شکل گرفت و سرانجام زمانی که برای سرکوب یکی از این شورش‌ها به قوچان رفته بود، شبانه به دست چند تن از سربازانش به قتل رسید.

پس از مرگ نادرشاه، جنگ‌های داخلی و قتل‌عام‌های وحشتناک برای کسب عنوان جانشینی و دست‌یابی به گنج‌های افسانه‌ای او به‌راه افتاد. یکی از مدعیان اصلی کسب قدرت در این زمان، عادل‌شاه(برادر زادهٔ نادر) بود که توانست مدت کوتاهی حکومت کند اما او نیز به دست برادرش خلع شد. پس از آن درگیری میان بازماندگان نادر شدت گرفت تا اینکه شاهرخ میرزا به پادشاهی رسید و توانست تا پایان سلسلهٔ زندیه بر محدودهٔ کوچکی از خراسان حکومت کند.



کریمخان زند (وکیل‌الرعایا)

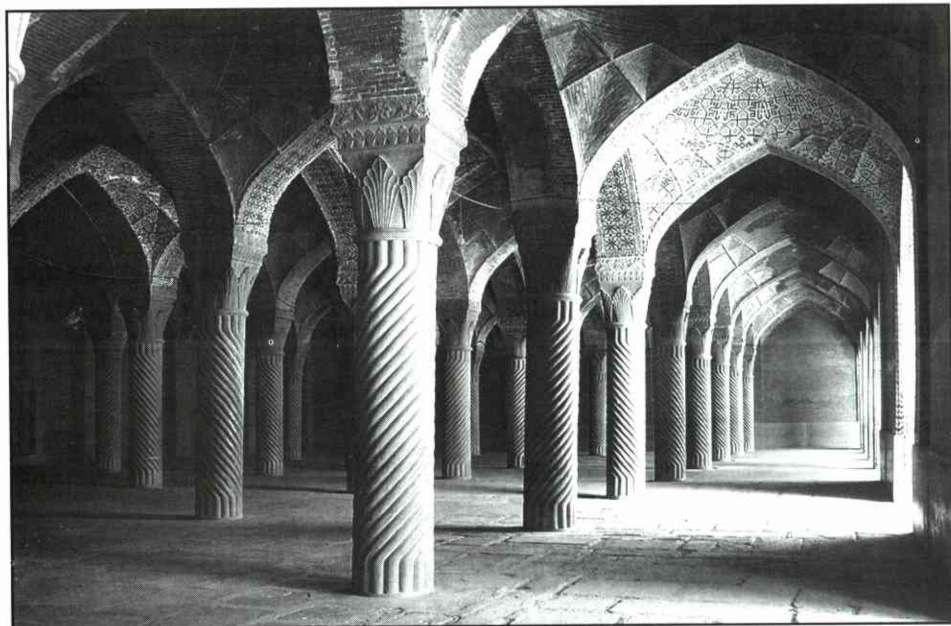
سلسلهٔ زندیه :

با ادامهٔ جنگ‌های خانوادگی میان بازماندگان نادرشاه و آشکارشدن بی‌کفایتی آنها در ادارهٔ امور مملکت، کریمخان(خان قبیلهٔ زند لرستان) با دو تن از خان‌های بختیار (علی‌مردان‌خان و ابوالفتح‌خان) اتحاد سه‌گانه‌ای تشکیل دادند تا فردی از خانوادهٔ صفوی را به حکومت برسانند اما با خیانت دو خان دیگر، کریمخان مجبور شد به تنهایی به نبرد با مدعیان سلطنت برود. کریمخان پس از ۱۶ سال نبرد متمادی توانست بخش‌های عمدهٔ کشور را تصرف کند و علی‌رغم میل باطنی مجبور شد خود حکومت را در دست بگیرد. با این همه او از به‌کاربردن عنوان شاه خودداری کرد و خود را وکیل مردم (وکیل‌الرعایا) خواند.

کریمخان فردی ساده‌زیست بود و به جمع‌آوری ثروت و تجملات علاقه‌ای نداشت. او سالهای پایانی عمر خویش را در شیراز گذراند و در زمان خود بناهای عام‌المنفعهٔ زیادی چون مسجد، حمام و بازار در آن شهر ساخت. او با اینکه سواد زیادی نداشت اما در ایجاد رابطه با کشورهای خارجی، جانب احتیاط را رها نمی‌کرد و در عقد قراردادها تلاش می‌کرد تا امتیاز مهمی به آنها ندهد.



ارگ(تختگاه) کریمخانی در شیراز از آثار دورهٔ زندیه



شبستان مسجد وکیل شیراز از آثار دورهٔ زندیه

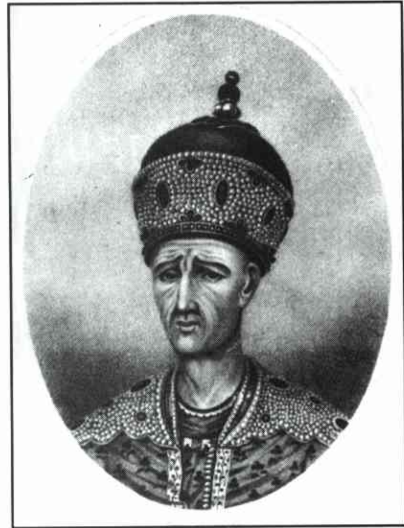
با مرگ کریمخان دوباره جنگ داخلی میان بازماندگان آغاز شد و در گوشه و کنار کشور، مدعیان برای کسب قدرت به نبرد با یکدیگر پرداختند و در این درگیری‌ها بسیاری از آنها یکی پس از دیگری به قتل رسیدند. آخرین فرمانروای زند، لطفعلی‌خان(نوهٔ برادری کریمخان) نام داشت. او که جوانی دلاور و خوش‌سیما بود، میان مردم محبوبیت زیادی داشت و توانست چند صباحی حکومت کند.

لطفعلی‌خان در یکی از لشکرکشی‌ها که به جنگ با آغامحمدخان(خان قبیلهٔ قاجار) از شهر شیراز خارج شده بود، با خیانت وزیرش حاج ابراهیم کلانتر روبرو شد و چون نتوانست در برابر سپاه دشمن مقاومت کند، به‌ناچار به کرمان گریخت اما سپاهیان قاجار کرمان را تسخیر کردند و در هجومی وحشیانه به دستور آغامحمدخان جمع زیادی از مردم به بهانهٔ پناه دادن به شاه زند کور کردند.

در این میان لطفعلی‌خان به بم گریخت اما آنجا نیز با خیانت حاکم شهر مواجه شد و به اسارت خان قاجار درآمد. لطفعلی‌خان سرانجام در یک اقدام بی‌رحمانه توسط آغامحمدخان در تهران کور شد و مدتی بعد به قتل رسید.



تصویری از نوجوانی لطفعلی‌خان زند



آغا محمد خان قاجار

سلسلهٔ قاجار :

آغامحمدخان پسر محمدحسن خان قاجار که در جنگ با کریمخان‌زند شکست خورده بود، مجبور شد به عنوان گروگان همراه خانِ زند به شیراز برود و چند سالی را در ارگ سلطنتی تحت نظر بماند. با مرگ کریمخان در سال ۱۱۹۳ هجری، آغامحمدخان به‌سرعت از شیراز فرار کرد و خود را به قبیله‌اش در گرگان رساند و با جمع‌آوری نیروی‌نظامی، نقشهٔ براندازی خاندان زندیه را طراحی کرد. او چندی بعد با استفاده از بی‌تجربگی لطفعلی‌خان و خیانت اطرافیانش، موفق شد سلسلهٔ زندیه را منقرض کند و زمینه را برای تأسیس سلسلهٔ قاجار فراهم سازد.

آغامحمدخان پس از برانداختن زندیه و بازماندگان افشاریه، در کاخ گلستان تهران تاجگذاری کرد. سپس به گرجستان لشکر کشید و حاکم آنجا را که به اطاعت روس‌ها درآمده بود، کشت و دوباره به پایتخت بازگشت اما مدت کوتاهی از بازگشت او نگذشته بود که گرجی‌ها دوباره شورش کردند و خان‌قاجار مجبور شد برای سرکوب آنها دوباره به قفقاز لشکرکشی کند اما در میانهٔ راه توسط چند تن از همراهانش(که دستور داده بود آنها را بخاطر ارتکاب جرم کوچکی به دار آویزند)، به قتل رسید.



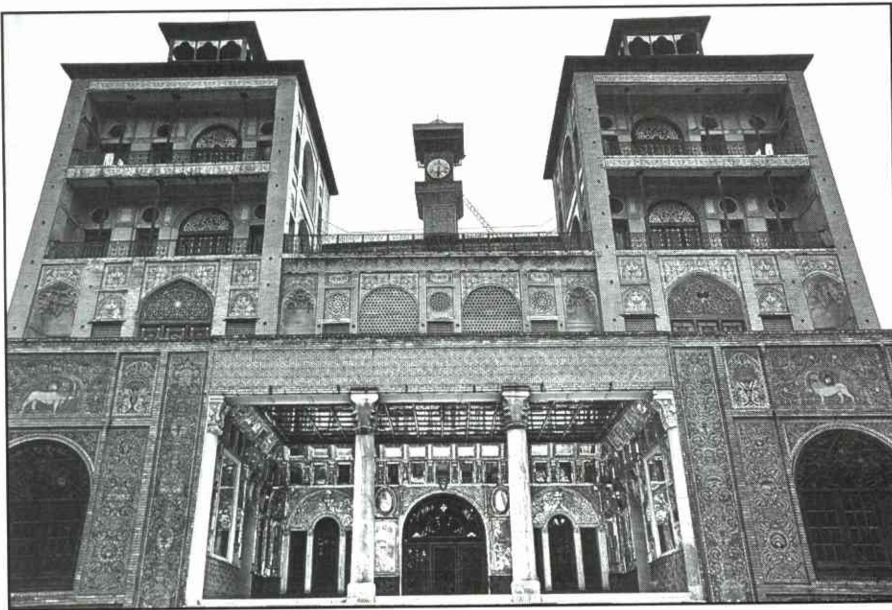
قلمرو ایران در زمان نادرشاه افشار و سرزمین‌هایی که در دورهٔ قاجار از ایران جدا شدند.


فتحعلی‌شاه قاجار


عباس میرزا (پسر فتحعلی‌شاه)

با مرگ آغامحمدخان و از آنجا که او خواجه بود و فرزندی نداشت، برادرزاده‌اش باباخان با لقب سلطان فتحعلی‌شاه به سلطنت رسید. بی‌لیاقتی این پادشاه و ناآگاهی او از اوضاع جهانی، باعث شد تا در دورهٔ حکومت او بخش بزرگی از خاک سرزمین ما جدا شود و کشور نیز تحت سیطرهٔ بیگانگان قرار گیرد. عباس‌میرزا(ولیعهد و پسر فتحعلی‌شاه) گرچه رشادت‌های بسیاری برای بازگرداندن این مناطق و جبران شکست‌ها انجام داد، اما او نیز به‌خاطر کارشکنی انگلیسی‌ها نتوانست در برابر نیروهای روس مقاومت کند و سرانجام طی دو عهدنامهٔ گلستان و ترکمن‌چای، سرزمین‌های بالای رود ارس(شامل کشورهای گرجستان، آذربایجان، نخجوان و ارمنستان امروزی) از ایران جدا شدند.


سکهٔ یک تومانی به نام سلطان فتحعلی‌شاه قاجار   سال ضرب : ۱۲۴۶ هجری   محل ضرب : دارلسلطنهٔ اصفهان



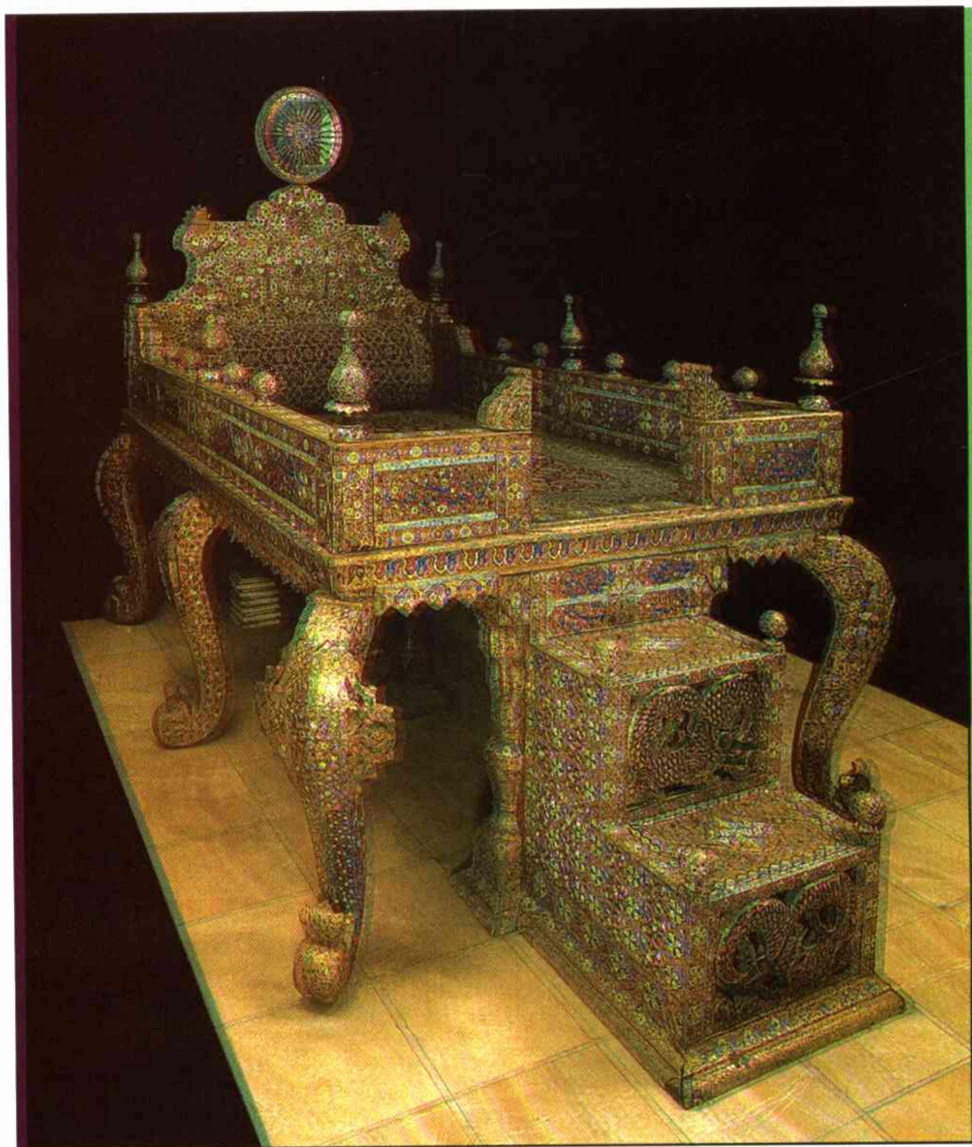
عمارت شمس‌العماره(بنای خورشید) در کاخ گلستان تهران

مجموعه کاخ‌های گلستان، یادگاری به جای مانده از ارگ تاریخی تهران و محل اقامت شاهان سلسلهٔ قاجار و از زیباترین و کهنترین بناهای پایتخت ۲۰۰ سالهٔ ایران می‌باشد. شاه تهماسب اول صفوی نخستین پادشاهی بود که در سفر خود به قصد زیارت مقبرهٔ شاه عبدالعظیم ری دستور داد بارویی دور قصبهٔ تهران احداث شود. پس از او شاه عباس اول در قسمت شمالی حصار تهماسبی، چهارباغ و چنارستانی احداث نمود و چند عمارات سلطنتی داخل آن ساخت و آنجا را ارگ سلطنتی نامید گرچه امروزه از آن بناهای صفوی اثری برجای نمانده است.

قدیمی‌ترین بنای موجود در کاخ گلستان، ایوان تخت مرمر و خلوت کریمخانی است که متعلق به دوران زندیه است. کریمخان زند زمانی که برای نبرد با قبیلهٔ قاجار، تهران را مرکز اردوکشی خود قرار داده بود، پس از پیروزی در دیوانخانهٔ تهران بار عام داد و با عنوان وکیل الرعایا حکومت را در دست گرفت.

پس از مرگ کریمخان، آغامحمدخان شهر تهران را به پایتختی برگزید ولی به دلیل لشکرکشی‌های دائمی کمتر در مقر حکومت خود به سر می‌برد و برای عمارت و آبادانی شهر فرصت کافی نداشت. در زمان سلطنت فتحعلی‌شاه و ناصرالدین شاه قاجار با گسترش دستگاه اداری و تشریفات سلطنتی، بناهای متعددی در داخل این ارگ احداث شد. در دوران شاهان پهلوی نیز بخش‌هایی از این ارگ تخریب شد و با انتقال محل سکونت خانوادهٔ سلطنتی به کاخ‌های سعدآباد و نیاوران، مجموعه کاخ‌های گلستان به محل پذیرایی از میهمانان خارجی تبدیل شد. پس از انقلاب نیز این مجموعه همچون اغلب عمارات سلطنتی به‌صورت موزه درآمد.

بخشهای مختلف مجموعه کاخ گلستان عبارتند از: ایوان تخت‌مرمر، خلوت کریمخانی، تالار موزه، تالار آیینه، تالار عاج، تالاربرلیان، تالار تشریفات، عمارت شمس العماره، عمارت بادگیر و حوضخانهٔ وسیع آن، تالار الماس، کاخ ابیض، چادرخانه و ساختمان کتابخانه.

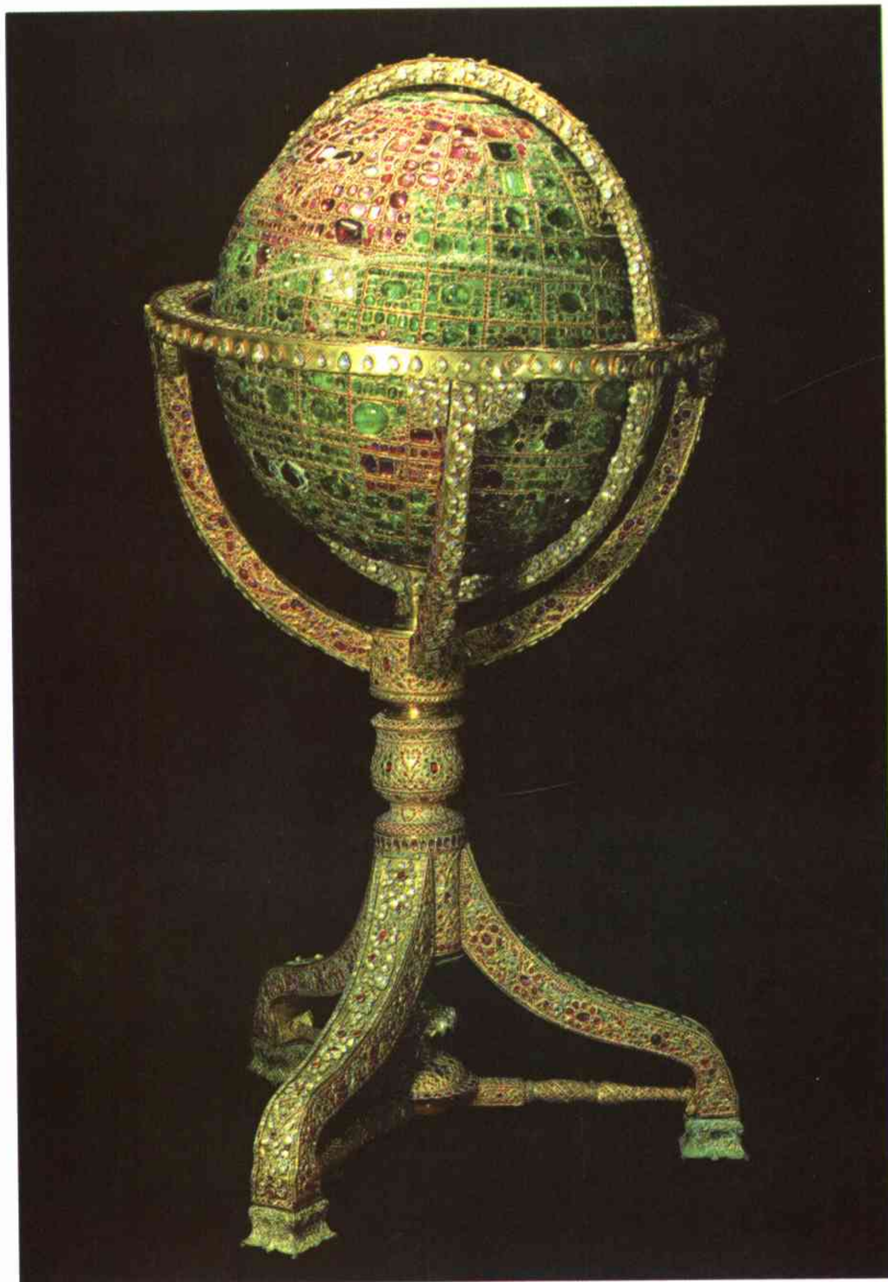


تخت طاووس از آثار خزانهٔ جواهرات ملّی[۱] ؛ این تخت در سال ۱۲۱۶ هجری به دستور فتحعلی‌شاه قاجار از جواهرات و نفایس سلطنتی ساخته شد و به افتخار همسرش طاووس‌خانم به تخت طاووس مشهور شد. پس از درگذشت فتحعلی‌شاه، ناصرالدین شاه دستور داد تا تخت مذکور را تعمیر کرده و تغییراتی جزئی در شکل ظاهری آن بدهند. تخت طاووس تا سال ۱۳۶۰ شمسی در کاخ گلستان تهران قرار داشت و پس از آن همراه دیگر جواهرات سلطنتی تحویل بانک مرکزی گردید تا به عنوان پشتوانهٔ پول ملّی از آنها محافظت شود.

۱- در خزانهٔ جواهرات بانک مرکزی، هزاران جواهر و گنجینهٔ باارزش متعلق به شاهان صفویه تا پهلوی نگهداری می‌شود. الماس دریای نور، کرهٔ جواهرنشان، تخت‌نادری، تاج کیانی، تاج رضا شاه و محمدرضا شاه پهلوی، نیم تاج فرح دیبا و مجموعه‌ای از گوهرهای گرانبها(مانند الماس، برلیان، مروارید، لعل، یاقوت و زمرّد) تنها بخشی از آثار این مجموعهٔ باشکوه محسوب می‌شوند.

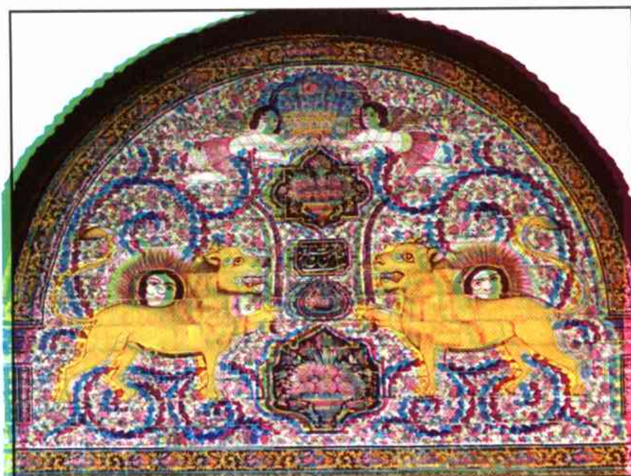


الماس دریای نور ؛ این الماس بی‌نظیر و گرانبها که توسط نادرشاه از هند به ایران آورده شده بود، پس از مرگ او ابتدا به نوه‌اش شاهرخ میرزا رسید و بعدها به دست لطفعلی‌خان زند افتاد و هنگامی‌که شاه زند از آغامحمدخان قاجار شکست خورد، گوهر مذبور نیز به گنجینهٔ جواهرات قاجار منتقل گشت. زوج این الماس که کوه نور نام داشت [البته با وزنی کمتر و تراشی ناقص‌تر] پس از مرگ نادر توسط سرداران افغانی از ایران دزدیده و تحویل کمپانی هند شرقی انگلیس شد و هم‌اکنون روی تاج ملکهٔ الیزابت نصب شده است.



کُرهٔ جواهرنشان : این کره در سال ۱۲۹۱ هجری به دستور ناصرالدین شاه از جواهرات پیاده‌ای که در خزانهٔ سلطنتی بود، ساخته شد. هنرمندان اصفهانی برای ساخت بدنهٔ این کره از ۳۴ کیلوگرم طلای خالص و بیش از ۵۱ هزار قطعه جواهر گرانبها استفاده کرده‌اند! بر روی نقشهٔ این کره، دریاها با قطعات زمرّد سبز، کشورهای ایران و انگلستان و خط استوا با الماس و بقیهٔ کشورها با یاقوت روشن و کبود مشخص شده‌اند.

بالا : کاشی‌های تزئینی سردر ارگ کریمخانی شیراز با نقش نبرد رستم و دیوسفید



پایین :کاشی‌های تزئینی هلالی سقف عمارت نارنجستان قوام شیراز با نقش فرشته‌های بالدار و شیر و خورشید



بالا : خلوت کریم‌خانی در گوشهٔ شمالی کاخ گلستان؛ این ایوان که در دورهٔ زندیه ساخته شده بود، بخشی از خلوت‌خانهٔ کریمخان زند محسوب می‌شد. معروف است ناصرالدین شاه قاجار نیز این ایوان را بسیار دوست داشت و غروب‌ها برای کشیدن قلیان به آنجا می‌رفت.

پایین : کاشی‌های تزئینی دیوارهای کاخ گلستان تهران با نقش شیر و خورشید ؛ در کاشی‌کاری هفت‌رنگ دورهٔ قاجار، رنگ‌های زرد و فیروزه‌ای بیش از دیگر رنگ‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفت.





تابلوهای نقاشی از فتحعلی‌شاه قاجار[1]		محل نگهداری : موزهٔ آرمیتاژ روسیه و کاخ موزهٔ سعدآباد

روی تابلو سمت راست و کنار صورت فتحعلی‌شاه، شعری بدین مضمون آمده است :

تمثال شهنشاه فلک جاه است این		یا پیکر مهر و طلعت ماه است این
هر کس که بدو نظر نماید گوید		سلطان جهان، فتحعلی‌شاه است این

روی تابلو سمت چپ نیز شعری زیر در وصف جمال پادشاه نوشته شده است :

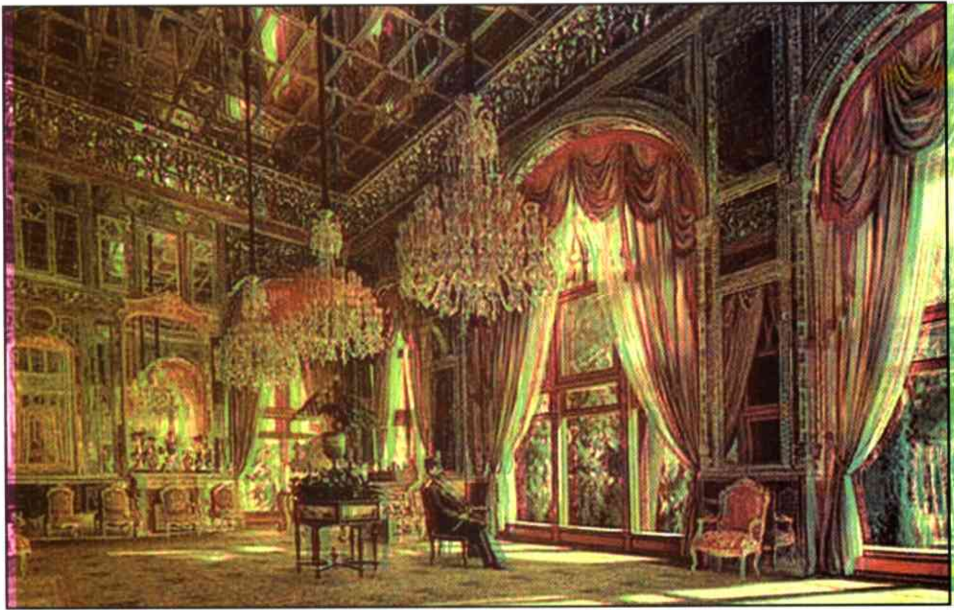
به‌کام خود ای پاک پروردگار		زدی نقش این نامور شهریار
چو این آفرینش برآراستی		چنان آفریدی که خود خواستی

۱- تاج و جقه، بازوبند، کمربند، عصا و شمشیرهای مرصّعی که در این تابلوها دیده می‌شوند، همگی در خزانهٔ جواهرات ملّی بانک‌مرکزی نگهداری می‌شوند.



تابلوی نقاشی از ناصرالدین شاه قاجار — محل نگهداری : روسیه – موزهٔ آرمیتاژ شهر سن‌پترزبورگ

نوشتهٔ روی تابلو : " سلطان ابن سلطان ابن سلطان ابن سلطان، ناصرالدین شاه قاجار
تمثال عدیم المثال اعلیحضرت اقدس، شاهنشاه کلّ ممالک محروسهٔ ایران "



تابلوی تالار آیینه اثر کمال‌الملک - محل نگهداری : کاخ موزهٔ گلستان



تابلوی فالگیر بغدادی اثر کمال‌الملک



محمدشاه قاجار



ناصرالدین شاه قاجار

با مرگ ناگهانی عباس‌میرزا ، فتحعلی‌شاه بخاطر غم از دست دادن پسرش دچار افسردگی شد و با اینکه فرزندان بسیار دیگری نیز داشت ولی از شدت علاقه، فرزند عباس‌میرزا به‌نام محمدمیرزا را به‌عنوان جانشین خود معرفی کرد. یکسال بعد با مرگ فتحعلی‌شاه، محمدشاه جوان بر تخت سلطنت نشست. وی در آغاز حکومتش فردی دانشمند و سیاستمدار به نام قائم‌مقام فراهانی را به‌عنوان وزیر اعظم خود انتخاب کرد اما با فشار درباریان مجبور شد او را برکنار کند. از دیگر حوادث دورهٔ سلطنت محمدشاه می‌توان به شورش افغان‌ها و تهدید انگلیس‌ها به اشغال جزایر جنوبی ایران در صورت ادامهٔ محاصرهٔ هرات اشاره کرد. چهارمین پادشاه قاجار، ناصرالدین شاه بود که نزدیک ۵۰ سال بر ایران حکومت کرد. در زمان او روابط ایران با کشورهای خارجی توسعه یافت و ایرانیان با پیشرفت‌های صنعتی اروپایی‌ها آگاه شدند.

میرزاتقی‌خان امیرکبیر که در نخستین سالهای سلطنت ناصرالدین شاه مقام صدراعظمی را در اختیار داشت، برای اصلاح امور کشور تلاش بسیاری کرد ولی اقدامات او موجب دلگیری درباریان و از جمله مهدعلیا(مادر ناصرالدین شاه) قرار گرفت و با تحریک پادشاه ابتدا حکم عزلش صادر شد و پس از چند ماه مخفیانه در حمام فین کاشان به قتل رسید.

کمال الملک : محمد غفاری معروف به کمال‌الملک برادرزادهٔ صنیع‌الملک(نقاش معروف دربار فتحعلی‌شاه) بود که در سال ۱۲۲۷ شمسی در تهران به‌دنیا آمد. او در نوجوانی برای آموزش هنر نقاشی به مدرسهٔ دارالفنونی رفت که که پیشتر به‌دستور امیرکبیر ساخته شده بود. در یکی از روزها که ناصرالدین شاه به بازدید مدرسه رفته بود، کارش را پسندید و او را به‌عنوان نقاش‌باشی مخصوص به دربار فراخواند. تابلوهای تالار آیینه، حوضخانهٔ صاحبقرانیه و تکیه دولت از مشهورترین آثار این نقاش بزرگ به‌شمار می‌روند.



مظفرالدین شاه قاجار



محمد علی شاه قاجار

در زمان ناصرالدین شاه بار دیگر مسألهٔ حاکمیت ایران بر افغانستان مطرح شد و این بار با تهدید انگلستان، شاه ایران مجبور شد طبق معاهدهٔ پاریس استقلال آنجا را به رسمیت بشناسد. همچنین در زمان او، نواحی ماوراءالنهر در شرق دریای خزر(شامل کشورهای تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان امروزی) طی قرارداد ننگین آخال از سرزمین مادری خود جدا شد و به اشغال نیروهای روس درآمد.

با ترور ناصرالدین شاه به‌دست میرزا رضای کرمانی، فرزند کهنسال او مظفرالدین‌شاه به سلطنت رسید اما آغاز پادشاهی او با اعتراضات گستردهٔ مردم و علما برای ایجاد عدالت‌خانه و مجلس مشروطه همراه شد. مظفرالدین شاه، مدت کوتاهی پس از صدور فرمان مشروطیت و آغاز به‌کار مجلس شورای ملّی درگذشت و پسرش محمدعلی‌شاه به حکومت رسید.



سکه یک تومانی به نام سلطان مظفرالدین شاه قاجار   سال ضرب : ۱۳۱۸ هجری   محل ضرب : تهران

محمدعلی‌شاه که به‌خاطر محدود شدن قدرت پادشاه از همان ابتدا بنای مخالفت با مشروطیت را در پیش گرفت و حتی نمایندگان مجلس را به مراسم تاجگذاری خود دعوت نکرد. در این میان، ترور ناکام شاه در یکی از خیابان‌های تهران، بهانه‌ای شد تا محمدعلی شاه آن را توطئهٔ مشروطه‌خواهان قلمداد کند و دستور به‌توپ بستن مجلس و تبعید نمایندگان مخالف را صادر نماید. اما قیام مردم ایران و مقاومت دلیرانهٔ سرداران ملْی (ستارخان و باقرخان) در تبریز موجب شد که تهران به‌دست مجاهدان فتح شود و محمدعلی شاه از سلطنت خلع گردد.

با پناهنده شدن محمدعلی‌شاه به سفارت روسیه، فاتحان و سران مشروطه در میدان بهارستان تهران جمع شدند و احمد شاه(فرزند خردسال محمدعلی‌شاه) را به‌عنوان پادشاه جدید انتخاب کردند. اما هنوز یکسال از پیروزی مشروطه‌خواهان نگذشته بود که دولت‌های انگلیس و روسیه در راستای سیاست‌های استعمارگرانهٔ خویش با عقد یک پیمان محرمانه، ایران را به مناطق تحت نفوذ خود تقسیم کردند و شروع به غارت ثروت ملی ما نمودند.


کودکی احمد شاه قاجار

به این ترتیب نیروهای روس با ورود به تبریز و مشهد، شمال ایران را اشغال کردند و انگلیسی‌ها نیز جنوب کشور را به تصرف خود درآوردند. در این میان، آغاز جنگ جهانی اول اوضاع را پیچیده‌تر کرد. احمدشاه که از اشغال کشور ناراحت شده بود، ادارهٔ امور را بر عهدهٔ دولت موقت ملّی گذاشت. وزیران دولت موقت تلاش کردند با حمایت دولت عثمانی، نیروهای روس و انگلیس را از ایران خارج کنند اما پیروزی متفقین بر نیروهای عثمانی باعث شد این تلاش ناکام بماند. چندی بعد با وقوع انقلاب سفید در روسیه نیروهای روس از شمال ایران خارج شدند اما انگلیسی‌ها در غیاب رقیب دیرینهٔ خود کاملاً بر اوضاع کشور مسلط شدند. آنها ابتدا تلاش کردند به کمک عوامل داخلی، قراردادهای تجاری سودآوری با دولت ایران منعقد کنند و امتیازات گسترده‌ای به‌دست آورند اما با مخالفت علما و قیام مردم موفق نشدند.

این بار انگلیسی‌ها به فکر تغییر حکومت و روی کار آوردن دولتی دست‌نشانده افتادند و به این منظور، کودتایی طرح‌ریزی کردند که طی آن رضاخانِ میرپنج(فرماندهٔ نیروهای قزّاق) وارد تهران شد و شهر را به اشغال خود درآورد. با خروج اجباری احمدشاه از ایران و سفر به اروپا، رضاخان در مجلس حاضر شد و با اعلام خلع سلسلهٔ قاجار، خود را پادشاه جدید ایران نامید.

فصل پنجم

ضمیمه‌های انتهای کتاب

شاهنامهٔ فردوسی :

شاهنامهٔ فردوسی اثری است منظوم شامل ۵۰ هزار بیت، که شرح احوال پادشاهان و پهلوانان ایرانی را از آغاز تمدن تا سرنگونی دولت ساسانی روایت می‌کند. شاهنامه در کل از سه دورهٔ متفاوت تاریخی یاد می‌کند: ۱- دورهٔ اساطیری که به فرمانروایی نخستین پادشاهان پیشدادی(کیومرث، هوشنگ، جمشید، فریدون، ایرج و منوچهر) مربوط می‌شود. ۲- دورهٔ حماسی که در آن پهلوانان بزرگی چون زال، رستم، گیو و گودرز در خدمت پادشاهان کیانی(کیکاووس، کی‌خسرو، لهراسب و گشتاسب) به نبرد با مهاجمان کشور همسایهٔ توران می‌روند. ۳- دورهٔ تاریخی که به حوادث دوران حکومت پادشاهان سلسله‌های مختلف(هخامنشی، اشکانی و ساسانی) تا حملهٔ اعراب به ایران می‌پردازد.

دورهٔ اساطیری پادشاهان پیشدادی :

در آغاز پیدایش جهان که مردم از فرهنگ و تمدن بهره‌ای نداشتند، کیومرث آئین شاهی را بنیان می‌گذارد و رهبری آنها را برعهده می‌گیرد و چون پسرش سیامک به دست دیو پلید(فرزند اهریمن) کشته می‌شود، نوه‌اش هوشنگ را به جنگ دیوان می‌فرستد. هوشنگ بر پلید پیروز می‌شود و سر از بدنش جدا می‌کند. بعد از مرگ کیومرث، هوشنگ به پادشاهی می‌رسد. او در نبرد با اژدها، آتش و آهن را کشف می‌کند و مردم را با فواید آنها آشنا می‌کند.

پس از هوشنگ پسرش تهمورث حکومت جهان را بر عهده می‌گیرد. او بت‌پرستی را برمی‌اندازد و به مردم ریسندگی و بافندگی می‌آموزد و چون بر دیوان مازندران غلبه می‌کند، به شرط آموختن خواندن و نوشتن به مردم قول می‌دهد آنها را آزاد کند.



کیومرث و نوه‌اش هوشنگ به جنگ با دیوان می‌روند

پس از تهمورث، جمشید به پادشاهی می‌رسد. او که به مانند فرمانروایان قبلی از فرّ ایزدی(تائید الهی) و پشتیبانی اهورامزدا برخوردار بود، ۷۰۰ سال بر جهان حکومت می‌کند. در زمان او جهانیان شادکام بودند و دیوان بنده‌وار در خدمت آدمیان بودند. جمشید جشن آغاز سال(نوروز) را برپامی‌دارد و به مردم ساختن خانه و درست کردن سلاح‌های آهنی را یاد میَ‌دهد. او در کاخ باشکوه خود جام جهان‌نمایی داشت که با آن می‌توانست تمام وقایعی را که در هفت اقلیم جهان می‌گذشت، به چشم ببیند اما زمانی می‌رسد که غرور در دل جمشید راه می‌یابد و او راه ناسپاسی در پیش می‌گیرد و عاقبت به‌خاطر غرورش مورد قهر خداوند قرار می‌گیرد و ضحّاکِ عرب بر او چیره می‌شود. ضحّاک که پسر امیری دادگر از نسل عرب بود، فریب اهریمن را می‌خورد و پدرش را می‌کشد. پس از آن به ایران حمله می‌کند و با کشتن جمشید شاه، حاکم جهان می‌شود. در این میان اهریمن حیله‌ای بکار می‌برد و دو مار سیاه بر کتف‌های ضحّاک می‌روید. ضحّاک که از وجود مارها به هراس افتاده بود، برای درامان‌ماندن از نیش مارها دستور می‌دهد هر روز دو نفر از مردان جوان را بکشند و از مغز سر آنها خورشت بسازند اما روزی می‌رسد که برای خوراک مارها همهٔ فرزندان کاوهٔ آهنگر را قربانی می‌کند؛ پس کاوه پیشبند چرمی خود را بر فراز چوبی برمی‌افشاند و با آن درفشی می‌سازد. مردم به‌دور درفش کاوه گرد می‌آیند و علیه شاه ستمگر قیام می‌کنند. با فرار ضحّاک از کاخ سلطنتی، مردم فریدون را که از نژاد جمشید بود، به فرمانروایی برمی‌گزینند.



فریدون ضحّاکِ ماردوش را در کوه دماوند به زنجیر می‌کشد

فریدون در نخستین روز مهر بر تخت سلطنت می‌نشیند و دستور می‌دهد جشن مهرگان برپا شود. او پس از تاجگذاری در تعقیب ضحّاک از رود دجله می‌گذرد و پس از نبردی سخت در سرزمین عرب او را دستگیری می‌کند و به ایران می‌آورد تا در کوه دماوند به زنجیر بکشد. سرانجام فریدون پس از پانصدسال فرمانروایی تصمیم می‌گیرد پادشاهی جهان را میان سه پسرش تقسیم کند تا خود با خیال آسوده به بندگی خداوند بپردازد. او حکومت ایران را به ایرج، ترکستان(توران) را به تور و روم را به سلم می‌دهد اما چون ایران از ترکستان و روم آبادتر بود، سلم و تور بر ضد ایرج متحد می‌شوند و او را ناجوانمردانه به قتل می‌رسانند. فریدون چون از موضوع آگاه می‌شود، منوچهر نوهٔ ایرج را بر تخت سلطنت می‌نشاند. منوچهر جوان پس از مرگ فریدون با سلم و تور می‌جنگد و آنها را به سزای اعمالشان می‌رساند.

در زمان منوچهر به خاطر اختلاف مرزی میان ایران و توران(ترکستان) مقرر می‌شود، یکی از پهلوانان ایران تیری به‌سوی شرق پرتاب کند و هر جا که تیر افتاد، مرز ایران و توران شود. آرش کمانگیر به بالای کوه می‌رود و با آنکه می‌داند پس از پرتاب تیر جان از کالبدش خارج خواهد شد با تمام قدرت تیر را پرتاب می‌کند. تیر از بامداد تا نیم‌روز بعد در آسمان می‌رود و در کنار رودجیحون فرود می‌آید.

پس از منوچهر، نوذر به پادشاهی می‌رسد اما او چون بیدادگری و ستم پیشه می‌کند، لشکریان می‌شورند و او را از سلطنت خلع می‌کنند. افراسیاب(شاه تورانی) از این موقعیت استفاده می‌کند و به ایران حمله می‌کند. ایرانیان به دفاع برمی‌خیزند و به رهبری دلاوری به‌نام زال، تورانیان را تا آن‌سوی رودجیحون عقب می‌رانند و سپس زوتهماسب را به پادشاهی برمی‌گزینند. زوتهماسب و پسرش گرشاسب، چند سالی بر ایران حکومت می‌کنند اما با مرگ آنها سلسلهٔ پیشدادیان منقرض می‌شود و کیانیان به جهانداری می‌رسند.

دورهٔ پهلوانی :

سام پسر نریمان که پهلوانی در سیستان بود، صاحب پسری به‌نام زال می‌شود. پدر زال او را به بهانهٔ داشتن موهای سفید بود، تک و تنها در غار کوه البرز رها می‌کند اما سیمرغ به یاری کودک می‌آید و او را نزد خود پرورش می‌دهد. سالها بعد سام به یاد فرزند خود می‌افتد و در جستجوی او به کوه البرز بازمی‌گردد. با نصیحت سیمرغ، زال به زابلستان برمی‌گردد و با رودابه(دختر شاه کابل) ازدواج می‌کند و از آنها پسری دلاور و پهلوان به‌نام رستم متولد می‌شود.

در ادامهٔ شاهنامه آمده است که چون پس از مرگ گرشاسب، تخت پادشاهی خالی مانده بود، زال نام و نشان شاهی به‌نام کیقباد از نسل فریدون را به پسرش رستم می‌دهد و او را در جستجوی شاه آینده به کوه البرز می‌فرستد. رستم کیقباد را می‌یابد و او را به تخت شاهی می‌نشاند. چندی بعد خبر می‌رسد که افراسیاب تورانی دوباره به مرزهای کشور حمله کرده است. کیقباد سپاهی به رهبری رستم به جنگ با تورانیان می‌فرستد. در آن نبرد، رستم بر افراسیاب پیروز می‌شود و او را از میدان نبرد فراری می‌دهد. لشکریان توران شکست را می‌پذیرند و دست از پا درازتر به کشور خود بازمی‌گردند. پس از کیقباد نوبت به پادشاهی کیکاووس می‌رسد. او که جوانی خام و بی‌تجربه بود، در سودای فتح مازندران به آنجا لشکرکشی می‌کند اما شکست می‌خورد و اسیر دیو سفید می‌شود. رستم چون از گرفتاری شاه ایران باخبر می‌شود، سوار بر رخش به‌سوی مازندران می‌تازد. رستم در این سفر از هفت خوان(آزمایش) خطرناک می‌گذرد. او با شیر، اژدها، جادوگر و دیوها می‌جنگد و خود را به مازندران می‌رساند و سرانجام موفق می‌شود کیکاووس را نجات دهد و مازندران را باج‌گذار ایران کند. رستم در بازگشت از سفر با تهمینه(دختر شاه سمنگان) آشنا می‌شود و با او عروسی می‌کند. او همان شب عروسی به تهمینه سفارش می‌کند که اگر از آنها فرزند پسری متولد شد، بازوبندی بر دستش ببندد و پسرشان را به ایران بفرستد. رستم صبح روز بعد از همسرش خداحافظی می‌کند تا برای انجام ماموریتی نزد پادشاه برود. سال‌ها می‌گذرد و سهراب، پسری که از تهمینه متولد شده است، به جوان برومندی تبدیل می‌شود و در جستجوی پدرش عازم سفر می‌شود.


رستم با دیدن بازوبند، پسرش سهراب را می‌شناسد

اما افراسیاب که می‌دانست اگر سهراب و رستم به هم برسند، دیگر نمی‌تواند بر ایران پیروز شود، با وعدهٔ تاج و تخت ایران او را می‌فریبد. سهراب به‌همراه سپاه توران، دژ مرزی گردآفرید را فتح می‌کند و پس از گذشتن از مرز ایران رودرروی سپاه رستم قرار می‌گیرد. سرنوشت پدر و پسر چنین رقم می‌خورد که همدیگر را نشناسند و سرانجام در نبردی که میان آن دو روی می‌دهد، سهراب زخم عمیقی برمی‌دارد و چون رستم بازوبندش را بر بازوی او می‌بیند، پسرش را می‌شناسد. رستم برای به‌دست آوردن نوش‌دارو به اردوگاه بازمی‌گردد، اما دیر می‌رسد و سهراب می‌میرد. با مرگ سهراب، تورانیان عقب‌نشینی می‌کنند و رستم در غم از دست دادن فرزندش به زابلستان بازمی‌گردد.

سیاوش پسر کیکاووس شاه از مادری تورانی به‌دنیا آمده بود. او در کودکی مادرش را از دست می‌دهد و پدرش با زن دیگری به‌نام سودابه ازدواج می‌کند. سیاوش چون به سن جوانی می‌رسد، سودابه عاشق او می‌شود و از او تقاضای نامشروع می‌کند. سیاوش که تن به خواستهٔ او نداده بود، به تجاوز متهم می‌شود. او برای اثبات بی‌گناهی خود از تودهٔ بزرگ آتش می‌گذرد و چون به سلامت بیرون می‌آید، بر همگان معلوم می‌شود که او بی‌گناه بوده است. پس از آن حادثه، سیاوش برای درامان ماندن از تحریکات دوبارهٔ سودابه، داوطلب می‌شود برای مقابله با تجاوز تورانیان به مقابله با آنها برود. در آن نبرد سیاوش پیروز می‌شود و چون دلش راضی نمی‌شود که اسیران را بکشد، با تورانیان صلح می‌کند. کیکاووس چون خبر صلح با دشمن را می‌شنود، پسر را سرزنش می‌کند و سیاوش رنجیده خاطر به دربار افراسیاب تورانی پناهنده می‌شود. افراسیاب مقدم او را گرامی می‌دارد و دخترش فرنگیس را به عقد او درمی‌آورد. سیاوش با اجازهٔ افراسیاب در ختن قلعهٔ گنگ‌دژ را برای سکونت خود و یارانش می‌سازد. اما گرسیوز(برادر افراسیاب) که به او حسادت می‌ورزید، شاه توران را بر او بدگمان می‌کند و حکم کشتن سیاوش را از او می‌گیرد. سیاوش ناجوانمردانه کشته می‌شود و چون خبر مرگ او به ایران می‌رسد، مردم به عزاداری می‌پردازند و مراسم سیاوش‌کشان(سو و شون) برپا می‌کنند. رستم که سیاوش را چون فرزند خود دوست می‌داشت، به خونخواهی او سودابه را می‌کشد، سپس به توران می‌تازد و همه جا را ویران می‌کند. با مرگ کیکاووس، گودرزِ سپهسالار در خواب پسر سیاوش را می‌بیند. او گیو را به جستجوی کیخسرو به توران می‌فرستد و گیو پس از ۷ سال جستجو عاقبت کیخسرو را می‌یابد و به‌همراه مادرش فرنگیس به ایران بازمی‌گرداند. کیخسرو چون بر تخت می‌نشیند، لشکر توران دوباره به ایران حمله می‌کنند. ایرانیان به دفاع برمی‌خیزند و آنها را به عقب می‌رانند.


رستم ، بیژن را از چاه نجات می‌دهد

مدت کوتاهی از تجاوز تورانیان نگذشته بود که اینبار گرازهای وحشی به سرزمین ارمن(در مرز ایران و توران) حمله می‌کنند. بیژن(پسر گیو) به همراه پهلوانی دیگر به‌نام گرگین داوطلب می‌شوند به جنگ با گرازها بروند. آنها گرازها را از پای درمی‌آورد ولی پیش از بازگشت به هوس دیدن دختران زیبارو وارد دشت توران می‌شود. در آنجا بیژن با منیژه(دختر افراسیاب) آشنا می‌شود. منیژه که سخت عاشق بیژن شده بود، او را مست می‌کند و شب‌هنگام به قصر پدرش می‌برد. اما هنگامی که افراسیاب از این راز آگاه می‌شود، دستور می‌دهد بیژن را در چاهی زندانی کنند. گرگین به دربار ایران بازمی‌گردد و کمک می‌خواهد. کیخسرو نیز رستم را مأمور می‌کند تا به توران برود و بیژن را نجات دهد. رستم در لباس بازرگانان به توران می‌رود و به‌کمک منیژه، بیژن را نجات می‌دهد.

پس از آن کیخسرو به کین‌خواهی مرگ پدرش(سیاوش) به توران حمله می‌کند و افراسیاب را به‌دست خود می‌کشد. کیخسرو چون به سن پیری می‌رسد، سلطنت را به پسرش لهراسب می‌سپارد و به همراه تعدادی از یاران باوفایش به بهشت عروج می‌کند. لهراسب ۱۲۰ سال در صلح و آرامش پادشاهی می‌کند اما پسرش گشتاسب در پی کدورتی که با او پیدا می‌کند، به دربار روم پناهنده می‌شود و با کتایون، دختر شاه روم ازدواج می‌کند. پس از آن گشتاسب به کمک قیصر روم به ایران لشکرکشی می‌کند و با خلع پدرش از قدرت، خود بر تخت سلطنت می‌نشیند. در زمان گشتاسب، زرتشت پیامبر ظهور می‌کند. پادشاه به دین او می‌گرود و پسرش اسفندیار را برای گسترش آیین زرتشت به سراسر جهان می‌فرستد. ارجاسب(جانشین افراسیاب) به ایران حمله می‌کند. اسفندیار تورانیان را شکست می‌دهد و به دنبال آن از هفت‌خوان می‌گذرد تا ارجاسب را بیابد و او را بکشد. او در بازگشت از هفت‌خوان، از پدرش گشتاسب می‌خواهد تا از قدرت کناره‌گیری کند. گشتاسب که سخت دلبستهٔ قدرت بود، حیله‌ای می‌اندیشد. او به بدگویی از رستم می‌پردازد و او را بدخواه شاهان ایران می‌خواند. سپس به اسفندیار قول می‌دهد که اگر بتواند رستم را دست‌بسته نزد او بیاورد، شاهی را به او واگذار خواهد کرد. اسفندیار برای دستگیری رستم به زابلستان می‌رود. رستم که از نقشهٔ گشتاسب آگاه شده بود، تلاش می‌کند اسفندیار را نصیحت کند، اما او نمی‌پذیرد و به ناچار نبرد میان دو پهلوان آغاز می‌شود. رستم پس از پیکاری نفس‌گیر، به بالای کوه می‌رود و از پدرش زال یاری می‌خواهد.


شغاد نابکار با تیر رستم به درخت دوخته می‌شود

زال با آتش زدن یک پر، سیمرغ را فرامی‌خواند. سیمرغ پس از مداوای زخم‌های رستم به او می‌گوید که چون اسفندیار به دست زرتشت پیامبر رویین‌تن شده است، تنها راه شکست دادن او این است که تیری از شاخهٔ درخت گز بسازی و درست به چشمان او بدوزی. فردای آن‌روز رستم تیر دوشاخه‌ای می‌سازد و به چشمان اسفندیار می‌زند. اسفندیار غرق در خون می‌شود و جان می‌دهد. رستم که پسر شاه ایران را کشته بود، طبق پیش‌بینی سیمرغ در راه بازگشت گرفتار دامی می‌شود که شغاد(برادر ناتنی‌اش) برای او ترتیب داده بود. رستم درحالی‌که درون گودالی از تیغ افتاده و به شدت مجروح شده بود، پیش از مرگ برادر نابکارش را از پای درمی‌آورد.

با مرگ رستم، بهمن پسر اسفندیار به پادشاهی می‌رسد. او به انتقام کشته شدن پدرش به دست زابلیان به زابلستان حمله می‌کند و فرامرز پسر کوچک رستم را می‌کشد. پس از بهمن، دخترش همای چهرآزاد پادشاه می‌شود. همای که سخت شیفتهٔ قدرت بود، پسرش داراب را در رودخانه‌ای رها می‌کند، اما داراب زنده می‌ماند و به‌کمک پادشاه روم بر تخت سلطنت ایران می‌نشیند. پس از داراب پسرش دارا (داریوش سوم) پادشاه می‌شود. دارا به روم لشکر می‌کشد و پس از شکست دادن فیلقوس رومی، دخترش ناهید را به زنی می‌گیرد. اما چندی بعد همسرش را به‌خاطر کار ناشایستی که از او سر زده است، به دربار روم بازمی‌گرداند غافل از اینکه ناهید از او باردار بود. ناهید در روم پسری به‌نام اسکندر را به‌دنیا می‌آورد. اسکندر چون به‌جای پدربزرگش بر تخت پادشاهی روم می‌نشیند، به کینهٔ توهین به مادرش به جنگ با پدرش دارا می‌آید. لشکریان روم چند بار با ایرانیان نبرد می‌کنند و عاقبت با کشته‌شدن دارا به دست خائنین، ایران به‌دست اسکندر می‌افتد. اسکندر پس از بردارکردن قاتلان پدرش با خواهرناتنی خود روشنک ازدواج می‌کند. او سرانجام پس از سفرهای طولانی در بابِل بیمار می‌شود و از دنیا می‌رود.

دورهٔ تاریخی :

با مرگ اسکندر رومی، سرداران اشکانی که از تخمهٔ آرشِ کمانگیر بودند، به شاهی می‌رسند گرچه از میان این شاهان بزرگ تنها نام اشک، گودرز، بهرام و اردوان در کتاب‌نامهٔ خسروان برجای‌مانده است. در آن کتا ب آمده است که روزی اردوان شاه وصف پهلوان جوانی را از نسل دارا می شنود. به دستور اردوان، ماموران به شهر استخر می‌روند و اردشیر پسر بابک را به دربار او می‌آورند.

اردشیر در کاخ با گلنار، کنیزک اردوان آشنا می‌شود. یک روز در جریان شکار آهو، اردشیر به پسر پادشاه بی‌احترامی می‌کند. اردوان تصمیم می‌گیرد اردشیر را مجازات کند اما او زود باخبر می‌شود و همراه گلنار به فارس می‌گریزد. در آنجا اردشیر سپاه کوچکی گرد می‌آورد و به جنگ اردوان می‌رود. در آن نبرد اردوان اشکانی شکست می‌خورد و اردشیر با رسیدن به تخت شاهی، سلسلهٔ ساسانیان را تأسیس می‌کند.

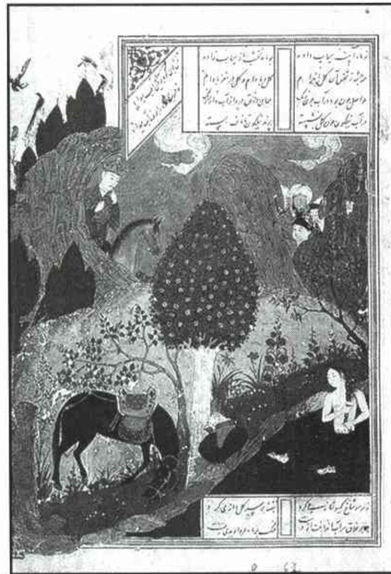
بخش پایانی شاهنامه به شاهان ساسانی اختصاص یافته است. نبرد شاپور اول با رومیان و به آسارت گرفتن امپراتور روم، نبرد شاپور دوم با اعرابی که پدرش هرمز را کشته بودند و حوادثی که برای بهرام‌گور در شکارگاه رخ می‌دهد، برگزاری مجالس مناظره میان انوشیروان و وزیرش بزرگمهر و نیز عشق خسروپرویز به شاهزادهٔ ارمنی به‌نام شیرین از داستان‌های زیبای بخش پایانی شاهنامه است. فردوسی بزرگ شاهنامهٔ خود را با ذکر رشادت‌های رستم‌فرخزاد در نبرد با اعراب و در نهایت مرگ یزدگردسوم و سقوط دولت ساسانی به پایان رسانده است.



بهرام‌گور و آزاده در حال شکار آهو

منظومهٔ خسرو و شیرین :

داستان خسرو و شیرین نظامی از مرگ خسرو انوشیروان و تولد نوهٔ او خسرو آغاز می‌شود. خسرو بسیار جوان بود که پسر عمویش شاپور در مجلس بزمی، زیبائی‌های شاهزادهٔ ارمنی به‌نام شیرین را برای او بازگو می‌کند. با توصیفات شاپور، نهال مهر در دل خسرو جوانه می‌زند و سخت مشتاق دیدار شیرین می‌شود. او شاپور را مأمور می‌کند به ارمنستان برود و با هر حیله‌ای که می‌داند، شیرین را به مداین بیاورد. فردای آن‌روز شاپور عازم سفر می‌شود و چون نزدیک خیمهٔ شیرین می‌رسد، سه نقاشی زیبا از خسرو می‌کشد و آن را در گذرگاهی که شیرین به همراه ندیمانش از آنجا عبور می‌کرد، بر شاخه‌های درخت می‌آویزد. شیرین با دیدن تصویر مرد جوان، مجذوب او می‌شود. پس از آن شاپور خود را به شیرین معرفی می‌کند و به او می‌گوید که صاحب تصویر، شاهزادهٔ ایران و جانشین آیندهٔ پادشاه است. شیرین به هوای وصال خسرو سوار بر اسب تیزروی خود، شبدیز می‌شود و به‌سوی مدائن می‌تازد. اما از آن‌طرف خسرو به‌خاطر بدبینی پدرش هرمز از پایتخت خارج می‌شود و به ارمنستان فرار می‌کند.



خسرو از پشت درختان به تماشای شیرین ایستاده است

علت بدبینی پادشاه آن بود که بهرام چوبین، سردار شورشی مقداری سکه به‌نام خسرو ضرب کرده بود تا هرمز تصور کند که پسرش قصد سرنگونی او را دارد.

هنگامی که سپاهیان خسرو به میانهٔ راه ارمنستان می‌رسند، خسرو دستور می‌دهد تا کمی استراحت کنند و خود به گردش در آن حوالی می‌پردازد. او ناگهان دختر بسیار زیبایی را می‌بیند که در چشمه در حال شستشوی تن خود است. خسرو آرام و بی‌صدا از پشت درختان به تماشای دخترک می‌نشیند، بی‌آنکه بداند این دختر پری‌رو همان شیرین است. خسرو محو خیالات می‌شود اما ناگهان به خود می‌آید و متوجه می‌شود که شیرین از آنجا رفته است.

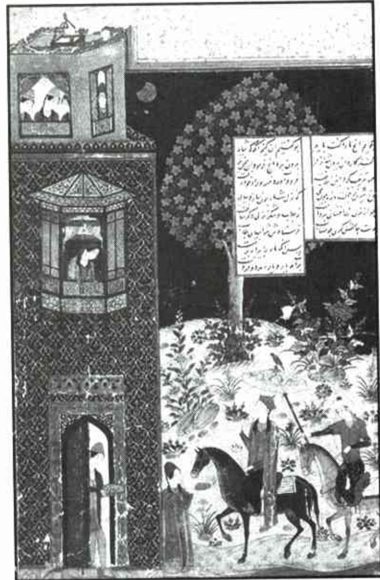
شیرین نیز که خسرو را ندیده بود، به مدائن می‌تازد و در آنجا باخبر می‌شود که خسرو فرار کرده است. ندیمان پادشاه که به زیبایی شیرین حسادت می‌ورزیدند، برایش قصری سرد و تاریک در خارج شهر می‌سازند و شیرین مجبور می‌شود در آنجا به انتظار بماند. از آن‌طرف خسرو که برای یاری گرفتن و به‌دست آوردن تخت و تاج نزد پادشاه روم رفته بود، به حکم سرنوشت و مصالح سیاسی مجبور می‌شود با مریم، دختر قیصر روم ازدواج کند. چون خبر ازدواج خسرو و مریم به ایران می‌رسد، شیرین دلشکسته و غمگین به دیار خود بازمی‌گردد و به جای عمه‌اش مهین‌بانو بر تخت شاهی ارمنستان می‌نشیند. چندی بعد خسرو به یاری رومیان، بهرام چوبین را شکست می‌دهد و به‌جای پدرش بر تخت سلطنت می‌نشیند. خسرو پس از فراغت از کارهای حکومتی به یاد شیرین می‌افتد و از همسرش اجازه می‌خواهد تا شیرین را به حرمسرای خود بیاورد اما مریم با درخواست او به شدت مخالفت می‌کند. خسرو از شاپور می‌خواهد تا ترتیب ملاقات مخفیانه‌ای را با شیرین بدهد. شیرین، امور ارمنستان را به مشاورانش واگذار می‌کند و به قصرش در مداین بازمی‌گردد تا نزدیک پادشاه ایران باشد. در این میان مشکلی رخ می‌دهد. علف‌های اطراف قصرِ شیرین کم می‌شوند و چوپانان مجبور می‌شوند برای چریدن گوسفندان به بالای کوه بروند اما آوردن شیر از بالای کوه زمان زیادی می‌برد و باعث فاسدشدن شیر می‌شد. شاپور به یاری شیرین می‌آید و جوانی به‌نام فرهادِ کوهکن را معرفی می‌کند. شیرین از فرهاد می‌خواهد جوی سنگی بزرگی از بالای کوه تا قصر بسازد تا شیر گوسفندان داخل جوی جاری شود و زود به دست آنها برسد. فرهاد چون شیرین را می‌بیند، سخت عاشقش می‌شود و برای جلب رضایت او تیشه به‌دست می‌گیرد و به سرعت جوی سنگی را آماده می‌کند.



شیرین برای دیدن فرهاد به کوه بیستون می‌رود

پس از پایان کار، شیرین به‌عنوان دستمزد جواهر گوشوارهٔ خود را تقدیم می‌کند اما فرهاد جواهر را به پای او می‌اندازد و زاری‌کنان به سوی صحرا می‌دود و شب و روز در عشق شیرین خون می‌گرید و شعرهای عاشقانه می‌سراید. وقتی خبر عشق فرهاد به دربار می‌رسد، خسرو به فکر می‌رود تا چگونه بتواند رقیبش را از میدان به‌در کند. او ابتدا فرهاد را به بارگاه خود دعوت می‌کند، شاید بتواند با تهدید او را از عشق شیرین منصرف سازد ولی موفق نمی‌شود. این بار به او وعده می‌دهد اگر بتواند گذرگاهی در میان کوه بیستون بکند و نقش پادشاه را در آن بتراشد، به وصال شیرین نائل خواهد آمد. فرهاد که وعدهٔ او را باور کرده بود، به کوه بیستون بازمی‌گردد و با تمام توان شروع به کندن نقش پادشاه می‌کند.
شیرین که از سخت‌کوشی فرهاد خوشش آمده بود، هر از گاهی به دیدن او می‌رود. در یکی از این دیدارها، اسب شیرین زخمی می‌شود و فرهاد برای کمک به دلدادهٔ خود، شیرین را به‌همراه اسبش روی دوش گرفته و از کوه به پایین می‌آورد. اما خسرو که از دیدارهای مخفیانهٔ شیرین و فرهاد آگاه شده بود، حیله‌ای به‌کار می‌گیرد. او قاصدی به بیستون می‌فرستد و خبر دروغین مرگ شیرین را به فرهاد می‌رساند. فرهاد وقتی خبر را می‌شنود، فریادی می‌کشد و خود را از کوه به پایین می‌اندازد.

مدت کوتاهی از مرگ فرهاد نگذشته بود که مریم(همسر خسرو) نیز از دنیا می‌رود و پادشاه مجال آن را می‌یابد که آزادانه به دیدار دلدادهٔ خود برود اما در آنجا شیرین حاضر نمی‌شود بدون ازدواج رسمی، تن به خواستهٔ خسرو بدهد. پادشاه دلشکسته و غمگین اصفهان می‌رود شاید بتواند در عشرتکدهٔ آنجا یاد شیرین را از خاطرش پاک کند اما در بازگشت دوباره به یاد شیرین می‌افتد و به بهانه شکار به قصرشیرین می‌رود. شیرین با اینکه همواره در آرزوی دیدار خسرو بود، درب قصر را به روی پادشاه باز نمی‌کند. آنها چند ساعت به گفتگو می‌پردازند، درحالی‌که پادشاه پشت دروازهٔ قصر ایستاده است و شیرین از پنجره به گلایه می‌پردازد. خسرو آزرده خاطر می‌شود و به کاخ خود بازمی‌گردد. شیرین که پس از قهر خسرو تنها مانده بود، به‌کمک شاپور مخفیانه وارد کاخ پادشاه می‌شود. شاپور در بارگاه شاهی مجلسی ترتیب می‌دهد و از دو نوازندهٔ معروف باربُد و نکیسا می‌خواهد تا هریک از زبان خسرو و شیرین بنوازند. خسرو دوباره به یاد شیرین می‌افتد و از شاپور می‌خواهد تا به قصر برود و شیرین را به آنجا بیاورد غافل از اینکه شیرین در پسِ پرده‌ای مخفی شده است.



خسرو پشت دروازهٔ قصر با شیرین مناظره می‌کند

در این لحظه شیرین وارد بارگاه می‌شود. به دستور پادشاه مجلس جشن بزرگی برپا می‌شود. شیرین و خسرو در حضور موبد موبدان به عقد یکدیگر درمی‌آیند و سالها به خوشی کنار هم زندگی می‌کنند.

خسرو وقتی به سن پیری می‌رسد، پسرش شیرویه(که از مریم به دنیا آمده بود) علیه او شورش می‌کند و پدر را به قتل می‌رساند. شیرویه پس از کشتن پدرش خسرو به شیرین پیشنهاد ازدواج می‌دهد. شیرین ظاهراً قبول می‌کند، لباس عروسی می‌پوشد و اجازه می‌خواهد تا برای آخرین بار از شوهر سابقش خداحافظی کند. او در میان هلهله و شادی درباریان وارد دخمهٔ خسرو می‌شود و دشنه‌ای را که زیر لباسش پنهان کرده بود، بر قلب خود فرو می‌کند و روی قبر خسرو جان می‌بازد.

منظومهٔ لیلی و مجنون:

در روزگاران دور در قبیله‌ای از دیار عرب، پسری به دنیا آمد که نامش را قیس نهادند. روزها و ماه‌ها گذشت و قیس در پناه تعلیمات و توجهات پدر بزرگ‌تر و رشیدتر شد و در ۱۰ سالگی به چنان کمال و جمالی رسید که یگانه قبایل اعراب لقب گرفت.

هر کس که رُخَش ز دور دیدی	بادی ز دعا بر او دمیدی
شد چشم پدر به روی او شاد	از خانه به مکتبش فرستاد

در مکتب‌خانه گروهی از دختران و پسران هم‌کلاس قیس بودند. در این میان، دخترکی به‌نام لیلی از قبیلهٔ مجاور هوش و حواس از سر قیس ربود و آن دو چنان عاشق یکدیگر شدند که لحظه‌ای دور از هم نمی‌توانستند بمانند. خبر دلدادگی این دو نوجوان به‌سرعت در تمام قبیله‌ها پیچید و پدر لیلی از ترس حرف و حدیث مردم، دخترش را از مکتب‌خانه بیرون آورد و در کنج خانه زندانی کرد. قیس که طاقت دوری لیلی را نداشت، مجنون و دیوانه شد. او نیمه‌های هر شب به دَرِ خانهٔ یارش می‌رفت و در غم جدایی محبوبش شعرهای عاشقانه می‌خواند. پدر قیس که از راز عشق پسرش به دختر قبیلهٔ همسایه مطلع شده بود، به همراه تعدادی از بزرگان به خواستگاری لیلی می‌رود اما پدر لیلی به بهانهٔ آنکه قیس چون مجنونان رفتار می‌کند، با ازدواج آن دو مخالفت می‌کند. مجنون(قیس) وقتی از مخالفت پدر لیلی آگاه می‌شود، سر به بیابان می‌گذارد و روز و شب در فراق یارش می‌گرید.



مجنون به نبرد عیّاران با مردان قبیلهٔ لیلی نگاه می‌کند

پدر مجنون که نتوانسته بود، پسرش را راضی به ازدواج با دیگر دختران قبیله کند، تصمیم می‌گیرد برای بهبود و طلب شفای حال پسر مجنونش، او را به زیارت خانهٔ خدا ببرد. اما وقتی آنها به شهر مکّه می‌رسند، مجنون به‌سوی خانهٔ خدا می‌دود و با حال زار و گریه از خدا می‌خواهد که عشق لیلی را در دل او صدچندان کند. در بازگشت از سفر، مجنون دوباره به بیابان می‌رود و همدم حیوانات و پرندگان می‌شود و درد عشق خود را برای آنها می‌خواند.

در این میان نوفل(از عیّاران مشهور منطقه) به هنگام گذر از حوالی کوه، صدای نالهٔ جانسوزی را می‌شنود و در جستجوی صدا مجنون را می‌یابد که با حالتی ژولیده و رنجو در غار نشسته است. نوفل وقتی از حکایت عشق مجنون مطلع می‌شود، به او قول می‌دهد که لیلی را به او برساند به شرط آنکه از زندگی در بیابان دست بردارد و همراه او به شهر بیاید.

مجنون با شنیدن حرف نوفل، از کوه پایین می‌آید و همراه او به اردوگاه عیّاران می‌رود. چند روز بعد نوفل، قاصدی به قبیله می‌فرستد و از پدر لیلی می‌خواهد یا دخترش را به مجنون بدهد یا آمادهٔ نبرد با عیّاران باشد. پدر لیلی به قاصد پاسخ می‌دهد که لیلی چون ماه است و کسی را یارای رسیدن به ماه نیست، پس هم‌اکنون از دروازه بازگردید وگرنه آمادهٔ جنگ با شما خواهیم بود. نوفل که از این پاسخ خشمگین شده بود، صبح روز بعد با صدمرد جنگی به قبیلهٔ لیلی حمله می‌کند اما در میانهٔ کارزار، مجنون که طاقت کشته‌شدن مردان قبیلهٔ لیلی را ندارد، نزد آنها می‌رود و شروع به درمان زخمی‌ها می‌کند. نوفل و یارانش وقتی این صحنهٔ عجیب را می‌بینند، دست از نبرد می‌کشند و مجنون را به حال خود رها می‌کنند. پس از این واقعه، مجنون دوباره آوارهٔ کوه و بیابان و همدم جانوران و حیوانات درّنده می‌شود.

چند روز بعد به مجنون خبر می‌آورند که جوان ثروتمندی به نام ابن‌سلام به خواستگاری لیلی رفته و پدر لیلی به آن وصلت رضایت داده است. اما از آن طرف، لیلی که نمی‌توانست به مانند یارش عشق خود را ابراز کند، از درون می‌سوخت. لیلی گرچه به‌اجبار تن به ازدواج با ابن‌سلام می‌دهد اما در برابر خواست وصال شوهرش مقاومت می‌کند. او تمام روز در خانه می‌نشیند و چشم بر در می‌دوزد و انتظار مجنون را می‌کشد. سی سال بدین منوال می‌گذرد تا اینکه پیری نورانی بر لیلی ظاهر می‌شود و به او قول می‌دهد که مجنون را نزد او بیاورد. پیر نورانی پیغام لیلی را به مجنون می‌رساند و به او می‌گوید که لیلی در نخلستان منتظر اوست. لیلی و مجنون در نخلستان از دور به هم نگاه می‌کنند و غزل‌های عاشقانه برای هم می‌خوانند.



پیر نورانی پیغام لیلی را به مجنون می رساند

چندی بعد ابن‌سلام می‌میرد و لیلی که دوباره دختری آزاد شده است، به مجنون پیغام می‌فرستد و او را به خیمه‌گاه خود دعوت می‌کند. مجنون با لشگری از وحوش که همگی فرمانبردارش بودند، به دیدن لیلی می‌رود. آن‌دو به محض دیدن یکدیگر، بیهوش بر زمین می‌افتند تا اینکه جوانی به‌نام زید بر صورت آنها گلاب می‌پاشد. اما هنگامی که مجنون وارد خیمهٔ لیلی می‌شود، احساس می‌کند که شهوتش بر عشق پاک او غلبه کرده است، پس دوباره رو به صحرا می‌نهد تا از چنگ دشمن درونش نجات یابد و دوباره به‌سوی لیلی بازگردد.

در خزان همان سال، لیلی سخت بیمار می‌شود و از دنیا می‌رود. مجنون چون از مرگ لیلی آگاه می‌شود با حالتی زار و گریان به زیارت قبر او می‌آید و آنقدر بر سر مزار یارش می‌گرید تا او نیز جان می‌دهد.

برخی از منابع :

کتابها :

- تاریخ ایران پس از اسلام ؛ مترجم : صادق رضازاده ؛ انتشارات شرکت علمی و فرهنگی
- نقاشی ایرانی ؛ مترجم : مهدی حسینی ؛ انتشارات دانشگاه هنر
- سفالگری و فلزکاری اسلامی ؛ مترجم : مهناز شایسته‌فر ؛ انتشارات موسسهٔ مطالعات هنر اسلامی
- گزیدهٔ جامع التواریخ ؛ گردآورنده : محمد مدرسی زنجانی ؛ انتشارات شرکت علمی و فرهنگی
- تاریخ اولجایتو ؛ گردآورنده : مهین همبلی ؛ انتشارات شرکت علمی و فرهنگی

سایت‌های اینترنتی:

گنبد سلطانیهٔ زنجان www.sultanieh.ir
کاخ موزهٔ گلستان تهران www.golestanpalace.ir
گالری فریر ساکلر واشنگتن www.asia.si.edu
موزهٔ متروپولیتن نیویورک www.metmuseum.org
موزهٔ آرمیتاژ روسیه www.hermitagemuseum.org
موزهٔ لوور پاریس www.louvre.fr

جلد دوم از مجموعه آثار ایران در موزه‌های بزرگ جهان









گزیده‌ای از قابوس‌نامهٔ امیرعنصرالمعالی :

اما جهد کن ای پسر تا دشمن نیندوزی، پس اگر دشمنت باشد، مترس و دلتنگ مشو که هرکس را دشمن نباشد، دشمن‌کام باشد... اما با هرکس که دشمنی کنی، چون بر وی چیره گشتی، پیوسته آن دشمن را مَنکوه و به عاجزی به مردم مَنمای... نبینی که چون پادشاهی فتحی کند، اول خصم را قادری تمام خوانَد و لشکر او را بستاید و آنگه گوید من بودم که لشکری بدین عظیمی را شکستم!



گزیده‌ای از سیاست‌نامهٔ خواجه نظام‌الملک :

چاره نیست پادشاه را از آن که هفته‌ای دو روز به مظالم [قضاوت] بنشیند و داد از بیدادگر بستاند و انصاف دهد و سخن رعیّت را به گوش خویش بشنود بی‌واسطه و در هر یکی فرمانی دهد. چون این خبر در مملکت پراکنده شود که خداوندِ جهان، سخن دادخواهان را می‌شنود؛ همهٔ ظالمان بشکوهند و دستها کوتاه دارند و هیچ کس نیارد بیدادی کردن و دست‌درازی کردن از بیم عقوبت.



گزیده‌ای از تاریخ اولجایتوی کاشانی :

اولجایتو پسر دومین ارغون‌خان است که از اروک‌خاتون در وجود آمده... و چون شجرهٔ پادشاهی غازان‌خان از جویبار حیات منقلع گشت، در مبارک‌ترین وقت و خجسته‌ترین ساعت به حکم بارگاه الهی، پادشاه اولجایتو به عروسِ مملکت داماد شد و سریر شاهی و افسر شهریاری به تارکِ مبارک و قدومِ همایونی او مفاخر و مُباهی گشت...

ISBN 600-5033-09-3
9786005033090

سبزان